



وزارت جهاد کشاورزی
سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی
معاونت آموزش و ترویج

تاریخ شفاهی آموزش و ترویج کشاورزی

به روایت:
دکتر اسماعیل شهبازی

به کوشش:

سید کریم موسوی و عباس نوروزی



سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی
معاونت آموزش و ترویج



تاریخ شفاهی آموزش و
ترویج کشاورزی



دکتر اسماعیل شهبازی

به کوشش:

سیدکریم موسوی و عباس نوروزی

سرشناسه	شهبازی، اسماعیل، ۱۳۱۵ - مصاحبه‌شونده
عنوان و نام پدیدآور	تاریخ شفاهی آموزش و ترویج کشاورزی - دکتر اسماعیل شهبازی/ به کوشش سیدکریم موسوی، عباس نوروزی؛ تهیه شده در معاونت آموزش و ترویج کشاورزی، دفتر شبکه دانش و رسانه‌های ترویجی.
مشخصات نشر	تهران : سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی، معاونت آموزش و ترویج کشاورزی، نشر آموزش کشاورزی، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری	۱۷۴ ص: مصور (بخشی رنگی)؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۳۶۳-۱۱۶-۰
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	کشاورزی -- ایران -- ترویج Agricultural extension work -- Iran
موضوع	شهبازی، اسماعیل، ۱۳۱۵ -- مصاحبه‌ها
موضوع	متخصصان کشاورزی -- ایران -- مصاحبه‌ها Agriclturists -- Iran -- Interviews
شناسه افزوده	موسوی، سیدکریم، ۱۳۵۱ - گردآورنده
شناسه افزوده	نوروزی، عباس، ۱۳۴۵ - (دکتر)، گردآورنده
شناسه افزوده	سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی، دفتر شبکه دانش و رسانه‌های ترویجی
شناسه افزوده	سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی، معاونت آموزش و ترویج، نشر آموزش کشاورزی
رده بندی کنگره	۹ الف/۵/۵۴۴ S
رده بندی دیویی	۶۳۰/۷۱۵۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	۱۰۳۶۲۹۲۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فیبا

ISBN: 978-622-363-116-0

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۶۳-۱۱۶-۰



نشر آموزش کشاورزی

عنوان: تاریخ شفاهی آموزش و ترویج کشاورزی - دکتر اسماعیل شهبازی

به کوشش: سیدکریم موسوی و عباس نوروزی

مدیر داخلی: فتح‌اله بهرامی

نظارت بر طراحی و چاپ: عرفان علی‌میرزایی

تهیه شده در: معاونت آموزش و ترویج کشاورزی، دفتر شبکه دانش و رسانه‌های ترویجی

ناشر: نشر آموزش کشاورزی

طراح و صفحه‌آرا: فتح‌اله بهرامی

شمارگان: محدود

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۴

شماره ثبت در مرکز فن آوری اطلاعات و اطلاع رسانی کشاورزی ۳۱۴۰۴۳۳ به تاریخ ۱۴۰۴/۰۸/۲۴ است.

نشانی: تهران، خیابان آزادی، بین نواب و رودکی، پلاک ۲۰۵، معاونت آموزش و ترویج کشاورزی

تلفن: ۶۶۴۳۰۴۶۵ | تلفکس: ۶۶۴۳۰۴۶۴ | کد پستی: ۱۴۵۷۸۹۶۶۸۱

شناسنامه

دیباچه

نظام آموزش و ترویج کشاورزی از دیرباز طلایه‌دار نهضت توسعه منابع انسانی شاغل و آیندگان علاقه‌مند برای ورود به مشاغل این حوزه به‌شمار آمده است. ترویج کشاورزی در چارچوب نظام نوآوری کشاورزی، با تسهیل زایش دانش از طریق بروز خلاقیت‌ها و بهبود روند تسهیم و پردازش آن به واسطه هموارسازی شبکه‌مدار فرایندهای نشر نوآوری، در مهندسی دانش برای ارتقای سطح توانمندی‌های جوامع کشاورزان و روستاییان نقش بی‌بدیلی را ایفا می‌نماید. در عین حال متأثر از تغییرات فزاینده جاری در مناسبات زندگی فردی، حرفه‌ای و سازمانی بخش کشاورزی و البته مناسبات کلان جاری در بستر جامعه، این نظام آموزشی تحول‌آفرین به نوبه خود تحت تأثیر تحولات همه‌جانبه قرار گرفته و هم اکنون با چالش‌های متعددی نظیر ضعف در منابع به‌ویژه از حیث کیفیت منابع انسانی؛ ضعف در تعاملات شبکه‌ای با دیگر کنشگران نظام خدمات‌رسان بخش کشاورزی؛ ضعف در انسجام ساختار سازمانی به‌ویژه در روابط میان صف و ستاد و ناکارآمدی در روش‌شناسی و فرایندهای اجرایی روبه‌رو است. افزون بر اینها، امروزه انتظارات کارکردی جدیدی از کارگزاران نظام ترویج و آموزش کشاورزی مطرح است که از کارکردهای سنتی مرتبط با انتقال دانش و فناوری متمرکز بر افزایش تولید محصول بسیار فراتر می‌رود و مواردی چون ساماندهی مخاطبان در قالب تشکل‌ها، تقویت نهادهای محلی، شبکه‌سازی، تدارک خدمات مشاوره‌ای در حوزه‌هایی مثل بازاریابی، کارآفرینی، تسهیلگری و مواردی از این قبیل را نیز در بر می‌گیرد. در این بین پر واضح است که نظام ترویج و آموزش کشاورزی برای مواجهه فعالانه با چالش‌های یاد شده و البته به منظور بهره‌گیری لازم از فرصت‌های پیش رو با هدف تداوم حیات اثربخش خویش، در ابعاد مختلف ساختاری، روش‌شناسی آموزشی و فرایندهای مدیریت سازمانی به انجام آسیب‌شناسی علمی، دگرگون‌سازی و تعدیلات سازگاری مستمر نیاز خواهد داشت.

در طول بیش از هفت‌دهه تاریخ آموزش و ترویج کشاورزی ایران شخصیت‌های برجسته‌ای به‌خود دیده و رخدادهای بزرگی را از سر گذرانده که ثبت و ضبط روایت شنیدنی آنها علاوه بر تقویت بنیان‌های گفتگو، بسط دانش و تجربیات، ارتقاء ظرفیت‌های جامعه برای حل مسائل و چالش‌های بخش کشاورزی و منابع طبیعی را در پی دارد. تبیین رویدادهای مهم تاریخ آموزش و ترویج کشاورزی ایران، تحلیل وقایع و ترسیم روندهای حاکم بر نظام آموزش و ترویج کشاورزی، شناخت دگرگونی‌های اثرگذار و تحولات ریشه‌دار، واکاوی لایه‌های درونی و پنهان رخدادها و دستیابی به عمق حقایق در لابه‌لای بیان دیدگاه‌ها و شنیده‌های شاهدان، ناظران و فعالان بخش کشاورزی، گنجینه‌ای ارزشمند و روایتی درس‌آموز و به غایت شنیدنی و خواندنی است. بر مبنای درک اهمیت و به‌منظور ارج نهادن بر دانش و اندوخته‌های تجربی و میدانی پیش‌کسوتان ترویج و آموزش کشاورزی، معاونت آموزش و ترویج کشاورزی سازمان تات تهیه و تدوین "تاریخ شفاهی آموزش و ترویج کشاورزی ایران" به‌عنوان سندی ماندگار و حاصل گفت‌وگو با پیشکسوتان آموزش و ترویج کشاورزی را مطمئن نظر قرار داده است تا از این رهگذر به میزان بیشتری بر غنای ادبیات غنی ترویج و آموزش کشاورزی کشور افزوده شده و برگ‌های دیگر بر تاریخ پرافتخار ترویج و آموزش کشاورزی ایران اضافه شود. این مجموعه در سایت موسسه آموزش و ترویج کشاورزی و تالار ترویج دانش و فنون کشاورزی (agrilib.areeo.ac.ir) به‌صورت رایگان برای استفاده همگان در دسترس قرار گرفته است.

سرمایه‌های انسانی و اجتماعی، رکن توسعه کشاورزی دانش‌بنیان

دبیرخانه شورای مفاخر آموزش و ترویج کشاورزی ایران

فهرست

صفحه

عنوان

۱	دباجه.....
۷	زندگینامه.....
۹	بخش اول مصاحبه.....
۹	اهمیت ثبت تاریخ ترویج و آموزش و توسعه کشاورزی کشور.....
۱۲	ایجاد ترویج کشاورزی در برنامه هفت ساله اول.....
۱۷	فقدان اهتمام به ترویج کشاورزی تا قبل از سال ۱۳۲۷.....
۱۸	نضج گرفتن کارهای ترویجی.....
۲۲	سختی کار ترویج.....
۲۳	اهمیت و وزن رهبران محلی تخصصی.....
۲۶	آموزش رهبران محلی.....
۲۸	اهمیت بازدیدهای میدانی برای رهبران محلی.....
۲۸	ضرورت ثبت روز مروج.....
۲۹	لزوم بهره‌گیری از ظرفیت ترویج در حل مشکلات عمومی.....
۳۱	لزوم همگنی با روستاییان.....
۳۴	اختصاص یک مروج به هر شهرستان.....
۳۵	شناخت جامعه از مروج کشاورزی.....
۳۵	مزایای خدمت در ترویج.....
۳۷	نظام تهیه برنامه‌های ترویجی.....

۴۲	لزوم جمع‌آوری و حفظ اسناد و مدارک
۴۳	جایگاه نمایش‌های طریقه‌ای و نتیجه‌ای
۴۴	اشتغال ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر مروج در آستانه اصلاحات ارضی
۴۴	نقش حساب عملیات مخصوص در تامین هزینه‌های ترویج
۴۵	نقش کلاس‌های فصلی در آموزش مروجین
۴۷	یادی از مروج ارشد، احمد جشنانی
۴۸	تزریق سپاهیان ترویج و آبادانی به سازمان ترویج کشاورزی
۴۸	مدیران کل سازمان ترویج کشاورزی
۵۰	طرح تعلیمات اساسی
۵۴	باشگاه‌های جوانان روستایی و ترویج خانه‌داری
۶۲	سازمان ترویج فعالیت‌های غیرکشاورزی
۶۳	اعزام دانش‌آموزان به آمریکا
۶۵	لزوم پایبندی به هنجارهای اجتماعی
۶۷	لزوم توجه به جوانان روستایی
۷۲	همکاری با دانشگاه شهید بهشتی برای طراحی دوره‌های پودمانی
۷۲	طرح بورگواآموزانو و برنامه استقرار ایکاردا در ایران
۷۴	یادی از مدیران وزارت کشاورزی
۷۹	برخی از مدیران و کارشناسان پیشکسوت ترویج کشاورزی
۸۱	خاطره‌ای از بهداری وزارت کشاورزی
۸۳	بخش دوم مصاحبه
	اختلاف وزارت کشاورزی و وزارت آموزش و پرورش بر سر تولید آموزش
۸۳	کشاورزی
۸۷	تلاش برای حفظ مراکز آموزش کشاورزی
۸۹	احساس ضرورت آموزش فناوری‌های نوین
۹۲	برخی اقدامات در اوایل انقلاب

۹۴	 مسئولیت سازمان آموزش کشاورزی
۹۶	 استعفا از سازمان آموزش کشاورزی و سرپرستی مهندس حسینی
۹۷	 گرفتاری‌های مدیریت سازمان آموزش کشاورزی
۹۸	 انتقال سازمان آموزش کشاورزی به کرج
۱۰۰	 معاونین سازمان آموزش کشاورزی
۱۰۰	 واحدهای سازمان آموزش کشاورزی
۱۰۱	 نظام‌های آموزشی مختلف در مراکز آموزش کشاورزی
۱۰۵	 اجاره اراضی مراکز آموزش کشاورزی، آسیب جدی به رسالت مراکز
۱۰۶	 سنتو و ساخت مرکز آموزش کشاورزی کرج
۱۰۶	 انجام امورات خدماتی مراکز توسط دانش‌آموزان
۱۰۸	 مراکز آموزش دختران روستایی
۱۰۹	 ایجاد مراکز آموزش کشاورزی جدید
۱۱۰	 چالش ذهنی جذب دانش‌آموختگان مراکز آموزش در بخش کشاورزی
۱۱۴	 لزوم راه‌اندازی مؤسسات تحقیقاتی تک محصولی
۱۱۵	 ذکر نامی از وزرای کشاورزی ایران از دهه ۱۳۳۰
۱۱۹	 وزرات دکتر علی محمد ایزدی
۱۲۰	 وزارت دکتر عباس شیبانی
۱۲۲	 وزارت محمد سلامتی
۱۲۴	 تحقیق، ترویج و آموزش، وظایف اصلی وزارت جهاد کشاورزی
۱۲۵	 لزوم حفظ جهاد سازندگی به صورت نهاد
۱۲۷	 متخصصان موضوعی ترویج کشاورزی و لزوم ارتباط چهره به چهره با کشاورزان
۱۲۸	 اختلاط خدمات اداری با آموزش‌های ترویجی
۱۳۰	 چگونگی انتصاب رئیس مرکز خدمات کشاورزی، روستایی و عشایری
۱۳۱	 طرح دهات نمونه
۱۳۱	 لزوم آموزش جوانان دختر و پسر روستایی

- آموزش برای اشتغال‌های کوچک و کم سرمایه‌بر ۱۳۲
- لزوم توجه ترویج به توسعه روستایی ۱۳۴
- توقف قوانین سازمان تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی و سازمان آموزش
کشاورزی توسط شورای عالی اداری ۱۳۴
- غفلت از وظایف اساسی وزارت جهاد کشاورزی ۱۳۵
- مدل مطلوب، سازمان تات ۱۳۶
- واگذاری چند ایستگاه در زابل برای تأسیس دانشگاه زابل ۱۳۸
- ایجاد دانشکده کشاورزی دانشگاه بیرجند ۱۳۹
- آموزش مداوم کارکنان وزارت جهاد کشاورزی ۱۴۰
- یادی از دکتر حسن ارسنجانی و اضمحلال قدرت مالکین ۱۴۲
- به روایت تصویر ۱۴۴

نام و نام خانوادگی: اسماعیل شهبازی

سال تولد: ۱۳۱۵

تحصیلات: دکترای تخصصی

شرح مختصری از زندگی دکتر اسماعیل شهبازی

دکتر اسماعیل شهبازی در روز دوم اردیبهشت سال ۱۳۱۵ خورشیدی در خانواده‌ای متوسط و با پیشه کشاورزی و باغداری و همچنین کسب و کار در شهرستان نهاوند دیده به جهان گشود. خانواده آقای دکتر شهبازی جمعاً شامل سه برادر و چهار خواهر بود. ایشان در محافل کشاورزی به‌طور اعم و در مجامع ترویج و آموزش کشاورزی به‌صورت اخص شخصیتی شناخته شده و قابل احترام می‌باشند. مهم‌ترین نکات قابل ذکر در زندگی ثمربخش و پربر آفای دکتر شهبازی را می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

- ✓ تحصیلات ابتدایی در دبستان‌های بدر، نوبنیاد و سعدی نهاوند؛
- ✓ تحصیلات متوسطه (سیکل اول) در دبیرستان فیروزان نهاوند؛
- ✓ قبولی در آزمون ورودی دانشسرای کشاورزی مامازن از توابع ورامین و آغاز تحصیل از سال ۱۳۳۳؛

- ✓ موفقیت در مصاحبه‌های سازمان ترویج کشاورزی و بورسیه سازمان ترویج کشاورزی در طول دوره تحصیل در دانشسرای مامازن؛
- ✓ آغاز فعالیت به عنوان مروج کشاورزی از سال ۱۳۳۶ و از روانسر؛

- ✓ آغاز تحصیلات دانشگاهی در دانشگاه آمریکایی بیروت از مهر ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۰ خورشیدی (اخذ دانشنامه‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد)؛
- ✓ عضویت هیأت علمی دانشگاه شیراز و تاسیس و اداره مرکز تحقیقات کوشک در اطراف مرودشت در سال ۱۳۵۰؛
- ✓ بازگشت به سازمان ترویج کشاورزی در سال ۱۳۵۱ و همزمان تدریس در دانشگاه‌های ارومیه و همدان؛
- ✓ اعزام به دوره دکتری در کشور فرانسه جهت اخذ مدرک دکترا در سال ۱۳۵۶؛
- ✓ مدیر کل سازمان ترویج کشاورزی در سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۵۹؛
- ✓ رئیس سازمان آموزش کشاورزی در سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۵؛
- ✓ عضو هیأت مؤسس انجمن علمی ترویج و آموزش کشاورزی در سال ۱۳۷۳ و حضور در چندین دوره هیأت مدیره انجمن؛
- ✓ بازنشستگی از خدمت در وزارت کشاورزی در سال ۱۳۷۵.

بخش اول مصاحبه

سه شنبه ۸ خرداد ۱۴۰۰

اهمیت ثبت تاریخ ترویج و آموزش و توسعه کشاورزی کشور

◀ بسم الله الرحمن الرحيم. عرض سلام و ادب و احترام دارم خدمت سرور گرامی و استاد ارجمند جناب آقای دکتر شهبازی عزیز که افتخار دادند در چهارچوب سلسله برنامه‌های مربوط به تاریخ شفاهی ترویج و آموزش کشاورزی ایران امروز در خدمت ایشان باشیم. چیزی که به ذهن من می‌آید آقای دکتر شهبازی استاد تمام و پیشکسوت و سرور گرامی ما هستند و به عبارتی شما هویت ما هستید. افتخار می‌کنیم آقای دکتر عزیز به آشنایی با حضرت عالی و این که محبت دارید و هیچ‌گاه دریغ نفرمودید و هر وقت ما درخواستی از حضرت عالی داشتیم، شما محبت داشتید و افتخار دادید. ما از سر دستور خود جناب عالی و توصیه سایر بزرگان می‌خواهیم "شورای مفاخر آموزش و ترویج کشاورزی" را تشکیل دهیم. در این زمینه صحبت‌های مفصلی را هم خدمت جناب آقای دکتر حسینی رئیس هیأت مدیره انجمن علمی ترویج و آموزش کشاورزی ایران داشتیم که به این داستان کرونا برخورد کردیم و گرنه می‌خواستیم در قالب یک برنامه فشرده ۹ نفر از اساتید پیشکسوت آموزش و ترویج را که آقای دکتر حسینی انتخاب کرده بودند و در راس آن‌ها هم حضرت عالی قرار داشتید در یک برنامه فشرده و برای ثبت تاریخ شفاهی آموزش و ترویج کشاورزی در خدمتتان باشیم. ما هفته گذشته خدمت آقای مهندس عباس آبادی بودیم. تصمیم گرفتیم کار را با پیشکسوتانی که در آموزش و ترویج وزارت جهاد کشاورزی زحمت کشیدند و راهبری کردند، شروع کنیم. تصمیم داریم که در خدمت این بزرگان و سروران باشیم و از حضورشان استفاده کنیم. ما می‌خواهیم داستان توسعه کشاورزی و روستایی ایران را از نگاه بزرگان و پیشکسوتان ترویج و آموزش کشاورزی داشته باشیم. من خواهش می‌کنم دیدگاه خودتان را در مورد توسعه، در مورد بخش کشاورزی و در مورد آموزش و ترویج کشاورزی به طور ویژه بیان فرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم. خیلی خوشبختم که با این نیت کار را شروع کردید و امیدوارم که موفق باشید. البته من فکر می‌کنم که هدف اصلی ما از بیان تاریخ ترویج و توسعه کشاورزی در ایران در عصر حاضر بیدار کردن هم مولدان کشاورزی و روستایی و هم سیاستمداران و هم خود ملت ایران است که پی‌ببرند بخش کشاورزی ما یک بخش غنی است و باید به آن رسیدگی شود و باید اطلاعات و معلومات در این بخش هر روز نو شود و همیشه باید در حال تفحص و تجسس و بررسی باشیم که راه و روش‌های نو را پیدا کنیم.

ترویج و تحقیق و آموزش در بخش کشاورزی نه تنها در کشور ما بلکه در همه دنیا هیچ‌گاه تمام‌شدنی نیست. برای این که امیال و نیازها و امکانات ما در حال تغییر است. بنابراین تولیدات ما هم باید در حال تغییر باشد و باید بتوانیم جوابگوی نیازهای جامعه‌مان باشیم. به‌خصوص وقتی می‌بینیم منابع و امکانات انسانی‌اش را داریم و به‌ویژه وقتی می‌بینیم که درست هم از آن‌ها استفاده نمی‌کنیم. بنابراین ما اصرار داریم که هم تاریخچه شفاهی و هم کتبی ترویج و آموزش و توسعه کشاورزی نوشته شود و در مراکز آموزش عالی و بقیه مراکز اجرایی آموزش داده شود و روی آن بحث و تحلیل شود و سعی کنیم که همیشه دستگاه‌هایی داشته باشیم که در حال طرح فن‌آوری‌ها و ایده‌های نوین برای توسعه کشاورزی و عمران روستایی در کشورمان باشند.

بحث در این زمینه هیچ‌گاه نباید تحلیلی باشد. ما این‌جا هستیم تا از گذشته این فعالیت در سرزمین خودمان تجارب خودمان را روایت و بیان کنیم و نیامده‌ایم این‌جا که تحلیل کنیم و این دیگران هستند که باید تحلیل کنند. ما آمده‌ایم که روایت کنیم که روز اولی که ترویج کشاورزی در این مملکت راه‌اندازی شد چه افرادی راه‌اندازی کردند و چگونه راه‌اندازی کردند و چه مشکلاتی داشتند و بعد تجارب خودمان را بگوییم تا این تجربیات و اطلاعاتی درسی باشد برای آیندگان تا

بتوانند این مطالب را تحلیل کنند و برنامه‌های خودشان را اصلاح کنند. من خدمت آقای دکتر نوروزی هم عرض کردم که شما سوالاتی می‌فرمایید و من هم خاطرات خودم را هر چه هست بیان می‌کنم؛ ولی بعداً می‌روم خانه و می‌گویم کاش این مطلب را هم می‌گفتم. اگر سیستم‌طوری باشد که گفته‌های خودم را دوباره دریافت نکنم و تکمیل نکنم، اطلاعات ناقصی هست و هر کسی هم بخواند نه تنها استفاده نمی‌کند، بلکه شاید انتقاد هم بکند.

امیدوارم که این‌ها مستندات و پایه‌هایی باشد برای بررسی‌های بیشتر که ما در روز اول در چه شرایطی بودیم و چگونه پیش آمدیم و چه کسانی در این زمینه زحمت کشیدند و این کار چقدر مهم است و چقدر باید ادامه پیدا کند. این را از این جهت عرض می‌کنم که برخی تصور می‌کنند که به‌خصوص با این امکانات جدیدی که در رسانه‌ها ایجاد شده است، دیگر شاید ترویج و آموزش کشاورزی خیلی ضرورتی نداشته باشد. از قضا ضرورت آن به مراتب بیشتر شده است.

به هر حال ما هرچه هم در این زمینه‌ها اطلاعات به دست بیاوریم، کشاورز باید وارد مزرعه بشود و بیل را به دست بگیرد و یا پشت تراکتور و دستگاه کمباین خود بنشیند و کار تولید را یعنی نشاندن بذر در دل خاک را باید انجام دهد و یا در داخل گلخانه این کار باید انجام شود و این کار یدی است که باید در محل انجام شود و ما لازم داریم که روز به روز روش‌های جدید و اطلاعاتی که لازم دارد را در اختیارش قرار دهیم و هیچ‌وقت هم دل‌خوش به این نباشیم که ما این کار را از راه دور انجام بدهیم. برای این‌که خود کشاورز در مزرعه کار می‌کند و ما هم باید در مزرعه اطلاعات را به او بدهیم. من دیگر عرضی ندارم. اگر موافق هستید برگردیم به سال ۱۳۲۷ و بگوییم که مسئله ترویج کشاورزی چگونه مطرح شد.

ایجاد ترویج کشاورزی در برنامه هفت ساله اول

◀ ضمن تشکر، من خواهش می‌کنم مقاطع را خودتان مشخص کنید و افراد را هم نام ببرید. ما می‌خواهیم بدانیم در موضوع ترویج و آموزش کشاورزی چه افرادی در هر مقطع دخیل و سهیم بودند.

در سال ۱۳۲۷ یعنی سالی که اساس برنامه‌های هفت ساله عمرانی در این مملکت پی‌ریزی شد، یکی از موضوعاتی که مطرح شد ترویج کشاورزی بود. ترویج کشاورزی در قالب برنامه هفت ساله عمرانی مطرح شد. البته خود ترویج کشاورزی از روزهای پایانی جنگ دوم جهانی که کشورهای پیروز در جنگ قصد داشتند کشورهای صدمه‌دیده از جنگ را یاری دهند در چهار زمینه به‌خصوص مطرح شده بود. کشورهای خاورمیانه من جمله کشور ایران که در جنگ صدمه‌دیده بود از طریق طرح مارشال که طرحی بود که آمریکایی‌ها پیش‌بینی کرده بودند و طرح بنگاه خاور نزدیک و بعدها هم طرح اصل چهار و طرح عملیات مخصوص مورد حمایت قرار گرفتند. کارگزاران این طرح‌ها بر این باور بودند که چون اکثریت مردم ایران روستایی هستند و زندگی‌شان از راه کشاورزی تامین می‌شود، بنابراین باید یک کاری کنند که این جمعیت روستایی بتواند کار خود را درست انجام دهد. چون که می‌دیدند که خیلی از منابع تولید از بین رفته بود و به‌خصوص تشکیلات مدیریتی صدمه‌دیده بود و نمی‌توانست جوابگوی تولیدکنندگان بخش کشاورزی باشد.

بنابراین، اولین موضوعی که مطرح شد این بود که کشاورزی باید رونق بگیرد و این بدون امکانات زندگی در یک روستا ممکن نیست. به همین جهت، بلافاصله عمران روستایی را مطرح کردند. به این معنی که باید توسعه کشاورزی باشد و در کنار آن عمران روستایی هم باشد. همچنین، پیش‌بینی کرده بودند که بهداشت هم باید باشد. چون این جمعیت روستایی باید سالم باشند و به عنوان رکن چهارم آموزش و پرورش هم مورد نیاز است. یعنی می‌گفتند چهار اصل

برای توسعه تولید در این کشورها مورد نیاز است. به عبارت دیگر، این کشورها باید "آموزش و پرورش" داشته باشند، "بهداشت" و "رونق زندگی" در روستا داشته باشند، و امکانات برای کشاورزی‌شان اعم از مادی و معنوی هم برای‌شان فراهم باشد. این بعدها اصل چهار شد.

بنابراین، برنامه ترویج در سال ۱۳۲۷ و در قالب برنامه هفت ساله شروع شد. البته این کارها از قبل در کشور ما از سال ۱۳۲۴-۱۳۲۳ که صلح برقرار شده بود به وسیله دستگاه‌های خارجی و نه دستگاه‌های ایرانی وجود داشت و وزارتخانه‌ها هم کمک می‌کردند، ولی کمک‌شان خیلی مؤثر نبود. بیشتر آن‌ها یعنی بنگاه خاور نزدیک و یا اصل چهار و طرح مارشال کارهایی را انجام می‌دادند ولی خیلی مؤثر نبود، برای این‌که به هر حال باید به دست ایرانیان انجام می‌شد.

بنابراین یک تشکیلاتی در وزارت کشاورزی در سال ۱۳۲۷ به تدریج شکل گرفت به نام "دفتر مرکزی ترویج کشاورزی ایران" و فردی که پیگیر این امر بود شخصی بود به نام مهندس ضیاءالدین بهروش که ایشان از همکاران بسیار ارزنده و بزرگوار ما بودند و بعدها در سازمان تحقیقات کشاورزی یکی از مشاورین بودند و در اوایل دهه پنجاه من خدمت ایشان بودم. بعد از آن هم ایشان در مرکز فائو در شهر رم مشاور شدند و یکی دو باری که ما در آنجا جلسه داشتیم و خدمت‌شان رسیدیم، خیلی کمک می‌کردند و خیلی هم ما را تشویق می‌کردند و تلاش می‌کردند و می‌گفتند اگر می‌خواهی بیا اینجا کارشناس بین‌المللی فائو باش. من هم می‌گفتم هر وقت نیاز بود می‌آیم. ولی در نهایت نرفتم و در ایران ماندم. منظورم این است که آقای مهندس بهروش تا روزهای آخر زندگی‌شان که البته فکر نمی‌کنم که دیگر در قید حیات باشند، به فکر ترویج کشاورزی بود. بعدها شنیدم که دختر خانم ایشان هم در رم مشغول کار شدند.

❖ یعنی می‌توان گفت که طبق روایت شما اولین مسئول ترویج در ایران آقای

مهندس ضیاءالدین بهروش بودند؟

من تصور می‌کنم اولین مسئول تحصیل کرده و آگاه به مسائل ترویج کشاورزی به مفهوم علمی آن مهندس ضیاءالدین بهروش بودند. کما این که در سال‌های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ ایشان مجله "آبادی" را به زبان فارسی در تهران تهیه می‌کرد و مطالبی در این زمینه‌ها می‌نوشت. به نظر من ایشان از متفکرینی بودند که پیگیر تشکیلات سازمانی ترویج بودند و از همان زمان هم این کار را شروع کرده بود. منتها بعدها که نهادهای خارجی مثل اصل چهار و بنگاه خاور نزدیک و غیره کمک‌های بیشتری کردند به تدریج این تشکل در وزارت کشاورزی قوی‌تر شد و مشاورین خارجی هم آمدند و آن زمانی بود که در سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۳ یک تشکل واحد به نام اداره کل ترویج در وزارت کشاورزی ایران موجودیت پیدا کرد و از آن زمان به بعد آقای مهندس جعفر راثی مسئول شد.

مهندس جعفر راثی مهندس کشاورزی بود و اصالتاً اهل بیرجند بودند و در آن زمان کارمند اداره دفع آفات وزارت کشاورزی بود ولی برای کارهای آموزشی بسیار آماده بود و کارهای آموزشی را خوب انجام می‌داد. ایشان سردمدار این کار شدند و مدیر کل و یا رئیس اداره ترویج کشاورزی کشور شدند. در سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۵ من دانش‌آموز دانشسرای کشاورزی مامازن بودم. در سال ۱۳۳۴ سازمان ترویج کشاورزی به ریاست آقای مهندس راثی ۳۰ نفر از دانش‌آموزان که در حال تحصیل بودیم را برای مروج شدن بورسیه کردند. به این ترتیب، ما اولین دوره مروجین تحصیل کرده فارغ‌التحصیل دانشسرای کشاورزی بودیم. قبل از ما یعنی در سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۳ هرچه مروج گرفته بودند، کارمندان مجرب و سابق اداره دفع آفات و اداره کل دامپزشکی بودند که یک دوره خیلی کوتاهی برای‌شان گذاشته بودند و این‌ها را مروج کرده بودند و انصافاً خوب هم

کار می‌کردند و ما رفتیم زیر دست این‌ها کارآموزی دیدیم. ولی آن‌ها دوره ترویج علمی- عملی ندیده بودند و راجع به روش‌های ترویجی و روش‌های آموزشی کارآموزی نکرده بودند و اگر هم کرده بودند، به صورت خیلی مختصر در دوره‌های کوتاه کلاس‌های فصلی بود که به این‌ها آموزش می‌دادند. ولی ما که در سال ۱۳۳۵ فارغ‌التحصیل شدیم، از دی ماه ۱۳۳۵ تا آخر اسفند ماه همان سال حدود سه ماه برای ما دوره نظری در ساختمان خود وزارت کشاورزی در خیابان انقلاب نبش خیابان لاله‌زار نو دوره اضافی گذاشتند و استاد‌های مختلف می‌آمدند و به ما در زمینه‌های مختلف درس می‌دادند.

از ابتدای سال ۱۳۳۶ ما که اولین دوره مروجین جوان دوره دیده بودیم را در سراسر کشور تقسیم کردند. من را فرستادند به استان کرمانشاه، شهرستان کنگاور که در آن زمان بخش کنگاور بود و زیر نظر یکی از مروجین قدیمی، آقای احمد جشنانی سه ماه کارآموزی انجام دادیم. سه ماه که تمام شد، من را مروج کشاورزی روانسر کردند. در آن زمان بخش روانسر بود ولی الان شهرستان روانسر شده است. جایی بود که تا آن زمان هیچ‌کس برای هدایت کار کشاورزی نرفته بود. جایی بود که در مدت زمانی که آن‌جا بودم نتوانستم برای خودم مسکن پیدا کنم و در تمام مدت خدمت در روانسر در یک قهوه‌خانه می‌خوابیدم و دفتر داشتم. البته آن زمان یک مقدار هم آن‌جا ناامنی بود. به طوری که یک روزی و یا شبی برخی از عشایر طغیان کرده و پاسگاه ژاندارمری آن‌جا را اشغال کردند. وقتی فرمانده ارتش به آن‌جا آمد، ستادش را در همان قهوه‌خانه تشکیل داد. وقتی دید که من در گوشه قهوه‌خانه تختی گذاشته‌ام و شب‌ها در آن‌جا می‌خوابم، پرسیده بود که این کیست؟ گفتند این مروج کشاورزی است. فوری دستور داد به مدیر کل کشاورزی استان کرمانشاه با تلفن و بی‌سیم و یا هر وسیله دیگر اطلاع دهند که این‌جا احتیاج به مروج کشاورزی ندارد و ناامن است و ممکن است شب کشته

شود. وسیله بفرستید و مروج را ببرید. روز بعد وسیله فرستادند و ما را به هرسین منتقل کردند. به این ترتیب، من مروج کشاورزی هرسین در استان کرمانشاه شدم.

❖ وقتی روی این روایت‌ها تامل می‌کنیم، متوجه می‌شویم که برنامه‌ریزی شده عمل می‌کردند. یعنی این‌طور نبوده که مروج را به حال خودش رها کنند. مروج را آموزش می‌دادند و بعد می‌فرستادند که زیر دست یک مروج مجرب آموزش ببینند و تجربه کسب کند و بعد این فرد را وارد کار می‌کردند.

بله. مهم این بود که هیچ‌گاه ما را تنها نمی‌گذاشتند. علاوه بر ما، یک سری دیگر کارشناس و متخصص داشتیم که همراه با ما بورسیه سازمان ترویج کشاورزی شده بودند. تعدادی از دانشجویان سال سوم و چهارم دانشکده کشاورزی کرج را سازمان ترویج کشاورزی به عنوان متخصص بورسیه کرده بود. بنابراین، همان زمانی که ما در مامازن ورامین بودیم آن‌ها را هم برای کارآموزی به مامازن فرستاده بودند. بنابراین، وقتی ما رفتیم به منطقه آن‌ها هم آمدند به منطقه. در ۵-۶ زمینه اعم از زراعت و باغبانی و امور دام و آب و خاک در هر اداره ترویج استان ما متخصص داشتیم. تقریباً هر هفته یکی از این متخصصین از حوزه ما بازدید می‌کردند. یعنی اول ماه که می‌شد، ما یک "تقویم کار" تهیه می‌کردیم که هر روز کجا هستیم و این تقویم را به مرکز استان می‌فرستادیم. بنابراین، آن‌ها می‌دانستند که من هر روز کجا هستم و وقتی که متخصص می‌آمد من را در آن‌جا در حین کار می‌دید و ناظر بود.

برای مثال من می‌خواستم گاو آهن برگرداندار را معرفی کنم. او نظارت می‌کرد که چه طور این کار را انجام می‌دهم. یا نظارت می‌کرد که کاشت بذر پنبه را چه جوری انجام می‌دهم. او آن‌جا بود و بعضی وقت‌ها هم رفع اشکال می‌کرد و سوال مردم را جواب می‌داد و من خودم هم خوشحال بودم که یک فردی بالای دست من هست که می‌تواند این اطلاعات را به من بدهد. بنابراین، متخصصان هم با ما

بودند. ضمن این که مسئول اطلاعات و مسئول سمعی و بصری و رئیس ترویج هم مرتب سرکشی می کردند و ما را تنها به حال خودمان نمی گذاشتند و هر مشکلی در کار ما به وجود می آمد این ها رسیدگی می کردند و اگر هم اشکالی بود که کار را مختل می کرد، تغییر و تحول لازم را به وجود می آوردند و ممکن بود حتی فردی را اخراج هم بکنند. یعنی می خواهم بگویم که در انجام کار خیلی جدی بودند.

فقدان اهتمام به ترویج کشاورزی تا قبل از سال ۱۳۲۷

◀ آقای دکتر این متخصصین جزء بدنه ترویج بودند؟ یعنی ما در هر استانی یک تیمی از این متخصصین داشتیم که بر حسب موقعیت می رفتند و در صحنه هم کارها را انجام می دادند؟ وضعیت کشور قبل از سال ۱۳۲۷ چگونه بود؟

ما از سال ۱۲۸۰ مدرسه فلاحه و مدرسه برزگران و آموزش کشاورزی داشتیم. ولی آموزش کشاورزی، ترویج نمی شد. اشکال بزرگ این بود که علم کشاورزی که به مقدار بسیار کم و جزئی وجود داشت، هیچ کس مسئول نبود که این را منتقل کند. آن بچه هایی هم که در مدرسه برزگران بهارستان تهران یا کرج یا مدارس فلاحه دیگر که چند تا داشتیم، درسی می خواندند و دیپلم یا مدرک کلاس ششم را می گرفتند، پس از فارغ التحصیلی پی کار خودشان می رفتند. بعضی ها معلم روستایی می شدند و برخی کارهای دیگر می کردند. ولی این که وزارت کشاورزی این ها را استخدام کند و کار ترویج را انجام دهند، نه این خبرها نبود. ما در ادارات کشاورزی مان که قبلاً اداره فلاحه بود و بعد اداره کشاورزی شد، چیزی که خیلی مهم بود و امروزی بود و تعلیم می دادند و به دنبال آن بودند، پنج مورد بود: دفع آفات نباتی، یعنی مبارزه با ملخ و سن، دفع امراض حیوانی، یعنی سیاه زخم و کرم جگر یا کپک گوسفندی و آبله دامی. این پنج مورد خیلی مهم بودند. بنابراین کارمندان اداره دفع آفات و دامپزشکی وزارت کشاورزی بسیار مسلط بودند که به عنوان مثال چه طور با سه نوع ملخ مبارزه کنند.

◀ آیا رویکردشان آموزش و ترویج بود یا عملیات انجام می‌دادند؟

نه، عملیاتی بود. آموزش و ترویجی در کار نبود. مثلاً در اطراف ورامین مامورین دفع آفات در چادر خودشان نشسته بودند و گونی آنجا گذاشته بودند و مردم نزد ایشان می‌رفتند و ثبت‌نام می‌کردند و گونی را به دستشان می‌دادند. آن‌ها می‌رفتند به شکل‌های مختلف برای مثال با جارو و بیل و شن‌کش ملخ‌ها یا سن‌ها را می‌کشتند و جمع می‌کردند و داخل گونی می‌گذاشتند و می‌آوردند و وزن می‌کردند و پول آن را می‌گرفتند. یعنی اجرایی به این صورت بود. این‌که به مردم یاد بدهند که مزرعه خودشان را چه طور اداره کنند، نه این‌طور نبود و از جایی که آمده بودند به جای دیگر می‌رفتند. یا در مورد امراض دامی، خوشبختانه ما در آن زمان مؤسسه رازی را داشتیم و واکسن تولید می‌کرد. دامدار می‌رفت اداره دامپزشکی و در آنجا پول می‌داد و اسب یا جیب‌اجاره می‌کرد و مامور دامپزشکی را می‌نشانند در ماشین و تمام هزینه‌ها را هم می‌داد و او را می‌برد روستا که دانه دانه دام‌هایش را واکسیناسیون کند و برگردد و جنبه آموزشی هم نداشت.

نضج گرفتن کارهای ترویجی

از کارهای ترویجی ما که بعدها اضافه شد این بود که می‌گفتیم ما دلمان می‌خواهد واکسن زدن را به خود روستایی و خود دامدار یاد بدهیم و این کار را می‌کردیم. این یکی از جاهایی بود که ما با دامپزشکی تضاد داشتیم. آن‌ها می‌گفتند چرا این کار را انجام می‌دهید؟ این کار تخصصی است و آن‌ها وارد نیستند. ما می‌گفتم گوسفند خودش را می‌کشد. وقتی او آماده است و نمی‌خواهد هزینه کند، یاد می‌گیرد و از قضا کار بسیار خوبی هم شد. یکی دیگر از مسائلی که خیلی مهم بود و زیر بار نمی‌رفتند مسئله اصلاح نژاد گاوها بود. برای اصلاح نژاد گاوها در بیشتر موارد آن‌ها را اخته می‌کردند و این کار را خودشان با یک

تشریفاتی انجام می‌دادند. اداره ترویج ما دستگاه "پنس اخته" را خریده بود و هر مروجی یک عدد داشت و ما هم می‌رفتیم گوسفندها و گوساله‌های نر را اخته می‌کردیم. همیشه هم مورد انتقاد برخی دامپزشک‌ها بودیم که شما غیر قانونی این کار را می‌کنید و حق ندارید این کار را انجام دهید. ما می‌گفتیم کشاورز حاضر است و بعد هم ما این کار را انجام می‌دهیم و سالم و سر حال پا می‌شود و هیچ اشکالی هم برای دام پیش نمی‌آید و مشکلی هم نیست و این دام اصیل که آورده اختلالی پیدا نمی‌کند.

برای مثال پنس اخته‌ای که من داشتم، یک وسیله با اهمیتی بود و حتی روستایی‌ها می‌آمدند که کرایه کنند. ما هم می‌گفتیم نه، نمی‌شود. ولی اگر حاضر هستید که طرز استفاده از آن را به دیگران یاد بدهید، ببرید. خودمان یکی دو بار برای‌شان انجام می‌دادیم تا یاد بگیرند و بعد یک هفته آن‌جا می‌ماند و چند تا روستا از این دستگاه استفاده می‌کردند و دام‌هایشان را اخته می‌کردند و دستگاه ما را هم پس می‌آوردند. همین کار را برای تلمبه سمپاشی انجام می‌دادیم. تلمبه سمپاشی که زیاد نبود. یکی برای اداره ترویج بود. من طرز سرویس کردن و روغن کاری و مقدار سم و غیره را یاد می‌دادم و به مردم می‌دادم و خودشان می‌رفتند، انجام می‌دادند. البته از قبل تمام این‌ها را برای‌شان "تمایش طریقه" انجام داده بودیم و حالا این‌ها می‌رفتند "تمایش نتیجه‌ای" را خودشان انجام می‌دادند و می‌آمدند و به ما گزارش می‌دادند. بنابراین، اساس کار ما همواره آموزشی بود و یک مقدار که ما یاد می‌دادیم، خودشان یاد می‌گرفتند و دستگاه را به خودشان می‌سپردیم.

در آن زمان بنگاه شیمیایی زیرمجموعه وزارت کشاورزی بود و مواد سمی را از خارج وارد می‌کرد و در هر شهرستان هم یک نمایندگی داشت. ما می‌رفتیم بنگاه شیمیایی و با آن‌ها صحبت و خواهش می‌کردیم که شما که سم آوردید، سم‌پاش

را هم بیاورید. سم‌پاش که می‌آورد، می‌خواستیم گردپاش هم بیاورد. آن وقت به مردم یک بلوک یا یک روستا می‌گفتیم شما بروید یک سم‌پاش و یک گردپاش بخرید. نسخه را ما می‌نوشتیم و این‌ها می‌رفتند سم‌پاش و گردپاش می‌گرفتند و خودشان داشتند و انجام می‌دادند.

◀ بنگاه شیمیایی دولتی بود؟

بنگاه شیمیایی^۱ وابسته به وزارت کشاورزی بود، ولی پول می‌گرفت و همه کارهایش پولی بود. در آن زمان همه سازمان‌های انتفاعی تابع وزارت کشاورزی به اسم "بنگاه" بودند. ما "بنگاه دامپروری"، "بنگاه سرم‌سازی رازی"، "بنگاه شیمیایی"، "بنگاه اصلاح بذر چغندر قند" و "بنگاه ماشین‌های کشاورزی" داشتیم. همه این‌ها بنگاه بودند.

◀ آیا این‌ها با ساختار شرکتی اداره می‌شدند؟

به آن صورت شرکتی نبود. ولی به هر حال وقتی می‌گفتیم بنگاه، یعنی حق معامله و انتفاع داشت. "بنگاه آبیاری" که بزرگ‌ترین بنگاه وزارت کشاورزی بود، از مردم حق آبه می‌گرفت برای لایروبی و میراب و غیره و این کارها را خودش انجام می‌داد.

◀ سرویس را که می‌دادند، پول دریافت می‌کردند؟

نه. برای این که بذر را اصلاح کند، باید در یک جاهایی زمین اجاره می‌کرد، نسل اول و دوم بذر باید تولید می‌کرد، بذر را باید بوجاری و بسته‌بندی می‌کرد و حمل و نقل به موقع انجام می‌داد. همه این‌ها هزینه داشت و برای جبران

۱- بنگاه شیمیایی طبق مصوبه ۱۳۵۱/۱۲/۱۷ مجلس شورای ملی به شرکت سهامی تبدیل شد.

هزینه اسم‌شان بنگاه بود، که البته بعدها اسم‌شان عوض شد. بنگاه مورد نظر ما بنگاه شیمیایی بود که تا همین اواخر بود و همیشه هم جزو بنگاه‌های بسیار فعال بود و هیچ‌گاه هم ما با آن گرفتاری نداشتیم. همیشه هم سم داشت. مثلاً، وقتی در نهانودم بودم، با یک مغازه‌داری به‌نام مرحوم خدارحمی صحبت کردم. گفتم می‌خواهیم نمایندگی بنگاه شیمیایی را برای شما بگیریم. قبول کرد و نصف مغازه‌اش را معین کرد که بشکلهای سم را آن‌جا بگذارد. برخی وقت‌ها زود می‌آمد سرکار. برای این‌که روستاییان زود می‌آمدند که سم بخرند و باید مغازه‌اش باز باشد. یعنی نماینده بنگاه شیمیایی در شهر نهانودم یک مغازه بود که محصولات آن‌ها را می‌فروخت و آن‌ها هم از بنگاه شیمیایی تهران مرتب برای او جنس می‌فرستادند.

بنابراین دست روستایی بعد از آموزش ما باز بود برای این‌که بتواند آن‌چه را که یاد گرفته به کار ببندد. برای بذور اصلاح شده هم ما این کار را می‌کردیم. برای دام و مرغ ما مشکل داشتیم. همه این‌ها را هدایت می‌کردیم به حیدرآباد کرج که به آن‌جا بروند و خودشان تهیه کنند. چون آوردن گاو و گوسفند مشکل بود و ما هم جایی نداشتیم. برای زنبور عسل هم باز ما این مشکل را داشتیم. منتهی در محل کسانی بودند که این کار را انجام می‌دادند. برای مرغداری کارمان راحت‌تر بود. در آن زمان یک مؤسسه ایران طیور بود که ماشین‌های جوجه‌کشی درست می‌کرد و ما هر جا که ماشین جوجه‌کشی را ترویج می‌کردیم، آدرس می‌دادیم و افراد می‌رفتند خودشان ماشین می‌خریدند و جوجه‌کشی انجام می‌دادند.

❏ یعنی شما در آن‌جا به عنوان مروج همه حوزه کشاورزی را پوشش می‌دادید از طیور و دام و زراعت و باغ و همه را؟
بله.

◀ این نکته مهمی است. چون الان بچه‌های ما در مراکز جهاد کشاورزی می‌گویند که ما تخصص بیش از یک رشته را نداریم.

ما مروج امور کشاورزی بودیم. مروج تخصص باغبانی نبودیم. الان هم تقریباً در هیچ جای دنیا مروج تخصصی رشته به‌خصوصی وجود ندارد و صرف نمی‌کند. بعد هم کشاورزی یک کار منحصر به یک فعالیت نیست، ما تناوب زارعی داریم و انواع و اقسام محصولات داریم. بنابراین، هر کسی را که در روستا داریم در همه زمینه‌ها سر رشته دارد.

سختی کار ترویج

مهم‌تر از همه این‌ها، از سال ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ به بعد ما مسئله اصلاحات ارضی را داشتیم. وقتی که هنوز اصلاحات ارضی اصلی در سال ۱۳۴۱ انجام نشده بود. در آن زمان می‌گفتند که این مالکان بزرگ نمی‌توانند کار کشاورزی را انجام دهند. آن‌ها هم مانع ما بودند و نمی‌گذاشتند کار ترویج کشاورزی را درست انجام دهیم و گاهی ما را به بلوک‌ها راه نمی‌دادند. برای این‌که موجب تنویر افکار عمومی می‌شدیم. مالکان می‌گفتند وقتی شما می‌آیید و حرف می‌زنید در روستایمان آشوب می‌شود. تمام آماربرداری‌های مربوط به میزان تملک هر مالک بر عهده ما بود و ما گرفتاری آن را می‌کشیدیم و این ما بودیم که مصیبت‌هایش را به شکل‌های مختلف تحمل می‌کردیم. تحقیرها را تحمل می‌کردیم، وقتی ما را به روستا راه نمی‌دادند.

بعد هم مسئله آب و آبیاری بود. وقتی مالکین بزرگ آب را قطع می‌کردند و مزارع زارعین خشک می‌شد، این ما بودیم که گزارش می‌دادیم و استمداد می‌طلبیدیم و از بنگاه مستقل آبیاری درخواست می‌کردیم بازرس بفرستند و از کسانی که آب را می‌بندند جلوگیری کنند. بنابراین، مروج کشاورزی این نبود

که فقط بگوید این بذر اصلاح شده را بکارید و اگر نکاشت هم مهم نباشد و آب مزرعه‌اش رسید یا نرسید، مهم نباشد. نه ما در تمام مراحل می‌بایست می‌بودیم و البته کمکی هم داشتیم. انصافاً حمایت هم می‌شدیم و این‌طور نبود که ما را تنها بگذارند. حمایت می‌شدیم.

❖ یعنی ما بحث‌مان فقط آموزش و ترویج نبود. امور کشاورزی بود. یعنی حتی پیگیری این که آب به مزرعه کشاورز برسد را هم مروجین ورود می‌کردند. بله. حتی بازاریابی محصولات، البته در آن زمان خیلی مطرح نبود. مثلاً محصولی که ما به آن جا برده بودیم و کاشته بودیم یک نوع نوینی بود که کمتر شناخته شده بود. تمام تلاش‌مان این بود که راه این را به بازار هموار کنیم و در معرفی‌اش به بازار کمک کنیم. حتی یک جاهایی فکر می‌کردیم اگر صادر شود به شهرستان دیگر کار خیلی بهتر پیش می‌رود.

❖ آقای دکتر من از صحبت‌های شما متوجه شدم که اگر بخواهیم مروج تک پیشه و چندپیشه را با هم مقایسه کنیم، شما بیش‌تر باور تان به مروج چندپیشه است.

اهمیت و وزن رهبران محلی تخصصی

در آن زمان ما متخصص باغبانی داشتیم. من که یک مروج عمومی کشاورزی بودم هر زمان که به مشکل برمی‌خوردم، برای مثال متخصص باغبانی کمک می‌کرد. بعد، یک مسئله خیلی مهم که سرفصل کارمان بود و در این زمینه باید کار می‌کردیم، این بود که ما برای هر کدام از تخصص‌ها یک رهبر محلی داشتیم. این رهبر محلی برای مثال بهترین گاودار منطقه بود و من باید انتخاب و به سازمان مرکزی و اداره ترویج مرکزی معرفی می‌کردم. بعضی وقت‌ها برای

آن‌ها دوره می‌گذاشتند. بعضی وقت‌ها آن‌ها را با خودمان به کلاس‌های فصلی می‌بردیم. بعضی وقت‌ها متخصص می‌آمد آموزش‌های ویژه به آن‌ها می‌داد. گاهی اوقات دانش این افراد از جهت تخصص گاو‌داری یا دام‌داری یا درخت‌کاری از خود من که مروج بودم، بیش‌تر می‌شد. بنابراین، او دیگر همکار من بود و بعضی وقت‌ها او را می‌بردیم به روستاهای دیگر و من راجع به درخت دیگر صحبت نمی‌کردم و می‌گفتم راجع به درخت سیبی که کاشته شده، آموزش بدهد.

◀ این یک رویه بود یا بر اساس ذوق خودتان انجام می‌دادید؟

نه، بر اساس ذوق نبود. رهبر محلی جزء مسائل و بحث‌های اصلی و روش‌های ترویجی ما بود. ما در هر روستایی در هر زمینه‌ای باید رهبر محلی معرفی می‌کردیم. بعضی وقت‌ها کلاس‌ها فقط برای رهبران محلی بود. بعضی وقت‌ها آموزش را ما فقط به رهبران محلی می‌دادیم و این کار خیلی گرفته بود و خوب انجام شد. البته تا زمانی که مهندس جعفر رایی بود و ما را از مرکز هدایت می‌کرد، ما به خوبی پیش می‌رفتیم. زمانی که جعفر رایی رفت و رئیس دانشگاه شد و دکتر شد، دیگر اهمیت خود را از دست داد.

یادم می‌آید که در یک جلسه ترویجی در دهه ۱۳۵۰ در وزارت کشاورزی وقتی من به عنوان کارشناس ستادی سازمان ترویج کشاورزی گفتم که رهبران محلی ما این‌گونه هستند، این جمله من به معاون اجرایی وزارت کشاورزی برخورد و گفت کشور فقط یک رهبر دارد و چرا می‌گویید رهبر؟ این نشان می‌دهد که درکی از مسئله نداشت و اگر ترویجی بود این حرف را نمی‌زد. رهبر محلی یعنی پیرمردی که خوب بلد است مثلاً واکسن بزند، و یا خوب بلد است، پیوند بزند. اتفاقاً در پیوند زدن و هرس کردن ما خیلی رهبر محلی هم نیاز داشتیم و هم داشتیم.

◀ آقای دکتر درست است که بحث کشاورز نمونه بعد از انقلاب مطرح شد؟

البته من تصور نمی‌کنم که آن کارهایی که ما برای رهبران محلی در گذشته می‌کردیم را الان برای کشاورزان نمونه انجام بدهند. الان که من این‌ها را می‌بینم، افراد موفق‌تری هستند که وضعیت خوب و سرمایه و مزارع خوبی دارند و از همه مهم‌تر شاید ارتباطات خیلی بهتری با مسئولین دارند و کشاورز نمونه شده‌اند. بعد هم خیلی از این مسئله بهره‌برداری می‌کنند. وقتی می‌گویند که من کشاورز نمونه هستم، خیلی برای‌شان ارزش قائل هستند. ولی در آن زمان این‌طور نبود و این‌ها ارزش‌شان در اداره بود و در کاری که یاد می‌دادند. البته که در اجتماع همه مردم دوست‌شان داشتند. بعضی وقت‌ها روحانی محل رهبر محلی ما بود یا کدخدا یا معلم مدرسه روستا و حتی نماینده مالک. با این‌که مالک آدم ظالمی بود، نماینده‌اش هم شاید مثل ارباب خود ظالم بود، ولی خوب بلد بود و ما از او استفاده می‌کردیم.

◀ آقای دکتر من خواهش می‌کنم این نکته بسیار مهم را بیشتر باز کنید. این آدم‌ها چه انگیزه‌ای داشتند و چه جوری می‌آمدند پای کار؟

به نظر من آن‌هایی که به خصوص در غرب کشور که من با آن‌ها خیلی در تماس بودم، برای‌شان اجتماعی خیلی اهمیت قائل بودند. البته خیلی از آن‌ها این‌شان را داشتند و ما فقط تایید می‌کردیم. در هر روستایی، اهالی می‌دانستند که خبره‌ترین فرد در امور گاوداری چه کسی است. ما می‌رفتیم دست روی آن فرد می‌گذاشتیم و آموزش‌های اضافی می‌دادیم و هر چند وقت یک دفعه دو تا نشریه نو برایش می‌بردیم. حتی اگر سواد هم نداشت پوستر برایش می‌بردیم. وقتی در جمعیت می‌خواستیم صحبت کنیم، می‌گفتیم او بیاید کنار دست‌مان تا اگر صحبتی دارد، انجام دهد. خیلی فرد خبره مهم بود و خود مردم هم

راضی بودند که ما این قدر به خبرگان خودشان احترام می‌گذاریم. این نبود که هیچ کدام از آن‌ها را به حساب نیاوریم. ما همیشه برای دانش‌بومی و دانسته‌های روستاییان ارزش قائل بودیم. اگر ما این ارزش را قائل باشیم، خیلی آن‌ها را برای یادگیری آماده می‌کنیم. اما، اگر قرار باشد ما یک جووری رفتار کنیم که من مهندس هستم و شما بی‌سواد و روستایی و هیچی بلد نیستید، به نظر من خیلی انتقال اطلاعات با موفقیت پیش نمی‌رود.

آموزش رهبران محلی

◀ آقای دکتر یکی از موضوعات مهمی که داریم بحث هم‌پوشانی ترویج با آموزش بهره‌برداران است. از یک طرف در عقبه سازمان آموزش کشاورزی آموزش بهره‌برداران را داریم و از طرف دیگر، ما فعالیت ترویجی داریم. می‌خواهم بدانم شما با این دوگانگی و هم‌پوشانی مواجه می‌شدید؟

در جریان فعالیت‌های ترویجی وقتی پیش می‌رفتیم، خیلی‌ها را تشخیص می‌دادیم که قابلیت رهبری دارند و می‌توانند در یک رشته خاص مثل زراعت یا دامپروری رهبر بشوند. وقتی یک مقدار با آن‌ها کار می‌کردیم، متوجه می‌شدیم که این‌ها احتیاج به یک سری آموزش دارند. بنابراین، برای این‌ها آموزش اضافه می‌گذاشتیم و معمولاً هم همه آن‌ها از یک روستا نبودند. همه این‌ها را جمع می‌کردیم و برای‌شان یک دوره می‌گذاشتیم. این دوره‌ها با دوره آموزش ترویجی فرق می‌کرد. دوره این‌ها برنامه داشت، یعنی می‌نوشتیم که این ۲۰ نفر که می‌خواهند آموزش درخت‌کاری ببینند باید کدام روز بیایند و روز اول این برنامه و روز دوم آن برنامه و غیره را دارند. می‌خواهیم یک مسائلی را در زمینه درخت‌کاری به رهبران محلی یاد بدهیم. برای آموزش این‌ها امکانات هم فراهم می‌کردیم، چون باید آموزش شبانه‌روزی باشد. بروند در محل مرکز آموزش و وسیله رفت و

آمد هم می گذاشتیم. روز آخر هم گواهی می دادیم که ایشان از این تاریخ تا این تاریخ در این دوره در زمینه درخت کاری شرکت کرد و آن را با موفقیت طی کرد. یک عکس هم می زدیم و او می رفت و قاب می کرد که من این دوره را دیده ام و برایش یک حجتی می شد که در محل او را به عنوان کسی که نفر اول هست در زمینه درخت کاری قبول کنند.

◀ ما الان در ترویج یک اداره آموزش بهره برداران داریم، در مرکز تحقیقات و آموزش هم یک اداره بهره برداران داریم. این ها هر دو تا این کار را می کنند. الان این دوبازو با هم رقابت می کنند. شاید درست این بود که ترویج این افراد را شناسایی و دسته بندی می کرد و جهت آموزش معرفی می کرد.

بله، مدتی با آن ها کار می کرد و تشخیص می داد که استعداد رهبری دارند. رهبران کسانی هستند که در آینده باید نقش مروجین را ایفا کنند. ما این رهبران را پرورش می دهیم که به جای مروج کار کنند. یعنی افراد را شناسایی کنیم تا به راحتی با ما رفت و آمد داشته باشند و دایم به آن ها آموزش می دادیم تا روزی که بگوییم این ها دیگر با یک مهندس از جهت عملیاتی فرقی ندارند.

◀ ببخشید آقای دکتر، آن آموزش های ترویجی کوتاه مدت سر جایشان هست؟
بله سر جایش هست. ولی بعضی وقت ها این افراد هستند که آموزش ها را ادامه می دهند. یعنی تمام هدفمان این است که روز به روز نیاز مردم را به مروجین مستخدم دولت کمتر کنیم و خود افراد را وادار کنیم بالا بیایند. باید یک کاری کنیم که این ها خودشان به خودشان یاد بدهند.

اهمیت بازدیدهای میدانی برای رهبران محلی

الان یکی از مسائلی که لازم است انجام دهیم، بازدیدهای جمعی برای رهبران محلی است. یعنی این آموزش‌هایی که می‌دهند درست است، ولی باید کاری کنیم که رهبران محلی را گردش علمی ببریم و حتماً کاری کنیم که از مراکز پیشرفته داخلی و حتی اگر امکان دارد خارجی بازدید کنند. هر جا که کار نویی انجام می‌دهند حتی برای دو روز هم شده یکی از این افراد را بفرستیم بروند و بازدید کنند. خیلی اثر اجتماعی و تربیتی دارد. هم به صورت منطقه‌ای، هم به صورت ملی و هم به صورت بین‌المللی.

◀ آقای دکتر خیلی از آن‌ها حاضر هستند هزینه‌اش را همپردازند.

بله برای این که شأن محلی‌شان بالا می‌رود و ارزش و اهمیت بخصوص در بین فامیل خودشان پیدا می‌کنند. بعد هم این‌ها می‌توانند آن چه را که یاد گرفته‌اند را به بهترین وجه به دیگران منتقل کنند. من هر چند سال هم مروج باشم نمی‌توانم مثل او عمل کنم برای این که صد در صد به او اعتماد دارند ولی به من نمی‌توانند این قدر اعتماد داشته باشند.

◀ آقای دکتر ابلاغی هم به آن‌ها می‌دادند؟

ضرورت ثبت روز مروج

نه، در آن حد نبود. ولی معمولاً در "روز دهقان" که اول مهر ماه هر سال داشتیم، این‌ها را معرفی می‌کردیم. مراسم خیلی مفصلی بود و نمایشگاه داشتیم. در همه کشور روز اول مهر روز دهقان بود. الان روز روستا داریم که ۱۵ مهر ماه است و وزارت کشور سردمدار آن است و من هم هر سال با آن‌ها همکاری می‌کنم، ولی

متأسفانه روز دهقان ما تلف شد. چند سال پیش که آقای دکتر خاوازی مسئولیت ترویج و آموزش را داشتند، در ساختمان اوین جلسه نخبگان بود و وقتی با همکاران می‌آمدیم پایین، ایشان را به من معرفی کردند و گفتند آقای دکتر خاوازی مسئول ترویج. گفتم خدا را شکر که بالاخره ما مسئول ترویج کشاورزی کشور را شناختیم و سلام کردیم و ایشان هم خیلی محبت کردند و حتی شماره تلفن خودشان را برای من نوشتند و من همان جا یک خواهش از ایشان کردم. گفتم من سال‌هاست به دنبال این هستم که ما روز مروج کشاورزی را به ثبت برسانیم و مروجین کشاورزی برجسته گذشته که یکی پس از دیگری از دنیا می‌روند را به یاد بیاوریم و مثل روز معلم روز مروج داشته باشیم. خیلی هم استقبال کردند و در آن زمان هم من نامه‌ای به ایشان نوشتم و خدا می‌داند چندین نامه پیگیری هم نوشتم و هر چه کردم متأسفانه هیچ جوابی از آقای دکتر خاوازی به دست نیاوردم^۱. بنابراین، ما اگر بتوانیم "روز دهقان" و "روز مروج" را احیا کنیم و روز مروج را مثل روز معلم برگزار کنیم، می‌توانیم هم از کشاورزان نمونه‌مان و هم از مروجین نمونه‌مان تجلیل و برای تداوم کار آن‌ها ایجاد انگیزه کنیم.

لزوم بهره‌گیری از ظرفیت ترویج در حل مشکلات عمومی

ما مروج را فقط برای امور کشاورزی نمی‌خواهیم. در گذشته مروج در همه زمینه‌ها هدایت‌گر بود، در سالی که در ایران آنفلوآنزا آمده بود، مروجین بهترین حرکت‌ها را در مناطق روستایی کردند و الان متأسفم برای کرونا که مروجین ما و دستگاه ترویج ما اصلاً پای کار نیستند. در حالی که این دستگاه تخصص دارد و می‌داند چگونه در مردم نفوذ پیدا کند. باور کنید مروجین ما خیلی راحت

۱- با پیگیری‌های به‌عمل آمده پیشنهاد نامگذاری روز مروج طی مکاتبه شماره ۷۳۴۲۶/۲۰۰ به تاریخ ۱۳۹۸/۲/۱۸ از سوی دکتر خاوازی به رئیس وقت سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی برای ارسال از سوی وزیر جهاد کشاورزی به رئیس شورای فرهنگ عمومی کشور انجام شد.

می‌توانند این‌ها را ترویج کنند و به مردم یاد بدهند، چه در زمینه حفظ محیط زیست و چه در زمینه حفظ آب و منابع طبیعی و چه در زمینه مسائل کشاورزی. ولی متأسفانه کسی توجه ندارد، باور کنید بعضی وقت‌ها گریه‌ام می‌گیرد وقتی می‌بینم وزیر بهداشت یا معاون و قائم‌مقام وی می‌گویند که از هم فاصله بگیرید. این کار در ترویج خیلی راحت است. ما فقط باید از راه و روش آن پیش برویم. وقتی از راه پستی می‌روند و از پشت میکروفون می‌گویند، نتیجه‌اش این است که این همه خواهش و تمنا می‌کنند و نتیجه هم نمی‌گیرند. ما در آن سالی که آنفلوآنزا آمده بود، رفت و آمد قدغن بود و نباید رفت و آمد می‌کردند. ولی مردم خیلی خوب توجه کردند و مسافرت‌هایشان را کم کردند. به این دلیل که مروجین می‌گفتند و روستایی‌ها هم متوجه شده بودند که باید چه کار کنند و مردم شهری هم پی برده بودند و از همه مهم‌تر در آن زمان ما یک اداره کل بهداشت عمومی داشتیم. این اداره کل بهداشت عمومی دنباله همان اصل چهار سابق بود که روش‌های ترویجی در آن حاکم بود و به روش‌های ترویجی کار می‌کردند. کما این که اداره عمران روستایی هم در وزارت کشور داشتیم و آن‌ها هم این کارها را به روش‌های ترویجی انجام می‌دادند. یعنی همه این‌ها بر مبنای روش‌های ترویجی کار می‌کردند و پیش می‌رفتند. اضافه بر این‌ها ما سپاه ترویج و سپاه بهداشت را داشتیم که کار سپاه هم باز بر مبنای ترویج بود. هیچ کدام از این‌ها کار اجرایی انجام نمی‌دادند. سپاه ترویج، سپاه دانش، سپاه بهداشت‌مان همه این‌ها بر مبنای روش‌های ترویجی با مردم روستا کار می‌کردند. بنابراین، اگر ترویج قوی شود، انتقال آموزش‌های بسیار مقدماتی ولی مهم به عامه مردم صورت می‌گیرد. باید مسئولین ما برسند به جایی که این را درک کنند که انتقال این معلومات احتیاج به دوره دانشگاهی و این صحبت‌ها ندارد. اگر کسی اهل این کار باشد به خوبی می‌تواند راه و روش‌هایش را پیدا کند و اطلاعات را

منتقل کند. خیلی وقت‌ها ما می‌رفتیم در قهوه‌خانه با مردم صحبت می‌کردیم و می‌نشستیم همان‌جا که مردم داشتند چای می‌خوردند. با آن‌ها چای می‌خوردیم و به تدریج صحبت می‌کردیم و در تمام میزهایی که آن‌ها نشسته بودند، همه سکوت می‌کردند و گوش می‌کردند و اصلاح می‌کردند و اضافه می‌کردند. ترویج این جوری است و از این طریق باید جلو برود. یک زمانی می‌رفتیم به مسجد و از روحانی استفاده می‌کردیم و از قبل به او می‌گفتیم مشکل در زمینه کشاورزی چیست و می‌دیدیم که او بهتر از ما برای مردم توضیح می‌دهد و موضوع تمام می‌شود. ما باید این روش‌ها را پیدا کنیم، یا در قالب رهبران محلی یا در قالب کشاورزان پیشرو و در طول زمان هم خیلی اسم‌های مختلف برای آن پیدا شد.

لزوم همگنی با روستاییان

◀ به نظر شما چه عاملی مروجین را این‌طوری غرق کار کرده بود؟

از روز اول به ما گفته بودند که باید در اذهان روستاییان و زندگی‌شان وارد شوید و حضور پیدا کنید. وقتی مثل خودشان شوید و مثل خودشان حرف زدید و مشکلات‌شان را درک کردید، آن وقت می‌توانید راه‌حل‌ها را متناسب با شرایط‌شان ارائه دهید. ما تمام تلاش‌مان این بود که راه‌حلی که می‌دهیم متناسب با شرایط‌شان باشد. برای این‌که راه‌حل متناسب با شرایط‌شان باشد، باید شناخت پیدا می‌کردیم. یعنی باید مدتی ما با آن‌ها زندگی می‌کردیم. باید با آن‌ها سرمی‌کردیم و نباید هیچ‌گاه خودمان را بالاتر از آن‌ها می‌دانستیم. من شاید حدود ۶ - ۵ سال از شروع کار مروجی‌ام دایم با اسب و الاغ و قاطر و این‌اواخر با دوچرخه به روستاهای حوزه ترویجی‌ام رفت و آمد می‌کردم که از دوچرخه هم افتادم و دستم شکست و دیگر از دوچرخه استفاده نکردم و از این طریق با مردم در تماس بودم. هیچ وقت با ماشین نرفتم سر مزرعه که ابهت

راننده و ماشین که در آن زمان ابهت داشت، مردم را بگیرد و احساس کنند من یک شخص مهمی هستم. همیشه من جووری می‌رفتم و با آن‌ها در تماس بودم که گاهی دل‌شان برایم می‌سوخت. وقتی می‌دیدند که عرق می‌ریزم و از راه دوری آمده‌ام و حالا هم می‌خواهم با آن‌ها صحبت کنم.

یادم می‌آید در روانسر که آقای بخشدار بنابر ملاحظات امنیتی من را قدغن کرده بود که به تنهایی به روستا نروم، هرگاه خودش می‌خواست به روستا برود، من هم با او می‌رفتم. وقتی این آقا می‌خواست به روستا برود و سوار اسب می‌شد، ۴-۵ نفر قراول دور و بر او بودند و من هم باید جزو آن دسته راه می‌افتادم. او با اسب تاخت می‌کرد و ما هم باید می‌دویدیم و وقتی به مقصد می‌رسیدیم، عرق زیادی کرده بودیم. بقیه ورزشکار بودند و عادت داشتند و شاید خیلی برای‌شان مهم نبود، ولی برای من سخت بود. وقتی می‌رسیدیم و به تدریج کشاورزان جوان می‌فهمیدند که من مروج هستم و تازه آمده‌ام، بدون این‌که به بخشدار بگویند، دل‌شان برای من می‌سوخت و بیش‌تر به من می‌رسیدند و لیوان آبی می‌دادند تا حالم جا بیاید و بعد او دستور می‌داد که حالا برای‌شان بگو. بنابراین، وقتی این‌گونه وارد زندگی‌شان می‌شوید و در دل‌شان راه پیدا می‌کنید، گوش می‌کردند و هر جا که با شرایط‌شان منطبق نبود، اظهار نظر می‌کردند. خطرناک این است که شما از موضع قدرت هرچه بگویید، می‌پذیرند و بعضی وقت‌ها عمل هم می‌کنند، ولی عمل‌شان دائمی نیست و برای‌شان به صورت یک راهکار دائمی باقی نمی‌ماند. به همین دلیل، شما باید کاری کنید که ببینند و یاد بگیرند و عمل کنند و ادامه دهند و علاوه بر آن به دیگران هم یاد بدهند. ما تمام تلاش‌مان این بود. یعنی ترویج این جووری پیش می‌رود که یک فردی یاد بگیرد و به دیگران هم یاد بدهد.

❖ یعنی شما تاکید می‌کردید که آموخته‌هایشان را در اختیار دیگران هم قرار دهند؟

بله و تاکید هم می‌کردیم که اگر این چیزی را که من در مورد کشاورزی گفتم، جواب نداد، دوباره به من بگویند تا اگر نتوانستم جواب دهم، متخصص دعوت کنم بیاید و ببیند و این کارها را می‌کردیم. بنابراین، به تدریج اعتقاد پیدا می‌کردند. نمونه‌هایی بود که اگر بگویم، بد نیست. مثلاً کارشناس خارجی که از طرف اصل چهار یا بنگاه خاور نزدیک و یا طرح مارشال و هر کدام از این‌ها که همراه ما می‌آمدند، سرِ ظهر که می‌شد، ما می‌رفتیم زیر یک سایه‌ای یا کنار چشمه‌ای می‌نشستیم تا نهار و چایی بخوریم و رفع خستگی کنیم. می‌دیدیم که آن کارشناسی که خارجی بود و همراه ما بود، نمی‌نشست، می‌گشت و نمونه برگ‌های آفت‌زده جمع می‌کرد و از این‌ها یادداشت‌برداری می‌کرد. یعنی، زمانی که ما نشسته بودیم و استراحت می‌کردیم، او می‌آمد و از ما اسم محل و اسم برگ و این‌ها را می‌پرسید و به مرکز بروجرد می‌برد و آنجا به کارشناس دفع آفات برای شناسایی آفت نشان می‌داد. این‌جوری خیلی اطلاعات محلی جمع‌آوری می‌شد و اگر بعضی اوقات ما نمی‌دانستیم، از همان روستایی‌هایی که جمع شده بودند، کمک می‌خواست تا اطلاعات خود را تکمیل کند. یعنی مدام در جریان یادگیری و تکامل بودیم. این نبود که فکر کنیم معلومات دانشگاهی برای ما کافی است. معلومات دانشگاهی متعلق به کتاب‌ها و جزوات و این‌ها است. آن چه که انجام می‌دهیم یک داستان جداگانه‌ای است. به خصوص از حیث دانش‌های بومی و همیشه توصیه این بود که مردم چه کار می‌کنند و ما باید این را می‌دانستیم که مردم چه کار می‌کنند که بتوانیم منعکس کنیم.

اختصاص یک مروج به هر شهرستان

◀ به این ترتیب، وزارت کشاورزی در سطح دهستان کسی را نداشت؟

در آن زمان هیچ وقت سطح دهستان مطرح نبود. هر شهرستانی یک مروج کشاورزی داشت. این مروج برای همه جا بود. در سطح شهرستان اداره کشاورزی و در سطح استان هم اداره ترویج داشتیم. رئیس اداره کشاورزی شهرستان تشخیص می داد که دفتر ترویج در همان اداره کشاورزی باشد یا بعضی وقت ها می گفت نه در اینجا رفت و آمد کم است، دفتر ترویج کشاورزی را در مرکز دهستان یا مرکز بخش مستقر کنید. در آن زمان من در بخشداری مستقر نشده بودم، در قهوه خانه بودم. منتهی وقتی می خواستم برای انجام کارهای ترویجی به روستا بروم، آقای بخشدار می گفت من که می خواهم بروم همراه من باید بیایید. ضمن این که از جهت امنیت می گفت تنها بروی نمی شود، چون آنجا یک مقدار ناامنی بود.

◀ پس در این فکر نبودند که مروج به عنوان کارمند دولت در منطقه، در بخشداری مستقر بشود؟

نه اصلاً. خود بخشدار مدام کرمانشاه بود و هفته ای دو روز می آمد آنجا و روزی که آنجا بود، مامورین اداری هر چه بودند، باید می رفتیم و در اتاق او می نشستیم. یک اتاق طویل داشت و خودش بالا می نشست و ما که وارد می شدیم صبح صورتش را اصلاح می کرد و از داخل آینه ما را می دید و می گفت بنشینید و ما می نشستیم. وقتی اصلاح صورت را تمام می کرد، می گفت امروز می خواهیم این کار را انجام دهیم. البته خیلی ظالم نبود، ولی رفتارش این جور بود، ما هم نمی توانستیم بگوییم نه. من و مسئول آموزش و پرورش آنجا بودیم و بعضی وقت ها فرمانده پاسگاه ژاندارمری هم بود. به هر حال مجبور بودیم برای این که کارمان راه بیفتد گوش به فرمان او باشیم. یک نعلبند هم از کنگاور برای

نعلبندی اسبها آمده بود آنجا و در همان قهوه‌خانه‌ای که من بودم نزدیک تخت من بود. منطقه ناامن بود. نعلبند هم مثل من در تلاش برای حفظ امنیت خودش بود. وقتی فرمانده دستور داد مروج برود، گفت نعلبند هم برود. این مشکلات را داشتیم، منتهی تمام تلاش‌مان این بود که روز به روز به مردم خدمت کنیم و الحمد لله از طرف مردم مورد حمایت قرار گرفتیم. مردم از جهت اطلاعات در حد صفر بودند. یعنی مهمترین چیزی که ما در آن روزها ترویج می‌کردیم، مبارزه با سیاهک غلات بود. هر سال که گندم را درو می‌کردند و خرمن‌کوبی می‌کردند باور کنید از یک خرمنی که باید سه یا چهار تن برداشت کنند، نیم تن برداشت می‌کردند و آن هم گندم سیاه بود. بنابراین، خیلی مهم بود که ما بگوییم چه‌جوری می‌توانیم علیه سیاهک گندم مبارزه کنیم. کافی بود که ما سم ببریم و بعد بگوییم بشکه مخلوط‌کننده بیاورند و اگر نداشتند، خودمان آنجا یک تدبیری می‌کردیم و اهالی از این موضوع خیلی خوشحال می‌شدند.

شناخت جامعه از مروج کشاورزی

◀ آقای دکتر می‌شود گفت که در آن سال‌ها واژه "مروج کشاورزی" برای روستایی‌ها یک واژه مانوس و شناخته شده‌ای بود و می‌دانستند که مروج چه کسی است؟ من می‌خواهم عرض کنم که در سطح جامعه مروج معرفی شده بود و موقعیت داشت. برای مثال در خانواده ما می‌گفتند که فلان فرد مروج شده است.

مزایای خدمت در ترویج

در اول استخدام، من ماهی ۳۰۰ تومان حقوق می‌گرفتم، در حالی که معلمین ۱۵۰ تومان حقوق در ماه می‌گرفتند. معلمینی که چندین سال سابقه کار داشتند. یعنی مروجین دو برابر معلمان دریافتی داشتند. یعنی معلوم بود برای مروجین

اهمیت قائل بودند. من سه سال که کار کردم، به من گفتند اگر می‌خواهی ادامه تحصیل بدهی شروع کن. هم بورسیه داخلی و هم بورسیه خارجی برای من بود. هر کس می‌خواهد کنکور شرکت کند برای دانشگاه اقدام کند. من خودم دوبار شرکت کردم و هر دو بار هم قبول شدم.

▲ آقای دکتر این تسهیلات فقط برای ترویج بود یا برای کل وزارت کشاورزی؟

نه فقط برای ترویج بود. ترویج چشم و چراغ و گل سرسبد وزارت کشاورزی بود و روی همین اصل هم مورد انتقاد و حسادت بقیه دستگاه‌های تابع وزارت کشاورزی مثل حفظ نباتات و دفع آفات و دامپزشکی و خالصجات بود. این تسهیلات فقط برای ترویج بود و بقیه کارمندی بود و سعی می‌کردند به شکل‌های مختلف با ما مخالفت و توطئه کنند. برای مثال به حرف "ر" در تابلوی ترویج نقطه اضافه می‌کردند و اذیت می‌کردند. البته خیلی موفق نبودند. خیلی به ما رسیدگی می‌شد ما هم کار می‌کردیم و موقعیت خودمان را می‌سنجیدیم. مهم این بود. بقیه می‌گفتند که برای کار دولتی باید صبح ساعت ۸ بروی و ساعت ۲ بعداز ظهر هم برگردی به خانه‌ات. ولی ترویجی از صبح می‌رفت و ساعت ۱۰ شب برمی‌گشت و مرتب با روستاییان در ارتباط بود و هر مشکلی برای‌شان پیش می‌آمد به مروج مراجعه می‌کردند و ما هم هرچه از دست‌مان بر می‌آمد انجام می‌دادیم. احساس می‌کردیم که باید به آن‌ها کمک کنیم. بنابراین، مخالفت‌ها با ما زیاد بود. ولی وقتی مقایسه می‌کنم می‌بینم که کمتر از طرف همکاران کشاورزی مخالف داشتیم و حسادت‌ها بیشتر از طرف بخشداری‌ها و فرمانداری‌ها بود و خیلی از کارهای ما خوش‌شان نمی‌آمد. طرز رفتار آن‌ها با ما متفاوت بود. یعنی من که می‌رفتم، می‌گفتند من کنار بایستم و یا امر و نهی می‌کردند و جوری رفتار می‌کردند که با اخلاق ما جور در نمی‌آمد. ما خیلی انسانی برخورد

می‌کردیم و آن‌ها خیلی ریاست مآبانه. در اکثر مواقع نمی‌توانستیم با آن‌ها همراه باشیم و اگر اتفاقی همراه می‌شدیم، سعی می‌کردیم خودمان را کنار بکشیم و برویم کارهایی که لازم است را به صورت انفرادی انجام دهیم. کشاورزان هم زرنگ بودند و یک جاهایی زیاد به ما محل نمی‌گذاشتند. چون می‌دانستند مثلاً معافی پسرشان را باید از آن‌ها پیگیری کنند. یا مالک برادرشان را زندان کرده و بخشدار یا فرماندار می‌تواند برادرشان را آزاد کند. در این شرایط کشاورزان بیشتر به آن‌ها احترام می‌گذاشتند. ولی در شرایط عادی کشاورزان و روستاییان اهمیت بیشتری برای ما قایل بودند. برای این‌که ما ارزش انسانی‌شان را حفظ می‌کردیم و باید هم می‌کردیم. فرقی نمی‌کند ما هم مثل آن‌ها انسان هستیم.

نظام تهیه برنامه‌های ترویجی

◀ لطفاً مقداری در مورد برنامه‌های آن دوره هم بگویید. این برنامه‌ها چگونه بود؟ آیا برنامه‌ها ابلاغی و از بالا به پایین بود؟ آیا بر حسب مسائلی بود که خودتان تصمیم می‌گرفتید؟ گزارش چه جوری می‌دادید؟

ما در اداره کل ترویج در هر رشته یک متخصص مثل متخصص زراعت و باغبانی و آبیاری و زهکشی داشتیم. این افراد یافته‌ها و مسائل مهم رشته تخصصی خودشان را می‌نوشتند و به متخصصین استان، منعکس می‌کردند. متخصص استان به من می‌گفت که آیا برای این موارد، جایی برای کار در منطقه شما وجود دارد یا خیر. ما می‌گفتیم بله یا خیر. بعد بر مبنای آن برنامه خودمان برای حوزه ترویجی را تهیه می‌کردیم و مرحله بعد در جلسه با متخصصین برنامه را بررسی و ایرادات را رفع می‌کردیم و در نتیجه برنامه سالیانه را تهیه می‌کردیم. آقای متخصص برنامه رشته خودش را بررسی می‌کرد و به ما جواب می‌داد که بله یا خیر. به‌طور معمول این جواب‌ها تا دی ماه باید تمام می‌شد و به ما ابلاغ می‌کردند

و ما برنامه خودمان را باید بر مبنای تاییدیه‌هایی که داشتیم، تنظیم می‌کردیم و می‌فرستادیم آن‌ها تایید می‌کردند و مهر می‌زدند و برای ما می‌فرستادند. به طوری که در اسفند ماه تقویم کار خودم در فروردین شامل روز و مکان و کاری که باید انجام می‌دادم را بر اساس مطالبی که تایید شده بود، تهیه می‌کردم. برنامه مصوب سالیانه هر مروج در هر منطقه مهر می‌خورد و ابلاغ می‌شد و ما بر اساس آن تقویم کار ماهیانه خود را در هر ماه برای ماه آینده تنظیم می‌کردیم.

از این تقویم کار به سختی سه نسخه کپی تهیه می‌کردیم. یک نسخه برای دفتر کار، دیگری در پرونده و سومی را به مرکز استان می‌فرستادم. به این ترتیب، در مرکز استان هر فردی متوجه می‌شد که هر مروج در هر روز چه کارهایی را باید انجام دهد. قرار کاری هم سر مزرعه بود. حالا اگر رئیس اداره کشاورزی شهرستان لطف می‌کرد، برای این که من بتوانم در روز مقرر در محل کار باشم و برای مثال بشکه مخلوط کننده یا گاو آهن داشتم و باید به سر مزرعه می‌بردم، یک وانت که در اداره دفع آفات بود را با راننده در اختیار من می‌گذاشت که من را آنجا بگذارد و برگردد. برگشتن با خود من بود و پیاده برمی‌گشتم. وانت را به خاطر ااث به من می‌دادند و کارشناس هم یک سر می‌آمد و بازدید می‌کرد.

ما در اول هر ماه باید تقویم کار ماه آینده را می‌نوشتیم. در هر ماه ما باید چهار روز در دفتر کارمان یا در مرکز دهستان و یا در مرکز بخش و هر جا که به عنوان دفتر کارمان تصویب شده بود، می‌ماندیم و برای بقیه روزهای ماه برنامه‌ریزی می‌کردیم که مثلاً در کدام روستا چه کار خواهیم کرد. به این ترتیب، این که در کدام روستا باید باشیم، از قبل مشخص بود و این که چه کاری خواهیم کرد هم مطابق برنامه کار سالیانه‌مان بود. بنابراین، هر سال در دی ماه می‌نشستیم و تا اول اسفند هم به مدت دو ماه فرصت داشتیم که برنامه کار سال آینده‌مان را بنویسیم. برای تهیه برنامه سالیانه متخصصین استان با ما جلسه

می گذاشتند. برنامه را ما می نوشتیم و به مرکز استان می فرستادیم و پس از تصویب به تهران گزارش می دادند و گزارش را تهران تایید یا اصلاح می کرد و بعد برنامه کل مروجین هر استان را به ما ابلاغ می کردند. آن برنامه مصوب ما بود که از طرف خودمان پیش بینی شده بود. به عبارت دیگر، از طرف سازمان به ما گفته بودند که باید تقویم کار تهیه کنید و تقویم کارتان هم باید مستند به برنامه سالیانه باشد. یعنی برنامه از پایین به بالا بود و بعد هم از بالا به پایین تصویب شده و به ما برگردانده می شد.

◀ آقای دکتر نسخه ای از این برنامه را به خودتان هم می دادند؟

بله، اصل برنامه که تصویب شده بود را به ما برمی گرداندند و ما هر ماه طبق آن برنامه ریزی می کردیم و می نوشتیم چه کاری را مطابق کدام بند این برنامه در هر روز می خواهیم انجام دهیم.

◀ آقای دکتر مسئله برنامه ریزی در واقع هنوز جزء مسائل اصلی ما است و هنوز هم احساس می شود که یک برنامه ای از بالا دیکته می شود. وقتی برنامه به دست آن کارشناسی که در پهنه کشاورزی است و یا رئیس مرکز جهاد کشاورزی است، می رسد، این ها ممکن است بگویند که این برنامه اصلاً مسئله ما نیست. در حالی که شما فرمایش می کنید که در آن زمان خودتان به عنوان مروج کشاورزی می نشستید و برنامه را می نوشتید و سیر بررسی و تصویب را طی می کرد و آن می شد برنامه ترویج کشور. می خواهم بدانم آیا چیزی به نام سیاست گذاری از بالا هم همراه برنامه بود، یا این که هر مروجی با فراغ بال و در آزادی کامل تصمیم گیری و برنامه ریزی می کرد. سیاست های کلی همه در تهران و مرکز استان بود. ولی کارشناسان و متخصصین مقیم در استان که متخصص زراعت و باغبانی، امور دام، آبیاری و آب و خاک بودند، می آمدند و با ما امکانات موجود در هر منطقه را بررسی می کردند و

می گفتند شما چه کارهایی را می توانید و لازم است ترویج کنید. البته بسته به مکان های مختلف که می رفتیم، موضوعات مختلف را نشان می دادیم و آن ها هم به ما می گفتند که چه رشته کارهایی را می توانید انجام دهید و ما این رشته ها را می نوشتیم و متخصصین این برنامه را با برنامه های کلی تطبیق می دادند. کارشناسان مقیم می آمدند و آن ۲۲ روزی که ما در مناطق کار می کردیم اکثراً همراه ما بودند. بعضی وقت ها که ما نمایش طریقه و نتیجه اجرا می کردیم، کارشناسان حاضر بودند و خیلی وقت ها هم کارشناسان آمریکایی را همراه خودشان می آوردند و آن ها هم در انجام نمایش به ما کمک می کردند. مثلاً وقتی برای اولین بار می خواستیم گاواهن برگردان دار را پشت گاو ببندیم، خودمان بلد نبودیم و از کشاورز استفاده می کردیم، چون او بلد بود و بهتر از ما انجام می داد. در این مواقع کارشناسان آمریکایی چون انجام داده بودند، مهارت داشتند و می آمدند کمک می کردند و یا آموزش می دادند.

من یادم است که در یک روستایی کار را با خیش برگردان دار شروع کردیم و با تراکتور ادامه دادیم. یعنی به این ترتیب پیش می رفتیم. یا برای شیوه کشت خطی که در آن زمان مرسوم نبود، ما طناب می کشیدیم و یک چوب هایی درست می کردیم و به اندازه دو تا بوته خط می کشیدیم و زمین را چال کرده و بذر می گذاشتیم. به تدریج کار به جایی رسید که گفتند شما یک دنباله بند درست کنید و پشت گاو ببندید تا این جویی را که شما می خواهید در آن ردیف کاری کنید، این جوی را با گاو مشخص کنید که راحت تر باشد. یعنی تمام این کارها را ما مرحله به مرحله پیش می رفتیم و درست هم از آب در می آمد و این می شد مبنای کارمان و در هر جا مشخص بود که چه کارهایی را باید انجام دهیم. البته در کلاس های فصلی که ما داشتیم، همه تجاربمان را می ریختیم وسط و اصلاح می کردیم. من اگر بلد نبودم از دیگری که انجام داده بود یاد می گرفتم

و می‌رفتم در منطقه خودم انجام می‌دادم و رقابتی بود که من از دیگران عقب نمانم و دیگران هم از من عقب نمانند. بنابراین، همیشه در حال پیشرفت بودیم.

◀ آقای دکتر آموزش‌ها عملی هم برگزار می‌شد یا این‌که فقط سر کلاس بودید؟

عملی می‌شد. برای مثال آقای عبدالکریم محمدی مروج کشاورزی حومه شهرستان بروجرد بود و می‌گفت من برای اولین بار توانستم کندوی زنبور عسل بومی را تبدیل به کندوی صندوقی جدید کنم و نحوه انجام آن را به کلاس می‌آورد و نشان می‌داد. ما هم نقشه می‌کشیدیم و به نجار محلی می‌گفتیم که یکی مثل این را درست کند. بعد چون شانه‌ها و تهیه صفحه موم سخت بود، می‌رفتیم به یک کارگاهی در بروجرد که صفحه موم می‌فروخت و از آن جا برای‌شان می‌خریدیم. یعنی همه عملی می‌شد و هیچ‌گاه ما روی هوا صحبت نمی‌کردیم. مردم هم نیازمند بودند و اشتیاق داشتند و می‌دیدند. مثلاً، برای این‌که بتوانم جوجه‌کشی انجام دهم، ماشین جوجه‌کشی را آورده بودم خانه خودم. یعنی هیچ کشاورز و هیچ روستایی قبول نکرد. به همین دلیل ماشین را بردم خانه خودمان و ۷۲ تخم‌مرغ نطفه‌دار خریدم و در ماشین گذاشتم و جوجه که درآمد، به کشاورزان نشان دادم.

◀ شما نسخه‌ای از برنامه خودتان در اختیار ندارید؟

چند وقت پیش من نسخه‌ای از تقویم کار سالیانه پیدا کردم. ولی حالا نمی‌دانم کجا هست و سعی می‌کنم پیدا کنم و برای‌تان بیاورم. لازم به گفتن است که فرم‌های مختلف برنامه سالیانه مروجین کشاورزی در سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ در بخش پیوست‌های کتاب: "برنامه‌ریزی برای ترویج و توسعه روش‌های نوین در روستاها" تالیف این‌جانب و از انتشارات مدرسه عالی کشاورزی همدان، چاپ انتشارات دانشگاه تهران در مهر ماه ۱۳۵۲ موجود می‌باشد.

لزوم جمع آوری و حفظ اسناد و مدارک

◀ فکر می‌کنم یک گنجینه با ارزش برای ترویج است و باید ثبت و ضبط و نگهداری شود. متأسفانه بخشی از اسناد سازمان به سازمان اسناد و کتابخانه ملی منتقل شده و از دسترس خارج شده است.

◀ ما طبقه ۱۵ همین ساختمان را به عنوان مرکز اسناد آموزش و ترویج راه‌اندازی می‌کنیم. با توجه به اهمیت موضوع ما به عنوان متولی باید ببینیم در سازمان چه داریم و اگر بخشی از اسناد به کتابخانه ملی رفته را ردیابی می‌کنیم.

بله. الان همکاران مان آقای محمدتقی سلمان‌زاده و آقای محمد فتوحی آماده هستند و اسنادی دارند و می‌گویند که فقط می‌خواهم مطمئن باشم که این اسناد یک جایی می‌رود که حفظ شود. ضمن این‌که اگر بشود شما ارتباطی هم با برخی از دانشگاه‌ها پیدا کنید. اگر این موضوعات تز فوق لیسانس و دکترای دانشجویها بشوند، آن‌ها خیلی بهتر می‌روند و تمام اسناد و مدارک را پیدا می‌کنند. مثلاً موضوع پایان نامه دانشجوی "تاریخچه مستند آموزش کشاورزی با استفاده از اسناد و مدارک کتابخانه ملی" باشد. کار باید مقطع به مقطع و جداگانه باشد. برای مثال ترویج خانه‌داری؛ برنامه باشگاه‌های جوانان روستایی؛ طرح‌های افزایش تولید؛ و طرح روستای نمونه. ضمن این‌که شرط اول هم این باشد که استاد راهنما و مشاور اول از خود دانشگاه باشد ولی مشاور دوم و سوم از اینجا (دستگاه اجرایی) باشد. برای این‌که این‌ها می‌توانند کمک کنند.

◀ ما می‌توانیم این موضوع را در قالب تفاهم نامه با انجمن ترویج انجام دهیم.

جایگاه نمایش‌های طریقه‌ای و نتیجه‌ای

ما دو رقم نمایش در برنامه‌هایمان داشتیم. یک "نمایش طریقه‌ای" که طریقه کار را به کشاورزان یاد می‌دادیم. به عنوان مثال، طریقه سم‌پاشی. نمایش طریقه امروز انجام می‌شد و مروج می‌رفت و برمی‌گشت و طبق برنامه می‌گفت حالا که سم‌پاشی را در این روستا به صورت نمایش طریقه‌ای انجام دادم و یاد گرفتید، "نمایش نتیجه‌ای" هم در این روستا یا در روستای دیگر باید انجام شود. نمایش نتیجه‌ای یعنی مردم آن کار را انجام دهند و ببینند چه نتیجه‌ای حاصل شده هم از نظر عملکرد آن روشی که به آن‌ها یاد دادم و هم از نظر این‌که مردم چقدر یاد گرفته‌اند. بنابراین، در هر ماه ما هم نمایش طریقه‌ای داشتیم و هم نمایش نتیجه داشتیم و این‌ها همه در گزارش ماهیانه ما که ۵-۶ صفحه‌ای بود باید منعکس می‌شد. من گزارش خودم را به استان می‌فرستادم و استان بررسی می‌کرد و شاید بعضی وقت‌ها این گزارش‌ها به تهران هم می‌رفت. شاید هم بعضی وقت‌ها آن قسمت‌هایی که کارشناس استان کار خودش را می‌خواست نشان بدهد، به تهران می‌فرستادند. از این نمایش‌های نتیجه‌ای افراد زیادی هم برای بازدید می‌آمدند. گاهی اوقات رئیس و مقامات و به خصوص خارجی‌ها می‌آمدند و بازدید می‌کردند.

❏ یعنی کل این واحد عملیاتی یک نفره بود و هیچ دستگاه و تشکیلاتی نبود. بله. من که مروج بودم، نه حسابدار داشتم و نه کارمند داشتم. هیچ‌کس را نداشتم. ولی، هیچ‌وقت هم کارم زمین نمی‌ماند و همیشه کارم پیش می‌رفت و دل شاد هم بودم و برای کارم انگیزه داشتم. برای این‌که خیلی برای ما اهمیت قایل بودند.

اشتغال ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر مروج در آستانه اصلاحات ارضی

◀ آقای دکتر عددی دارید که در آن زمان چند نفر در سطح کشور داشتند کار مروجی را انجام می‌دادند؟

در آن دوره‌ای که ما بودیم مروجین سابق همان افرادی که دیپلم نداشتند و کارمندان مجرب بودند، این‌ها حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر بودند. یعنی در هر شهرستانی حدود یک یا دو نفر مروج کشاورزی داشتیم. از دوره ما که شروع شد وزارت کشاورزی ۳۰ نفر را از دانشسرای مامازن و ۳۰ نفر هم از دانشسرای دیگر گرفت. یعنی سالی ۶۰ نفر مروج و بعد به تدریج تعداد مروجین در هر سال ۱۰۰ تا ۱۲۰ نفر افزایش پیدا کرد. یک زمانی صحبت از ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر مروج بود.

نقش حساب عملیات مخصوص در تامین هزینه‌های ترویج

این‌ها حقوق‌شان از محل بودجه حساب عملیات مخصوص بود. اصل چهار به حساب عملیات مخصوص تغییر نام داده بود و اعتباراتی که خودشان خرج می‌کردند را به وزارت کشاورزی می‌دادند و در وزارت کشاورزی یک نفر را مدیر گذاشته بودند به نام آقای عباس سالور. ایشان قبل از این که استاندار کرمانشاه و خوزستان بشوند، رئیس حساب عملیات مخصوص بودند و دفترشان هم جداگانه بود. آقای سالور بودجه را می‌گرفت و احکام که صادر می‌شد بودجه به وزارت کشاورزی می‌آمد و به وسیله ایشان تقسیم می‌شد. ولی نمی‌گذاشتند از ترویج به جای دیگری برود. ▶ آقای دکتر لطفاً جزییات بودجه را باز کنید. برای عملیاتی که شما در عرصه انجام می‌دادید، هزینه‌ها چه‌طور تامین می‌شد؟

بخشی از هزینه‌ها شامل حقوق ما بود. حقوق ما از طریق بودجه عملیات مخصوص به آقای سالور سپرده می‌شد و ایشان حقوق ما را به استان می‌داد. بخش دیگر نیازهای ما بود که شامل سم و دستگاه و کرایه حمل و غیره بود.

این‌ها هم جزء بودجه‌ای بود که به استان می‌آمد و در اداره ترویج استان پرداخت می‌کردند. بخشی از این بودجه را در قالب جنس و بخشی دیگر را به صورت نقدی به اداره کشاورزی می‌دادند و در آنجا حسابدار هم بود.

◀ هزینه‌های جانبی برگزاری کلاس‌های آموزشی مثل پذیرایی‌ها چه‌طوری تامین و پرداخت می‌شد؟

نه، این چیزها نبود. یعنی من اصلاً به یاد ندارم. هیچ کلاسی ما تشکیل ندادیم که یک چایی هم به مردم بدهیم. پذیرایی رسم نبود. بعضی وقت‌ها خود مردم اگر لازم بود کاری انجام می‌دادند. نه، ما از این هزینه‌ها نداشتیم.

نقش کلاس‌های فصلی در آموزش مروجین

در کلاس‌های فصلی که داشتیم خود اداره ترویج استان محل می‌گرفت و هتل می‌گرفت و هزینه برگزاری کلاس را می‌داد. هر اداره ترویجی در هر استان و در هر فصل یک کلاس تشکیل می‌داد و همه مروجین را در یکی از شهرستان‌های استان خودش و یا در یک استان دیگر برای آموزش جمع می‌کرد. برای مثال کلاس فصلی ما یک زمان‌هایی در سمنج برگزار می‌شد. یک بار هم در زمانی که کمال‌الدین موسوی رئیس اداره ترویج خوزستان بود در استان خوزستان بود. چندین بار کلاس فصلی ما در خرم‌آباد بود. در این کلاس‌های فصلی متخصصین مختلف را می‌آوردند، صحبت می‌کردند و ما هم طرح مشکلات می‌کردیم. گاهی هم مروجین از همه استان‌ها می‌آمدند. بعضی وقت‌ها هم دو تا استان مسائل‌شان را طرح می‌کردند و جواب به آن‌ها می‌دادند. این کلاس‌های فصلی در ایجاد انگیزش و آماده کردن ما برای ادامه فعالیت خیلی موثر بود. در هر فصلی یک کلاس فصلی به منظور آماده کردن مروجین برای فصل آینده برگزار می‌شد.

◀ یعنی یک مروج در طول یک سال چهار دوره کلاس فصلی داشت. این آموزش‌ها که در ادبیات امروزی به آن ضمن خدمت می‌گوییم، تعریف شده بود؟

متأسفانه آموزش‌های ضمن خدمت یک مقداری لوث شده است. بعد از انقلاب ما یک دوره ضمن خدمت در کرج تشکیل دادیم و من چون مسئول بودم به یاد دارم که چند نفر از مقامات کشوری با من تماس می‌گرفتند و یک ذره هم تهدید می‌کردند که این کارمندی که شما گفتید در دوره آموزش شرکت کند، محافظ من یا رئیس دفتر یا نگهبان من است و نمی‌تواند بیاید. ولی باید گواهی‌اش را بفرستید. من هم مخالفت می‌کردم.

◀ کلاس‌های فصلی چند روز طول می‌کشید؟

حدود سه یا چهار روز بود و یک یا دو روز هم برای رفت و برگشت در نظر می‌گرفتند. بیشتر مدرسین هم از تهران می‌آمدند و متخصصین ستادی بودند و مقامات استانی هم حضور پیدا می‌کردند. افتتاحیه داشتیم و بعضی وقت‌ها مدیر کل استان برای ما مهمانی می‌داد. یک‌بار در باغ بسیار زیبای منوچهر آباد خرم آباد که ایستگاه کشاورزی بود ضیافت دادند و مقامات استانی هم می‌آمدند و شرکت می‌کردند. یعنی خیلی برای ما اهمیت قائل بودند. وقتی محصول کار ما بیرون می‌آمد نشان می‌دادند. من یادم می‌آید که بارفروش میدان می‌گفت این از همان سیب‌هایی است که شما به آن کود دادید. این از همان کاهوها است که شما عمل آوردید. نکته مهم این‌که متوجه نتیجه کار ما می‌شدند و مردم آنجا خیلی به کشاورزی اهمیت می‌دادند و چون برای‌شان مهم بود پس ما را دلگرم می‌کردند. به طور کلی توجه دولت هم به کشاورزی خیلی زیاد بود. کشاورزی اساس کار بود. الان هم است. هیچی تغییر نکرده و اهمیت کشاورزی خیلی بیشتر از گذشته شده است. ولی متأسفانه مثل این‌که هیچ کدام از مسئولین روستا

ندیده‌اند. انگار از این محصولات غذایی استفاده نمی‌کنند و از آسمان برای‌شان می‌افتد. باید بدانند برای نان و برنجی که بر سفره می‌آید زحمت کشیده می‌شود. آن کسی که این را درست می‌کند باید حمایت شود. متأسفانه توجه به این مسائل ندارند و شبانه روز هم از همه دستاوردهای‌شان صحبت می‌کنند، الا از کشاورزی. یا آن‌قدر مظلومانه به آن توجه می‌کنند که همه فکر می‌کنند کشاورزی هیچی نیست.

◀ این کلاس‌های فصلی آزمون هم داشت؟ به صورت مباحثه بود؟

یادی از مروج ارشد، احمد جشنانی

نه آزمون نداشت. بحث بود و هر کس می‌توانست صحبت کند و مسائل خود را مطرح کند. گواهی هم در کار نبود. ولی، به ما حکم می‌دادند و باید همگی به کلاس فصلی می‌رفتیم و چون همه همکار بودیم، خوشنود بودیم و از برگزار شدن کلاس‌ها ناراحت نمی‌شدیم ذوق و شوق داشتیم که هم‌دیگر را ببینیم و تبادل اطلاعات کنیم. به‌خصوص ما مروجین جدید خیلی برای مروجین قدیمی احترام قائل بودیم. چون قبلاً راهنمای ما بودند. از آن‌ها دلجویی می‌کردیم و می‌گفتیم هر پیشرفتی کرده‌ایم، به علت تعلیمات شما بوده است. من هنوز هم فکر می‌کنم که مرحوم احمد جشنانی که در سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ به بعد مروج کشاورزی کنگاور بود، بهترین استاد من در تمام عمر من بود. شاید دیپلم هم نداشت و شاید ششم ابتدایی بود. آن‌چنان در دل‌ها نفوذ کرده و پایگاه مردمی داشت که توانست آموزش‌های مؤثر و مفید بدهد و به‌حدی شریف بود که همه دوستش داشتند.

تزریق سپاهیان ترویج و آبادانی به سازمان ترویج کشاورزی

◀ آیا در عمل داستان شما با مروجین قبلی فرقی نداشت؟

ما اولین دوره مروجین تحصیل کرده بودیم. ولی در عمل تفاوتی با دوره‌های قبلی نداشتیم و در کلاس‌های فصلی همه بودیم. آن‌ها خیلی مجرب بودند و خوب یاد گرفته بودند و ما هم احتیاج داشتیم که از آن‌ها یاد بگیریم. به تدریج که باز نشست شدند و کنار رفتند مروجین جدید هم آمدند تا رسید به سپاه ترویج و آبادانی. از آن زمان به بعد دیگر تعداد بورسیه‌هایی که ترویج معرفی می‌کرد به دانشسرای کشاورزی ورامین، پایان پیدا کرد. برای این‌که از بین سپاهیان ترویج آن کسانی که خیلی برجسته بودند، را به عنوان مروج و کارشناس استخدام می‌کردند و این‌ها مروج و کارشناس ترویج می‌شدند.

مدیران کل سازمان ترویج کشاورزی

البته باید بگویم که چه کسانی در سازمان ترویج بودند. آقای مهندس ضیاءالدین بهروش بود. بعد از ایشان آقای مهندس جعفر رائی بود و معاون ایشان آقای مهندس مشیت‌الله وجدانی، پدر دکتر وجدانی مؤسس بانک زن گیاهی در مؤسسه اصلاح بذر بود. بعد هم در زمان قبل از اصلاحات ارضی و ابتدای دهه ۱۳۴۰ و هم‌زمان با اصلاحات ارضی آقای مهندس ناصر گل‌سرخی مدیر کل ترویج بود. نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد وقتی که ارسنجان‌ی وزیر کشاورزی شد خیلی از او خوشش نمی‌آمد. فکر می‌کنم که ناصر گل‌سرخی یک اشتباهی کرد و یک سئوالی در مورد اصلاحات ارضی در شورای معاونین وزارتخانه مطرح شده بود و گل‌سرخی هم گفته بود از آمریکایی‌ها بپرسیم که به ارسنجان‌ی برخورد و به همین دلیل او را خلع و آقای مهندس موسی فکری را گذاشت. به هر حال این افراد مدیران سازمان ترویج در آن مقطع بودند و بعد از آن‌ها هم کسان دیگری آمدند.

◀ در دهه ۱۳۴۰ آقای دکتر رائی مجدداً رئیس سازمان ترویج نشد؛ چون من فکر می‌کنم اگر از بحث ایشان هم بگذریم آقای مهندس حسین میرحیدر یک دوره‌ای رئیس سازمان ترویج شدند.

بله مهندس میرحیدر یک دوره‌ای بعد از مهندس رائی رئیس سازمان ترویج شدند. به‌ظاهر رائی رئیس دانشکده کشاورزی زنجان که تازه تاسیس شده بود، و بعدها مهندس قوامی جایگزین شد و آقای رائی برای ادامه تحصیل در مقطع دکتری به آمریکا رفت و بعد از برگشت دیگر به وزارت کشاورزی نیامد و رئیس دانشکده کشاورزی و دامپروری ارومیه شد و با پیگیری‌های زیاد دانشکده را به دانشگاه تبدیل کرد و برای اولین بار در کشور رشته تربیت مروج را راه‌اندازی کرد و از من هم برای تدریس دعوت کرد. چون خودش به تنهایی نمی‌توانست این درس را بدهد. من به‌صورت ترددی به ارومیه می‌رفتم و ترویج درس می‌دادم و همسر ایشان هم یکی از درس‌های ترویج خانه‌داری را می‌داد. به هر حال، رشته ترویج را ایشان راه‌انداخت و دانشکده‌اش هم خیلی مرتب و منظم بود و یک کتابی هم من تهیه کردم که برایم چاپ کرد. بعد ایشان پست‌های سیاسی گرفت و بعد از انقلاب کشور را ترک کرد.

◀ در اواخر دهه ۱۳۴۰ در سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ مهندس موسوی آمد که بود تا سال ۱۳۵۶ و بعد با وقوع انقلاب اسلامی ایشان هم کنار رفت.

مهندس کمال‌الدین موسوی کنار نرفت، رئیس صندوق عمران مراتع شد. به جای ایشان آقای مهندس نکویی رئیس سازمان ترویج شدند، بعد از انقلاب من از او پست را تحویل گرفتم و بعد از من به مهندس فرهنگی تحویل شد. تا آن زمان سازمان ترویج در قالب سازمانی جداگانه بود و بعد با سازمان تحقیقات و سازمان آموزش ادغام شد و "سازمان تات" تشکیل شد.

◀ آقای عباس آبادی که هفته قبل این جا بودند تصریح می کردند که دلیل رفتن من از سازمان ترویج در سال ۱۳۷۲ اعتراضی بود که نسبت به انحلال سازمان ترویج و ادغام آن با تحقیقات و آموزش کشاورزی داشتم. یعنی این اتفاق در سال ۱۳۷۲ و دوره مدیر کلی آقای مهندس عباس آبادی رخ داد.

طرح تعلیمات اساسی

در مورد این طرح در ایران عرض کنم که بعد از طرح مارشال و اصل چهار و بنگاه خاور نزدیک برنامه‌ای باقی مانده بود به نام "تعلیمات اساسی". تعلیمات اساسی طرحی بود در وزارت آموزش و پرورش (وزارت فرهنگ آن زمان در دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ خورشیدی). من یادم می آید که رئیس این طرح آقای بود از بیرجند که رئیس دانشگاه هم بود. متأسفانه نام ایشان را به یاد ندارم مرد بسیار شریفی بود. در این طرح آموزش و پرورش یک زن و شوهر معلم را انتخاب می کردند و به یک روستا می فرستادند و این زن و شوهر باید علاوه بر این که به بچه‌های دختر و پسر روستایی در مدرسه درس می دادند، باید با مروجین کشاورزی و مامورین عمران وزارت کشور و دهیاران برای عمران و آبادانی روستا و بهداشت خانواده و خانه‌داری و برای کارهای کشاورزی و برای هر امری که لازم

۱- در سال‌های ۱۳۳۵-۱۳۳۰ برداشت تازه‌ای از آموزش بزرگسالان با عنوان تعلیمات اساسی از سوی یونسکو مورد توجه قرار گرفت. دولت ایران در سال ۱۳۳۲ تصمیم به اجرای مستقل این برنامه گرفت. با بهره‌گیری از تجربه کشور هند این برنامه در ایران به‌طور آزمایشی اجرا شد. پس از انتخاب روستاهای مورد نظر افرادی با نام مربی تعلیمات اساسی از میان معلمان محلی پس از طی دوره کارآموزی تعلیمات اساسی در تیرماه ۱۳۳۳ در دبیرستان نوریخس تهران توسط وزارت فرهنگ وقت اجرا شد. از استادان و متخصصان رشته‌های مختلف کشاورزی - دامداری، مبارزه با آفات نباتی و بهداشتی با مشارکت وزارت کشاورزی برای آموزش مربیان استفاده شد. برنامه تعلیمات اساسی با مسولیت آقای مهدی ملک افصلی و مشاوره فنی آمریکایی‌ها به‌خصوص خانم بولز به‌عنوان مشاور فنی پیگیری شد. در برنامه تعلیمات اساسی تأکید شده بود که اگر مربیان فارغ‌التحصیل کشاورزی باشند بهتر است.

مأخذ: ملک افصلی، مهدی ۱۳۳۶، سازمان تحقیقات اساس و آغاز فعالیت آن، مجله آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت) سال ۲۸، شماره ۴، صفحات ۱۶ تا ۲۵.

بود، همکاری می‌کردند. به این طرح تعلیمات اساسی می‌گفتند. یعنی تعلیمات اساسی چهار یا پنج وجه داشت و افراد منتخب در این زمینه‌ها تعلیم می‌دیدند تا به روستاییان یاد بدهند. برنامه‌ریزی این طرح در وزارت آموزش و پرورش بود و سازمانی برای این منظور در وزارت آموزش و پرورش تشکیل شده بود. در این طرح ما متحمل هیچ هزینه‌ای نبودیم. من به یاد دارم که آقای امان‌الله سمیع و همسر ایشان (مربیان تعلیمات اساسی روستا) از من دعوت می‌کردند و من رفتم. اهالی منطقه را جمع کرده بودند و می‌خواستند که من به مردم یاد بدهم چه جوری جوجه‌کشی ماشینی کنند و یا چه جوری عسل تهیه کنند و برای همین کندو را خریده بودند و همه چیز را حاضر کرده بودند و می‌گفتند این کندو را حالا باید چه کار کنیم؟ من هم یا خودم می‌رفتم، یا کارشناس و متخصص را با خودم می‌بردم.

◀ این مربوط به چه سالی بود؟

تعلیمات اساسی را تقریباً از سال ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ داشتیم. سپاه ترویج که در سال ۱۳۴۳ به بعد درست شد این‌ها متأسفانه تعطیل شدند.

◀ یعنی دولت تصویب کرده بود که وزارت آموزش و پرورش (فرهنگ) این برنامه را اجرا کند؟

البته از طریق کارشناسان خارجی به دولت ایران توصیه شده بود. چون کارشناسان خارجی که در دستگاه‌ها داشتیم، فهمیده بودند که یک مأمور ترویج به تنهایی کاری نمی‌تواند انجام دهد. عمران روستایی و بهداشت و آموزش و پرورش هم باید باشد. یعنی تقریباً آن اصل چهار خودشان تحول پیدا کرده و حالا شده بود یک برنامه‌ای در آموزش و پرورش و یک زن و مرد تعلیمات دیده و

آماده شده بودند برای این کار و امکانات هم برای شان فراهم کرده بودند. ضمناً در ترکیه یک چنین برنامه‌ای داشتند که یک زن و شوهر مروج آن را اداره می‌کردند. تا آنجایی که می‌دانم و در جریان بودم، خیلی خوب پیشرفت کردند. مخاطبین برنامه زنان و مردان روستایی و خلاصه خانواده‌های روستایی بودند.

◀ این معلم‌ها کجا آموزش‌هایشان را دیده بودند؟

خود آموزش پرورش به آن‌ها تعلیم داده بود. طرحی بود که از خارج سرچشمه گرفته بود و آموزش و پرورش هم مجری بود. آن‌ها انتخاب می‌کردند و حتماً هم باید زن و شوهر باشند. البته این زن و شوهر بودن را ترکیه خیلی امتحان کرد و خیلی هم نتیجه گرفتند، منتهی برای مروجین‌شان. در ایران تعلیمات اساسی را برای معلمین روستایی در نظر داشتند. ما متاسفانه برای مروجین نداشتیم. یک مشکلی هم که پیش آمد و ما شکست خوردیم در ترویج خانه‌داری‌مان کج‌روی‌هایی بود که متاسفانه برخی از مروجین ما انجام دادند. به هر حال خیلی از رفتارها نزد روستاییان موجه نیست و نباید انجام شود. بعضی از مروجین خانه‌داری و یا مروجین کشاورزی ما آن‌طور که باید و شاید نتوانستند در منطقه خودشان خوب عمل کنند. بنابراین، اگر می‌شد این کار را انجام دهند که زوج باشند و مثلاً می‌گفتند شما ده سال در روستا کار کنید، خیلی خوب بود. با تاسیس خانه‌های فرهنگ روستایی کمی در این مسیر پیشرفت داشتیم ولی آن‌ها به هم خورد^۱. تاسیس کتابخانه و مهدکودک هم در این مسیر پیش می‌رفت که به هم خورد.

۱- خانه‌های فرهنگ روستایی با هدف بالا بردن سطح اطلاعات عمومی و اجتماعی و ایجاد زمینه پرورش استعدادهای ورزشی، هنری و فنی روستاییان کشور و ضرورت ارشاد افکار کشاورزان در جهت برنامه‌های آبادانی و تقویت حس مسئولیت اجتماعی در سال ۱۳۴۷ تاسیس شد. خانه‌های فرهنگ روستایی زیر نظر وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستایی فعالیت می‌کردند. این برنامه به دلیل عدم توجه به نیاز و احتیاجات واقعی و عدم تطابق با فرهنگ روستایی توفیق چندانی نداشت. مأخذ: آقازاده، جعفر و محسن پرویش. ۱۴۰۱. بررسی ساختار خانه‌های فرهنگ روستایی در ایران دوره پهلوی. مجله مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۵۱، صفحات ۲۶ تا ۲۴.

◀ به نظر شما ترویج خانه‌داری در شرایط فعلی کشور مورد نیاز است؟
این‌ها همه‌اش کارهای فرهنگی است و هرچه انجام دهیم کم است.

◀ روستای خاصی در ذهن‌تان هست که نام ببرید یا جاهایی که تعلیمات اساسی وجود داشته نام ببرید؟

بله حداقل یک نمونه‌اش را که الان در نظر دارم روستای کوهانی است در نهاوند. این هم مقرر تعلیمات اساسی بود به مسئولیت آقای امان‌الله سمیع و همسر ایشان. روستای کوهانی درحدی کارش خوب پیشرفت کرد و آن‌قدر من به عنوان مروج به کوهانی رفت و آمد داشتم که آن را به عنوان ده نمونه انتخاب کردم. این روستا مکانی بود که از دهات دیگر روستائیان را می‌آوردیم و فعالیت‌هایمان را نشان می‌دادیم. از فعالیت‌های مهمی که ما در آن‌جا انجام می‌دادیم، یکپارچه کردن اراضی، کشت ردیف‌کاری و کاشت درختان با فاصله معین ۴×۴ بود که خیلی شهرت پیدا کرد. منظورم درختان میوه سردسیری مثل شفتالو، هلو و گلابی است.

فرد دیگری که در قید حیات هست استاد ضیاءالدین صدری بود. ایشان می‌گفتند که من داشتم عضو تعلیمات اساسی می‌شدم و انتخابم کرده بودند چون به هر کسی اجازه نمی‌دادند. در آذرشهر آذربایجان گفتند که همسرت هم باید معلم شود و چون همسرم در آن زمان معلم نبود، من نتوانستم عضو شوم. بنابراین، یک فرد هر چقدر هم شایستگی داشت، کافی نبود و همسر او هم باید معلم می‌بود که باهم بروند در یک روستایی و کار را راه بیندازند.

باشگاه‌های جوانان روستایی و ترویج خانه‌داری

برای جوانان روستایی ما باشگاه چهار دال تشکیل داده بودیم و کار ما انجام می‌شد، ولی کافی نبود. مادران‌شان هم می‌آمدند و مروج خانم به آن‌ها می‌گفت برای لابیات سازی چه‌جوری پنیر درست کنند که بهداشتی باشد. به من می‌گفتند و من هم کارشناس می‌آوردم که آموزش دهد. برای مثال در مناطقی که قرار بر خرید چرخ خیاطی بود و کمک ما این‌طور بود که مغازه‌اش کجاست که از آن‌جا بخرند. خودشان پول جمع می‌کردند، یا خانمی لوازم طبخ می‌خرید و کلاس آشپزی می‌گذاشت و خانم‌ها همه جمع می‌شدند و آشپزی تمرین می‌کردند.

◀ ما در ترویج هم تعلیم خانه‌داری را داشتیم؟

شروع کرده بودیم. ولی به این دقت پیش نمی‌رفت. ترویج خانه‌داری یک مقدار وسیع‌تر کار می‌کرد. در ترویج خانه‌داری کسی که از ابتدا این کار را شروع کرد و ادامه داد و مسئول شد خانم عزت آق‌اولی بود که دختر سپهبد آق‌اولی بودند و شوهر ایشان هم کارشناس شرکت نفت بود. بسیار انسان وارسته‌ای بود. اصلاً به او نمی‌خورد که اشراف‌زاده باشد. وقتی با من به روستا می‌آمد، من احساس می‌کردم یک زن روستایی با من می‌آید. وقتی همدان بودم از ایشان دعوت کردم برای رفتن به روستا با همسرش آمدند. خانم جمیل‌زاده هم نفر دوم ترویج خانه‌داری بود. در مناطق مرکزی و بروجرد خانم مهندس نخعی کارشناس ترویج خانه‌داری بود. خانم آق‌اولی و خانم جمیل‌زاده تهران بودند.

◀ به این ترتیب، ترویج خانه‌داری در خدمت توسعه روستایی است و این هم درست نیست که بگوییم توسعه روستایی به ما مربوط نیست و ما فقط متولی کشاورزی هستیم. این را جناب‌عالی صحه می‌گذارید؟

بله هیچ بحثی نیست.

ما خیلی غفلت کرده‌ایم. درست است که دفتر توسعه فعالیت‌های کشاورزی زنان روستایی و عشایری این نقش را به نوعی ایفا می‌کند، ولی خیلی از دوستان اعتقاد دارند که این یک کار تزئینی است و زینت کار ماست. در حالی که مثل همین قضیه زنبورداری که آقای دکتر اشاره کردند چه قدر خوب می‌توانند این‌ها ورود پیدا کنند. یا در بحث گیاهان دارویی و میوه‌های خشک هم همین طور. ما باید به صورت جدی ورود پیدا کنیم. همین‌طور خود دفتر ترویج‌مان هم می‌تواند برنامه جدی روی این بحث داشته باشد.

تا بی‌نهایت دنبال کنید این اساس کار است. ترویج خانه‌داری را با توجه به شرایط و موقعیتی که داریم، باید راه‌اندازی کنیم. شاید یکی از بهترین روش‌ها که مسلماً آینده ما را بیمه می‌کند، این باشد که مروجین خانه‌داری‌مان را از خود دختران روستایی انتخاب کنیم. الان هم به شکر خدا در هر روستایی شما به تعداد کافی دختر تحصیل کرده پیدا می‌کنید. در سوادکوه وقتی می‌خواهید یک کاری انجام دهید، قبل از ظهر که باشد یک میان وعده‌ای می‌دهند تا بخورید، چایی و عسل و مربا می‌دهند. عصر هم باشد عصرانه می‌دهند. یعنی همیشه سفره را پهن می‌کنند و دختران یکی یکی می‌آیند و برای‌مان سفره را می‌چینند. وقتی پرس و جو کردم، گفتند این‌ها همه لیسانس دارند. من یک خانواده شالیکار را می‌شناسم که سه تا دختر دارد و هر سه نفر هم فارغ‌التحصیل دانشگاه هستند. چرا این‌ها نمی‌توانند عضو شورای روستا شوند؟ یا چرا نمی‌توانند دهیار شوند؟ چرا نمی‌توانند مروج خانه‌داری شوند؟ الان در یکی از روستاها یکی از همین دختران شده است عضو شورای روستا. چه قدر هم خوب کار می‌کند. چون درد مردم را می‌داند و همه زنان هم می‌روند مشکلات‌شان را به او می‌گویند. این خیلی خوب است.

با این سیستم آن دختر روستایی، روستایی می‌ماند.

بله، مسئولیت به او داده‌اند و در محل شناخته شده است.

◀ من احساس می‌کنم شاید بتوان یکی از دلایلی که خانه‌های بهداشت روستایی خیلی موفق‌تر از ما عمل کردند این است که بهورزهایی که آنجا شاغل هستند از بین دختران و پسران همان روستا هستند.

بومی بودن بهورزها البته مهم است. خانه‌های بهداشت همیشه از ما ترویجی‌ها خط می‌گرفتند که چه کار کنیم. ولی ما خودمان از ظرفیت موجود استفاده نمی‌کنیم.

◀ آقای دکتر به دو مسئله اشاره کردید. یکی در مورد بحث باشگاه‌های جوانان روستایی و دیگری ترویج خانه‌داری. لطفاً در مورد ترویج خانه‌داری توضیح بیشتری دهید. اساس ترویج خانه‌داری این بود که کار زن‌های روستایی فقط خانه‌داری نیست. کارهای دیگر هم در جوار خانه‌داری می‌توانند انجام دهند. حالا چرا می‌گوییم خانه‌داری؟ در حقیقت اسم این اقتصاد خانه است. خیلی از اساتید ما مثل آقای دکتر سیروس سلمان‌زاده هنوز می‌گویند اقتصاد خانه و درست می‌فرمایند. به عبارت دیگر، زن‌ها می‌توانند فعالیت‌های تولیدی انجام دهند. کار لبنیات‌سازی و فرآوری محصولات باغبانی و زراعی کار خانم‌ها است. مرد رفته در مزرعه و یک محصول باغی و زراعی تولید کرده و خیلی هم خوب تولید کرده و حالا این باید به یک شکلی عمل‌آوری شده و به بازار ارائه شود. این جا است که زن باید وارد باشد. مروجین خانه‌داری در این زمینه‌ها به زنان روستایی آموزش می‌دادند. علاوه بر آن آموزش خیاطی و بچه‌داری و طب‌خی هم مورد توجه بود.

◀ یعنی تولید را به عنوان زنجیره در نظر می‌گرفتند.

دقیقاً. یعنی اقتصاد خانه را بالا ببریم. مهم این است مثلاً شما اگر بتوانید این زردآلو را تبدیل به برگه کنید و صادر کنید، خیلی سود می‌برید. در اینجا

زنان و دختران روستایی وارد کار می‌شدند. در این کار در هر استانی یک کارشناس ترویج خانه‌داری در نظر گرفتند و زیر نظر ایشان در هر حوزه ترویجی هم یک مروج خانه‌داری گذاشتند. حالا دیگر مروجین خانه‌داری هم شده بودند همکاران ما. وقتی کلاس‌های فصلی داشتیم، آن‌ها هم در اتاق کناری کلاس فصلی داشتند. همه خانم بودند و کارشناسان خوبی هم بودند. خانم مهندس نخعی کارشناس استان مرکزی بودند و می‌آمدند و سرپرستی می‌کردند. البته اشکالات هم داشتیم. برخی از خانم‌ها تازه از دانشکده فارغ‌التحصیل شده بودند و به روستا می‌رفتند و به اندازه کافی تعلیمات ندیده بودند که باید رفتارشان در روستا چگونه باشد. برخی از مواقع اشکالاتی هم پیش می‌آمد. این رفتارها در آن زمان خیلی برای جامعه زننده بود، ولی برای مقامات دولتی اهمیتی نداشت.

◀ این‌ها چه تحصیلاتی داشتند؟ آیا ما واحدی هم در دانشگاه و دانشسرا به نام ترویج خانه‌داری داشتیم؟

همه مهندس بودند. خیر چنین واحدی در دانشگاه یا دانشسرا نداشتیم. فقط یک نکته را نباید نادیده گرفت و آن این که در ورامین املاک سلطنتی داشتیم. در این املاک سلطنتی چون نزدیک تهران بود، موسسات بین‌المللی که یکی از آن‌ها همین بنگاه خاور نزدیک بود یک کارهایی انجام داده بودند. باغ بزرگ مامازن را برای عمران و آبادی دشت ورامین و گرمسار مرکز قرار داده بودند. بنابراین دانشسرای کشاورزی ورامین که من در آن تحصیل کردم در جوار یک باغ درست شده بود و یک مرکز دبیرستان کشاورزی هم در پُل‌شت درست کرده بودند که نام امروزی آن پاکدشت است. در قلعه نو هم که یکی از روستاهای همان منطقه ورامین است یک آموزشگاه خانه‌داری دختران درست کرده بودند که این‌ها رقیب دانشسرای ما بودند و هیچ‌گاه ما دانش‌آموزان پسر مامازن را

نبردند قلعه نو را ببینیم. ولی هر چند یکبار دختران آنجا را با اتوبوس می‌آوردند مامازن که برنامه‌های نمایشی و ورزشی ما را ببینند. یعنی این دو تا مرکز به اصطلاح خواهر- برادر بودند.

◀ در مورد بحث ترویج خانه‌داری این‌ها دیپلم می‌گرفتند یا فوق دیپلم؟

مروجین را از کلاس نهم می‌گرفتند و بعد از یک سال آموزش به اسم مروج خانه‌داری تحویل می‌دادند. ضمن این‌که در آن زمان هنوز در سازمان ترویج، ترویج خانه‌داری تشکیل نشده بود. همگی جوان بودند.

◀ افرادی که در قلعه نو بودند، بورسیه بودند؟

بله. همگی بورس بودند. بعدها یک دانشسرای دخترانه کشاورزی هم در آرادان گرمسار درست کردند. یک بار با آقای دکتر امیر هوشنگ برهان، معاون وزارتخانه به بازدید آن‌جا رفتیم. در این دانشسرا دختران مواردی مثل رانندگی تراکتور و آبیاری را یاد می‌گرفتند. البته وابسته به شرکت‌های سهامی زراعی قبل از انقلاب بود و بعد از انقلاب تعطیل شد.

◀ آقای دکتر در منابع این‌طور می‌خوانیم که به صرف تجانس واژه خانه‌داری با عنوان وزارت آبادانی و مسکن، ترویج خانه‌داری در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ به وزارت آبادانی و مسکن منتقل شد. درست است؟

متأسفانه ترویج خانه‌داری در سال‌های قبل از انقلاب دست افراد ناشی افتاد و آن را به وزارت آبادانی و مسکن منتقل کردند، می‌خواهم عرض کنم وقتی کسی به ماهیت کار اشراف نداشته باشد، وقتی کسی را سر کاری بگذارند که هیچ سابقه‌ای در آن کار نداشته باشد؛ یک چیزی را منحل می‌کند و یک چیزی را

ایجاد می‌کند، بدون این که ضرورت داشته باشد. چرا خانه‌های فرهنگ روستایی را نمی‌گویید؟ خانه‌های فرهنگ روستایی درست شده بود که با شرکت‌های سهامی زراعی و شرکت‌های تعاونی تولید همراه باشد. ما خانه‌های فرهنگ روستایی را درست کردیم به‌خاطر این که پدرها و مادرهای روستایی که در خانه نبودند و باید به دنبال کار در مزرعه‌شان در شرکت‌های تعاونی و شرکت‌های سهامی زراعی می‌رفتند، خیال‌شان از بچه‌هایشان راحت باشد. چون برای بچه‌ها در خانه‌های فرهنگ روستایی، مهد کودک درست کرده بودند.

◀ ظاهراً مروجین خانه‌داری بعد از انتقال از وزارت کشاورزی به وزارت آبادانی و مسکن به حاشیه رانده شدند.

دقیقاً همین‌طور شد. همه‌شان یا رئیس دفتر و منشی شدند و یا به بایگانی رفتند. کسی که در رشته کشاورزی تحصیلات عملی کرده که چطور بتواند شخم بزند و چطور بذرپاشی کند و چطور جوجه‌کشی و زنبورداری کند و چطور کرم ابریشم پرورش دهد، حالا به او می‌گویند باید بشوی منشی و البته برخی از آن‌ها هم از این جابه‌جایی خوشحال بودند.

◀ یک تعدادی از این‌ها از این اتفاق ناخوشنود بودند و به کمیسیون عرایض (کمیسیون اصل نود) مجلس شورای ملی بابت انتقال به وزارت آبادانی و مسکن شکایت کردند. البته حضور مروجین خانه‌داری در وزارت آبادانی و مسکن دوامی نداشت و چند سال بعد به وزارت تعاون و امور روستاها منتقل شدند و هسته اولیه خانه‌های فرهنگ روستایی در وزارت تعاون و امور روستاها همین مروجین خانه‌داری بودند.

به هر حال نبود شد. این که الان یک چنین تشکیلاتی داشته باشیم و کارها و خدمات مروجین خانه‌داری را برای روستاییان انجام دهد، وجود ندارد. همه تغییر

شغل دادند. آن‌ها هم که این‌طور می‌نویسند برای این است که شغل و پست و مقام و موقعیت‌شان حفظ شود. کما این‌که من یادم می‌آید که با مرحوم دکتر حسن حبیبی که بعدها معاون رئیس‌جمهور شد، در جلسهای در شورای عالی آموزش و پرورش صحبت می‌کردیم. وقتی جلسه تمام شد و بیرون آمدیم چند تا خانم آمدند و شلوغ کردند. معلوم شد که این‌ها جزء کلاس نهم‌هایی بودند که دوره پرستاری دیده و بعد ارتش این‌ها را به عنوان پرستار دیپلمه استخدام کرده بود و حقوق دیپلم می‌گرفتند. حالا آموزش و پرورش گفته بود که چون دوره کلاس نهم تا دیپلمه شدن‌شان فقط یک سال بوده این دیپلم محسوب نمی‌شود و حقوق‌شان را کم کرده بودند. به همین علت آمده بودند به دکتر حبیبی که تازه عضو شورا شده بود، اعتراض می‌کردند. هرچه گفتیم این موضوع ربطی به دکتر حبیبی ندارد ایشان به‌تازگی وارد کشور شده‌اند اما فایده‌ای نداشت. دکتر حبیبی هم که انسان نجیبی بود، خجالت می‌کشید و هیچ نمی‌گفت و ما ناراحت بودیم. باید به ارتش و دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش که ارزیابی مدارک را انجام می‌داد، اعتراض می‌کردند. مهم این است که به دختران و پسران جوان روستایی توجه شود و نگذاریم آن‌ها خودجوش و بدون تربیت بالا بیایند. چون در این صورت یک دختر روستایی وقتی به شهر می‌آید خیلی قابل کنترل نیست. الان این جوان‌هایی که در حاشیه شهرها هستند، حیف نیستند؟ نیروی ما این‌ها هستند. این‌ها باید جای مادران و پدران‌شان را بگیرند. من که در روستا هستم، می‌بینم که هنوز ریش‌سفیدها و گیس‌سفیدها خودشان در مزرعه و دامداری زحمت می‌کشند و خبری از جوان‌ها نیست.

◀ شما به عنوان مروج کشاورزی برای آموزش زنان روستایی چه کار می‌کردید؟

هیچ کاری. البته بعضی جاها مثل روستای سهران و فاماسب در نهاوند یک

خانمی بود به نام خانم سلطان که کشاورز پیشرفته و رهبر محلی بود. وقتی ما می‌رفتیم، باید اول می‌رفتیم با خانم سلطان حال و احوال می‌کردیم تا او بگوید کشاورزان جمع شوند. یا وقتی برای اصلاحات ارضی رفته بودیم تا املاک‌شان را تقسیم کنیم، رعایا برای دریافت زمین باید عضو شرکت تعاونی می‌شدند تا ما بتوانیم به محضر معرفی‌شان کنیم و در نهایت سند به اسم خودشان صادر شود. برای عضویت در شرکت تعاونی هر فرد باید ۱۰۰ تومان پول به مامور بانک کشاورزی که همراه ما بود، می‌داد تا فیش صادره را به ما بدهند و ما اسم آن‌ها را جزء آمار بنویسیم. بیشتر روستاییان که آنجا نشسته بودند این ۱۰۰ تومان را نداشتند که بدهند. خانم سلطان آن بالا نشسته بود و وقتی گفتیم این‌طوری است و این‌ها نمی‌توانند ثبت‌نام کنند و می‌گویند باید برویم قرض کنیم، گفت عیبی ندارد و خودش پول رعیت‌ها را به عنوان قرض پرداخت کرد.

❖ یعنی برای رعیت خودش؟

نه. ما از مالکِ بزرگ زمین را گرفته و تقسیم کرده بودیم و حالا می‌خواستیم به کشاورزی که روی آن قطعه زمین کار می‌کرد، واگذار کنیم. خود این خانم هم یک کشاورز مثل بقیه بود و ۱۰۰ تومان خودش را که داد و کارش را انجام دادیم، پول بقیه را هم حساب کرد تا کار آن‌ها عقب نماند و فردا بتوانند محضر بروند. این جور خانم‌ها هم در جاهای مختلف بودند. در خیلی از جاها ما وقتی صحبت می‌کردیم و به خصوص وقتی به خانه‌شان می‌رفتیم، خانم می‌آمد خودش مشارکت می‌کرد. برای این که کننده کار هستند. به خصوص در امور دام خیلی فعالیت داشتند یا در فرآوری بذر و فرآوری میوه خیلی مسئولیت و مشارکت داشتند.

سازمان ترویج فعالیت‌های غیر کشاورزی

بعدها که دکتر عبدالعظیم ولیان وزیر تعاون و امور روستاها شد، یک سازمان جدید درست کرد به نام سازمان ترویج فعالیت‌های غیر کشاورزی و این سازمان چه قدر عالی پیش رفته بود. حوزه کاری این سازمان فرش‌بافی، پارچه‌بافی، سفالگری و غیره بود. هدف سازمان فوق این بود که به زنان روستایی تعلیمات بدهد تا شغل داشته باشند. این‌ها امکانات فراهم می‌کردند که زن روستایی در خانه‌اش دار قالی‌بافی یا کارگاه سفالگری یا لوازم لبنیات‌سازی، فرآوری میوه و سبزیجات داشته باشد و چه قدر خوب پیشرفت کردند. تا بعد از انقلاب هم این سازمان وجود داشت، ولی بعد منحل شد. در حالی که خیلی کارهای خوبی انجام می‌داد.

◀ تربیت کمک آموزگار روستایی و جوانان ترکمن در دانشسرای مامازن

در درون دانشسرای مامازن هم علاوه بر ما که دیپلم می‌گرفتیم و اکثر ما بورسیه سازمان ترویج بودیم یا بورسیه وزارت آموزش و پرورش بودیم و باید می‌رفتیم معلم و مروج می‌شدیم، دو دوره یا گروه دیگر هم وجود داشت. یکی، دوره کمک آموزگاری روستایی بود که بچه‌ها را از کلاس نهم می‌آوردند، یک سال تعلیمات می‌دادند و این‌ها کمک آموزگار روستایی می‌شدند. یعنی در مدارس روستایی تا کلاس چهارم درس می‌دادند و در دوره آموزشی به‌طور عمده مسائل مقدماتی کشاورزی را آموزش می‌دادند، مثل این که گندم را چگونه بکاریم.

یک عده هم بودند که کلاس‌های کارآموزی جوانان ترکمن را طی می‌کردند. وقتی املاک پهلوی در ترکمن صحرا را تقسیم کردند، بچه‌های جوان رعیای

صاحب زمین شده را به مامازن آورده بودند تا یک سال یا شاید کمتر در مرکز ما تعلیمات ببینند و بعد این‌ها را برمی‌گرداندند به منطقه خودشان تا بروند با وسایل مکانیزه کمک حال پدرهایشان باشند. البته این مربوط به همان سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ و قبل از اصلاحات ارضی است. ما املاک سلطنتی داشتیم، املاک بزرگ مالکان، املاک خالصه، املاک وقفی و املاک خرده مالکین داشتیم. اصلاحات ارضی برای بزرگ مالکین بود. وقتی املاک خالصه و املاک سلطنتی را تقسیم کردند، می‌خواستند آن افرادی که زمین را دریافت می‌کنند، معلومات داشته باشند و بتوانند پیش بروند. املاکی سلطنتی در ترکمن صحرا درآمد خیلی خوبی داشت و کاملاً مکانیزه بود و بعد از تقسیم به ترکمن‌های محلی داده بودند و اگر آن‌ها می‌خواستند طبق روش‌های بومی خودشان رفتار کنند، مکانیزه و امکانات از بین می‌رفت. بنابراین، بچه‌های آن‌ها را آوردند و به آن‌ها تعلیمات دادند و تراکتور و وسیله برای‌شان تهیه کردند. وقتی هم این‌ها به منطقه خودشان برمی‌گشتند تا روی زمینی که تحویل گرفته بودند، کار کنند، تیمساری که رئیس آن‌جا بود، ماشین‌آلات و وسایل را در اختیارشان قرار می‌داد تا به صورت مکانیزه زراعت کنند.

اعزام دانش آموزان به آمریکا

◀ املاک پهلوی در منطقه ترکمن صحرا به کشاورزان واگذار شده بود؟

تا حدود زیادی بله. البته خاندان پهلوی یک مقدار از اراضی را نگه داشته بودند، ولی خیلی‌ها صاحب زمین شده بودند. از بین این بچه‌های ترکمن تعدادی دوره آموزشی دانشسرای مامازن را دیده و رفته بودند آن‌جا و خوب هم کار کرده بودند. علاوه بر این، سالی چهار نفر از ایشان را به آمریکا می‌فرستادند تا کشاورزی مکانیزه بسیار پیشرفته را یاد بگیرند.

◀ پس هدف این بود که در منطقه خودشان کشاورزی توسعه یافته را جلو ببرند؟ بحث این نبوده که این‌ها بورس شوند.

بله. برای منطقه خودشان بود. یک برنامه‌ای گذاشته بودند به نام برنامه مبادله ترویجی که در آن دو نفر یا چهار نفر کشاورز آمریکایی می‌آمدند در ترکمن صحرا در خانواده زارع کار می‌کردند و متقابلاً چهار نفر از بچه‌های این‌ها می‌رفتند به آمریکا تا کار کنند. البته آموزش‌ها آن قدر کیفیت داشت که از فارغ‌التحصیلان دانشسرای مامازن آن‌هایی که وارد عرصه کشاورزی شده بودند هم خوب کار کرده بودند. به‌خصوص آن‌هایی که از عمران روستایی بودند. اعزام به آمریکا محدود و منحصر به بچه‌های ترکمن صحرا نبود و از دوره ما افرادی را اعزام کردند. مثل آقای صفوی و آقای نداف که از هم دوره‌ای‌های پیش از ما بود.

◀ آقای دکتر آمدن کشاورزان آمریکایی به کشوری مثل ایران با چه هدفی بود؟

آن‌ها برنامه مبادله ترویجی را در همه جای دنیا داشتند^۱. این یک برنامه‌ای است که در سراسر دنیا انجام می‌شود و این‌ها معتقدند که نسل جوان‌شان باید به تمام مسائل دنیا آگاه باشد. باید یاد بگیرد. وقتی او به ایران می‌آمد، خیلی چیزها یاد می‌گرفت. من در فرانسه که درس می‌خواندم، استادم یک بار گفت می‌خواهم بچه‌ام را به آمریکا بفرستم. من تعجب کردم چون بچه‌اش نوجوان بود. گفت برای برنامه مبادله ترویجی می‌فرستم. پرسیدم یعنی چه؟ گفت به جای پسر من که به آمریکا می‌رود تا در مزرعه یک خانواده آمریکایی کار کند، یک بچه آمریکایی در سن و سال او می‌آید فرانسه تا در باغ ما کار کند. این برنامه را دارند. در همه جای دنیا برنامه مبادله ترویجی ویژه جوانان روستایی است.

^۱-Exchange Programmes for Young Farmers

برنامه‌های مبادله کشاورزان جوان در سطح دنیا عمدتاً با ماهیت تجربه کاری / تبادل فرهنگی صورت می‌گیرد. در این قالب آماده‌سازی زندگی و شغل، تجربه کاری و سفر به خارج از کشور برای کارآموزان کشاورز جوان مهیا می‌شود.

◀ آیا به دنبال مسائل بومی منطقه ما بودند؟

نه، می‌خواستند زندگی در شرایط روستاهای ترکمن ما را تجربه کنند. حدود شش ماه در سال این برنامه را داشتند. تنها با ایران هم نبود. با خیلی از کشورهای دنیا این برنامه را داشتند. من یادم می‌آید که یک جوانی از انگلیس در قالب این برنامه آمده بود و در یکی از شهرستان‌های غرب کشور مستقر بود که من با او آشنا شدم. آشنایی ما زمانی بود که من روی تز دکتری‌ام کار می‌کردم. او در مورد نظام بهره‌برداری ما داشت کار می‌کرد. بعدها من فهمیدم که او کتاب‌های خانم لمبتون را خوانده بود و مثل من تغییرات نظام‌های بهره‌برداری را مطالعه می‌کرد. یعنی به این دقت آن‌ها داشتند روی نظام‌های بهره‌برداری ما مطالعه و یادداشت‌برداری می‌کردند. در حالی که من در آن زمان خیلی با مفاهیم نظام‌های بهره‌برداری آشنا نبودم، او می‌گفت فلان فرد یک جفت یا یک لنگ و دو سُم زمین دارد. در این حد مسلط بود.

لزوم پابندی به هنجارهای اجتماعی

برنامه دیگر آمریکایی‌ها در زمینه اعزام نیرو به کشورهای دیگر، سپاه صلح^۱ بود. در قالب این برنامه جوان‌های فارغ‌التحصیل دانشگاهی‌شان را به سراسر جهان می‌فرستادند و هر کدام از این‌ها دو تا سه سال در زمینه‌های مختلف مطالعه می‌کردند و بعد برمی‌گشتند. ایران هم یک طرحی شبیه آن

۱- Peace Corps از جمله ابتکارات رئیس‌جمهور آمریکا جان اف کندی در راستای دیپلماسی عمومی و بهبود وجهه آمریکا در جهان سوم، تشکیل سپاهیان صلح (گروه صلح) در سال ۱۹۶۱ میلادی بود. اعضای سپاهیان صلح، جوانان دانشجوی و دانش‌آموختگان آمریکایی بودند که داوطلبان بعد از دیدن آموزش به کشورهای دیگر اعزام می‌شدند. اولین گروه داوطلبان سپاه صلح سال ۱۳۴۱ وارد ایران شدند و در مراکز آموزشی و دانشسراهای تربیت‌معلم مشغول به فعالیت شدند و به‌دنبال آن نیز گروه ۴۳ نفری برای تدریس در مدارس متوسطه و دانشکده‌های کشاورزی وارد ایران شدند. نمونه‌ای از همکاری گروه صلح در بخش کشاورزی ایران، اجرای پروژه عمران منطقه داراب است. مأخذ: بیگدلو، رضا. ۱۳۹۶. دیپلماسی عمومی آمریکا در ایران دوره پهلوی (مطالعه موردی سپاهیان صلح ۱۳۵۵-۱۳۴۱) تاریخ‌نامه انقلاب، سال اول، دفتر اول، صفحات ۶۱ تا ۸۳.

درست کرده بود به نام لژیون گروه خدمت‌گزاران بشر^۱ که آقای دکتر عزیز منیعی که دامپزشک هم بود، رئیس و مسئول ستاد آن بود. البته، من به خاطر دارم که در آذربایجان غربی، مردم چند مورد از رفتارهای ناپسند دانشجویان دختر و پسر ایرانی عضو اردوهای دانشجویی در روستاها را تعریف می‌کردند که موجب ناراحتی روستاییان شده بود و نمی‌خواستند که آن‌ها را به روستای خود راه بدهند. این بود که ما نتوانستیم از این ستاد استفاده کنیم. در حالی که در بین آمریکایی‌ها این حرف‌ها نبود. یادم است در یکی از شهرستان‌های غرب کشور یکی از خارجی‌ها آمده بود و علاوه بر کارهای خودش که انجام می‌داد، کلاس انگلیسی هم تشکیل داده بود. آن قدر خوب درس می‌داد که در کلاس‌های او برای نشستن جا نبود.

کرمانشاه یک منطقه‌ای دارد به اسم سردرود. در این منطقه میسیون‌های خارجی تبلیغات مسیحیت می‌کردند. من یک زمانی در بیروت به جایی رفتم و یک آقای ژاپنی بود و وقتی فهمید من ایرانی هستم، گفت من خیلی در ایران بودم. گفتم کجای ایران؟ گفت در سردرود بودم. گفتم سردرود کجاست؟ بعد متوجه شدم که چهار تا پنج سال او در روستای سردرود بوده، در حالی که کرمانشاه را هم درست و حسابی ندیده بود.

من می‌خواهم بگویم که ما باید از این نوع کارها بکنیم. جوانان مان را بفرستیم، بروند و یاد بگیرند و ببینند و اگر لازم است، اشاعه بدهند. البته تحت نظارت و راهنمایی و مدیریت دقیق. ما نمی‌توانیم چشم و گوش بسته به توسعه برسیم، بدون این که بدانیم دنیا چه جوری پیش می‌رود. نه تنها برای این که یاد بگیریم حداقل، متوجه شویم که در جایی کلاه سرمان نرود. ما نمی‌توانیم

۱- لژیون گروه خدمت‌گزاران بشر مصوب سال ۱۳۴۹ مجلس شورای ملی برگرفته از پیشنهاد شاه در سخنرانی در دانشگاه هاروارد در خصوص تشکیل گروه داوطلبانی از جوانان دنیا برای برنامه پیشرفت و توسعه ملل متحد برای فعالیت‌های بشردوستانه در سراسر جهان.

در خفا پیشرفت کنیم. من می‌گویم شما الان در استان لرستان باید کشاورزان نخبه‌تان را و کشاورزان نمونه و رهبران محلی‌تان را بفرستید، بروند خوزستان را ببینند که در خوزستان زارعین دیگر مناطق همجوار و مشابه چه کار می‌کنند.

◀ بهتر است در سن جوانی این اتفاق بیفتد.

این برای کسانی است که به‌خصوص دوره دانشکده را طی می‌کنند.

لرزم توجه به جوانان روستایی

◀ به‌نظر می‌رسد ما برنامه جدی در مورد آینده نداریم.

نخیر ما هیچ برنامه‌ای برای پرورش جوانان روستایی‌مان نداریم. مصرانه من از شما درخواست و التماس می‌کنم، تقاضا دارم که به فکر برنامه جوانان روستایی به هر شکلی و به هر نامی باشید و سعی کنید انگیزه و امید ایجاد کنید که بچه‌های روستایی چیزهایی یاد بگیرند. در روستاها امکانات برای‌شان فراهم کنید که بمانند و کار کنند. ساده‌ترین کار این است که در خیلی از مناطق روستایی این‌ها می‌توانند سبزی تولید کنند. برای مثال بذر سبزیجات را بکارند و جمع کنند و بسته‌بندی کنند و کسی باشد این‌ها را جمع کند و بیاورد در شهرهای بزرگ و بفروشد. یا جوجه پرورش دهند با همان امکانات محلی.

◀ آقای دکتر هنرستان‌های کشاورزی ما تقریباً داشت تعطیل می‌شد. در یک برنامه در سال گذشته ما ۱۶ تا از این هنرستان‌ها را احیا کردیم. باشگاه‌های جوانان هم در یک دوره‌هایی بعد از انقلاب رونق گرفت، ولی بعدها کلاً کنار گذاشته شد. ما برنامه داریم که به توسعه فعالیت‌های جوانان روستایی در قالب کانون جوانان روستایی توجه کنیم. فرمایش شما درست است.

توجه به جوانان روستایی این قدر مهم است که به نظر من هر برنامه‌ای تعطیل شود، عیبی ندارد، ولی از برنامه جوانان روستایی نباید غافل شویم. ما باید با فکر باز تسهیلات لازم برای اشتغال‌شان را فراهم کنیم. این کار هم ساده است. مورد به مورد می‌توانیم کار را انجام دهیم. انتظار نداشته باشید که یک روزه کل کشور درست شود. یک کانون و دو کانون درست کنید. عده‌ای جوان را مشغول به کار کنید. وقتی نتیجه کار را هم خودمان و هم دیگران دیدیم، به تدریج توسعه پیدا می‌کند. به دنبال سنگ‌های بزرگ هم نباشیم. برای مثال به یک جوان و یک دختر روستایی علاقه‌مند بگویید ماشین جوجه‌کشی ۱۵۰ تایی به صورت امانت به تو می‌دهیم و تخم‌مرغ نطفه‌دار هم می‌دهیم. تو جوجه تولید کن و ما جوجه‌ها را از تو می‌خریم. یعنی با این روش دل خوش باشد. من می‌دانم که او نمی‌فروشد و می‌خواهد که برای خودش باشد. ولی بگویید که اگر بخواهی بفروشی، ما آماده هستیم، تا کار را راه بیندازید. الان نوغان‌داری‌مان در خیلی از مناطق تعطیل شده و دیگر زنان روستایی ما ابریشم تولید نمی‌کنند یا دنبال پرورش زنبور عسل نمی‌روند.

◀ آقای دکتر خواهش می‌کنم برگردید به عقب و موضوع باشگاه‌های جوانان روستایی را بیشتر باز کنید. ما یک دوره‌ای در سازمان ترویج اداره کل جوانان روستایی هم داشتیم.

بله در سازمان داشتیم. خدا رحمت کند مرحوم اسحاق یوناتان کسی بود که تشکیلات جوانان روستایی را در سازمان ترویج راه‌اندازی کرد. ایشان انسان شریفی بود و خیلی خدمت کرد. وقتی وارد روستا می‌شد، خاک پای روستاییان بود. در سال ۱۳۳۶ در کنگاور که ایشان برای بازدید می‌آمد، در مزارع و روستاها می‌گشتیم و به خاطر می‌آید که پیر شده بود. مسئله خیلی ساده بود. به پدر خانواده می‌گفتیم که این مزرعه را این‌جوری درست کن و زیر بار نمی‌رفت.

می‌گفتیم حالا که این‌طور است اجازه بده به پسر آموزش بدهیم تا او در ۱۰ متر مربع خطی بکارد. در آن زمان کشت خطی برای‌مان خیلی مهم بود. بعد وسیله به او می‌دادیم و شخم می‌زد تا رشد محصول بیشتر شود. بعد نمایش نتیجه می‌گذاشتیم تا او به پدرش بگوید مزرعه من را که خطی کاشتم و این سم را هم زدم، ببین تا او هم ببیند و سال دیگر به این صورت بکارد. کار ما از اینجا شروع شد. از بین ۲۰ تا گاو یا گوسفندی که روستایی داشت، یکی از آن‌ها را می‌گفتیم بچه سرپرستی کند. بچه هم شبانه روز دور و بر این گوسفند بود تا بهتر پرورش پیدا کند. همه تشویق می‌شدند، مادر تشویق می‌شد و دختر تشویق می‌شد. ما با جوانان روستایی خیلی نتیجه گرفتیم.

هفته پیش بود که متوجه شدم یکی از اعضای باشگاه جوانان روستایی من که روستای شعبان نه‌اوند بود به رحمت خدا رفته. گفتم خدا رحمتش کند او بچه بود و جوان بود آن زمان که من کمکش می‌کردم. گاهی بعضی از این افراد مزرعه را رها کرده بودند و گل می‌کاشتند و از آن‌جا گل به تهران صادر می‌کردند. یکی دیگر چند تا کامیون و چند تا تریلی و تراکتور فراهم کرده بود. یا باغدارهای خوبی از آن‌ها به وجود آمد. هر کدام از ما دل‌مان می‌خواهد در آن راه و رویه‌ای که هستیم، پیشرفت کنیم. کشاورز هم به همین صورت است.

◀ این باشگاه‌ها چطور شکل می‌گرفت؟

فقط کافی بود که جزء برنامه کاری مروج باشد. مثلاً در یک روستایی افتتاح سه تا باشگاه جوانان روستایی مورد نظر بود. ما می‌رفتیم و با معلم آنجا صحبت می‌کردیم و یک روز بعد از ظهر همه بچه‌ها را دعوت می‌کردیم و می‌گفتیم ما می‌خواهیم خارج از کلاس و درس و مدرسه به شما کشاورزی یا دامپروری و زنبورداری یاد بدهیم. اگر می‌خواهید نام‌نویسی کنید. آن‌ها هم این کار را انجام

می‌دادند. البته سعی می‌کردیم حتی المقدور انگیزه ایجاد کنیم. برای مثال به هر نفر یک پوستر یا نشریه ترویجی می‌دادیم تا تشویق شوند یا برای مثال بچه‌ها را به مزرعه یکی از کشاورزان که در این زمینه با ما همکاری داشت می‌بردیم و می‌گفتیم این مزرعه را حسن در مزرعه پدرش درست کرده یا ده تا از درخت‌های باغ را به حسن واگذار می‌کردیم تا علف‌های هرز دور درخت‌ها را بچینند. یا در هرس کردن و میوه چیدن او را راهنمایی می‌کردیم و تشویق می‌کردیم و عکس می‌گرفتیم، با این که امکانات هم نداشتیم، معرفی می‌کردیم تا در جاهای مختلف صحبت کنند. همه خوشحال می‌شدند.

◀ پس این طور نبود که یک ساختمان دولتی برای باشگاه ساخته باشند.

نه، اصلاً این چیزها نبود. آن روستاهایی که ما می‌رفتیم جایی نبود که خودم بنشینم. هیچ امکاناتی نبود. مثلاً می‌رفتم در مدرسه می‌نشستم. چند وقت پیش که خاطرات را مرور می‌کردم من کارشناس راهنمای سپاه ترویج بودم و دختر خواهرم سپاهی دانش بود. ایشان می‌گفت دایی هر وقت شما می‌خواستید با کشاورزان صحبت کنید، بیاید در دفتر یا در سالن مدرسه و من کشاورزان را جمع می‌کنم.

◀ پس از ظرفیت مدارس استفاده می‌کردید. مدارس آن‌جا دبیرستان بود یا فقط دبستان بود؟ یعنی ما در این بحث جوانان روستایی روی دبستان متمرکز بودیم؟
بله دبستان بود و روستا دبیرستان نداشت. روی دبستان‌ها و مساجد متمرکز بودیم.

◀ چه سنی مخاطب بود؟

از کلاس دوم و سوم ابتدایی به بالا مخاطب بودند. چون آن زمان بچه‌ها در پایه‌های اول و دوم ابتدایی مطالب عمومی را می‌خواندند و در پایه‌های سوم و

چهارم درس کشاورزی می‌خواندند. بیشتر تمرکز روی بچه‌های کم سن و سال بود و آن‌ها علاقه بیشتری از خودشان نشان می‌دادند. باید پایه‌هایی را انتخاب می‌کردیم که احساس مسئولیت بیشتری کنند. ما در ستاد انقلاب فرهنگی نظامی را برای آموزش کشاورزی طراحی کردیم برای تربیت کارورز و کارآموز و بعد کاردان و کارشناس. اگر بتوانیم طبق آن طرح پیش برویم، خیلی خوب است. البته در آن تقسیم‌بندی جایی برای ابتدایی وجود ندارد که ما می‌توانیم ابتدایی را برای باشگاه جوانان روستایی به آن اضافه کنیم.

کارهای زیادی می‌توان انجام داد. یکی از کارهایی که الان لازم است در مناطق روستایی انجام شود، آشنایی با تلفن همراه است. پدرها و مادرها تلفن همراه دارند، ولی وقتی یک اشکالی پیش می‌آید، هیچ کس بلد نیست، درست کند و روستایی باید راه بیفتد و برود به شهر تا تلفن همراهش را درست کند. به جوانان روستایی باید یاد بدهیم. برای شارژ هم گرفتاری دارند این‌ها یک مسائلی است که ما باید در مورد آن‌ها فکر کنیم. الان می‌شود در مورد داروهای سنتی و نوشیدنی‌ها به دختران جوان یاد بدهیم. همه فکر می‌کنند باشگاه جوانان روستایی باید ساختمان داشته باشد. نه چه ساختمانی؟ هیچ چیزی نمی‌خواهد.

◀ در موضوع باشگاه جوانان روستایی گرفتار رئیس و هیئت مدیره و این داستان‌ها نشده بودید؟

اصلاً راحت‌ترین کار، کار ما بود. برای این‌که کار کردن با بچه‌ها خیلی راحت‌تر است. پدرها بیشتر اذیت می‌کنند و ایراد می‌گیرند. ولی، جوانان روستایی خیلی خوب می‌پذیرفتند و ما با آن‌ها مشکلی نداشتیم. به همین دلیل بود که وقتی به جوانان کمک می‌کردیم، پدران‌شان اعتراض می‌کردند که مثلاً گاو ما دارد از بین می‌رود و تو با بچه‌ها جلسه می‌گذاری.

همکاری با دانشگاه شهید بهشتی برای طراحی دوره‌های پودمانی

الان ما با همکاری دانشگاه شهید بهشتی یک برنامه‌ای را درست کردیم برای یکپارچه کردن اراضی، حقوق روستایی، تجهیز مزارع، شبکه‌های آبیاری و زهکشی، جلب مشارکت‌های مردمی، شناسایی دانش‌های بومی و غیره. برای تمام این‌ها دوره‌های آموزش پودمانی آنلاین درست کردیم و به دانشگاه دادیم تا تصحیح کنند. دانشگاه دستش تنگ است و برای ابتدایی‌ترین کارها هم پول ندارد. یکی از دوره‌هایی که من طراحی کردم تلفیق فناوری‌های نوین با فناوری‌های بومی است. خیلی از مردم این‌ها را در منطقه خودشان تلفیق کرده‌اند و هیچ نظر مهندسی هم در آن دخیل نیست. مثلاً یکی از کارهای مهمی که الان چند سال است در برنامه دولت است و با شکست مواجه شده، یکپارچه کردن اراضی است که بنا به منطقه اصول مختلفی دارد. هر جا هم یک‌جوری است. اما، دوره آموزشی آن کجا است؟ سازمان امور اراضی که اصلاً حواسش به این کارها نیست. ما می‌توانیم این کار را پی‌ریزی کنیم. من تصور نمی‌کنم الان اگر شما هم وزیر کشاورزی شوید، با همه علمی که به این مسائل دارید نمی‌توانید به این امور رسیدگی کنید و توقع هم نداریم. اما، مؤسسه آموزش و ترویج امکانات خوبی برای آموزش در اختیار دارد.

◀ واقعیت این است که ما در سال ۱۳۹۹ هم‌زمان با مراسم نمونه‌ها شبکه آموزش کشاورزی را توسط رئیس جمهور افتتاح کردیم. بستر را در فضای مجازی فراهم کردیم و برای هر یک از ۳۴-۳۵ مرکز آموزش‌مان یک کانال در نظر گرفتیم. علاوه بر این، تعدادی کانال هم در سطح ملی راه‌اندازی کرده‌ایم.

طرح بورگو آموزانو و برنامه استقرار ایکاردا در ایران

یکی دیگر از طرح‌هایی که ما با خارجی‌ها کار می‌کردیم، یک طرح ترویجی

بود به نام طرح عمران روستایی بورگوآموزانو که منطقه‌ای در ایتالیا است و در آن‌جا طرح‌های توسعه روستایی و ترویج کشاورزی را انجام می‌دادند. ما تعدادی از کارشناسان ترویج را که برجسته بودند به آن‌جا می‌فرستادیم برای بازدید و کارآموزی. ما باید در دنیا بگردیم تا ببینیم چه جاهایی کارهای خوب کرده‌اند. یکی از جاهایی که خوب کار کرده بودند و ما موفق نشدیم از تجربیات آن استفاده کنیم، حلب سوریه بود. متأسفانه الان با این وضعیتی که پیش آمده خیلی صدمه دیده. ولی در آن منطقه کارهای کشاورزی خوبی به خصوص روی کشت و کار در مزارع داریم شده است. ما برنامه داشتیم که مرکز بین‌المللی ایکاردا برای تحقیق در موضوع کشاورزی داریم در ایران مستقر شود و خیلی هم تلاش کردیم. من خودم نماینده وزیر وقت در سال ۵۵ بودم و همه کارها را هم کردیم. یک آقایایی که دادستان کل کشور در کمیسیون تنقیح قوانین نخست‌وزیری بود، مرا مسخره می‌کرد که شما می‌خواهید نمایندگی سازمان ملل متحد را اینجا بیاورید تا برای ما عدس و لوبیا تولید کند؟ این مربوط به قبل از انقلاب است که این کارها انجام شد و نگذاشتند که محقق شود. چرا؟ برای مثال کارشناسان خارجی که می‌آیند، ماشین دارند و می‌خواهند با شماره موقت تردد کنند و موافقت نمی‌کردند و این امر باعث شد موضوع منتفی شود.

در هر صورت، کارهای در خارج شده را می‌توانیم برویم ببینیم و نتیجه‌گیری کنیم و اگر لازم هست معرفی کنیم. بنابراین، ارتباط‌مان با کشورهای پیشرفته دنیا در زمینه توسعه کشاورزی باید بیشتر از این باشد و چشم بسته هم نرویم. به عنوان مثال، نباید خودمان را اسیر گلخانه‌های اتوماتیک و شرایطی که سرمایه زیاد و تکنولوژی بالا می‌خواهد بکنیم. ما هر جا می‌خواهیم تکنولوژی را به کار بگیریم تا به کارمان پیشرفت بدهیم، باید یادمان باشد که ۳۰ درصد از جمعیت کشورمان روستایی و ۵ تا ۱۰ درصد عشایری هستند. این افراد را نمی‌توانیم بیکار

نگه‌داریم و باید به اشتغال خودشان با آن منابع آزادی که داریم ادامه دهند و منابع را حفظ کنند. با گلخانه کار ما راه نمی‌افتد. باید به فکر توسعه و فعال‌سازی نظام کشاورزی اصیل خودمان باشیم.

یادی از مدیران وزارت کشاورزی

مهندس منوچهر معرفت از بنیان‌گذاران ترویج بود و در اعتلای آن نقش بسزایی داشت و در بند نام و نشان و مقام نبود. بعدها در زمان عبدالعظیم ولیان فکر می‌کنم پست‌های بالایی گرفت. در ترویج در دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰ خیلی انسان مؤثری بود. یکی دیگر از افرادی که خیلی در استان مرکزی و بروجرد کار کرد، آقای مهندس عباسعلی مرادی بود. ایشان تا چند سال پیش هم در کرج زندگی می‌کرد. ایشان رئیس اداره ترویج استان‌های مناطق مرکزی و رئیس مستقیم من بود و بعد هم در سال‌های قبل از انقلاب مدیرکل کشاورزی استان مرکزی شد. بعد هم مدیرکل کشاورزی استان تهران شد، که در آن زمان مرکزش در ورامین بود. آخرین پست ایشان هم رئیس سازمان کشاورزی استان خراسان بود و بعد از آن بازنشست شدند.

اداره کل کشاورزی مناطق مرکزی زمانی که چهارده استان مصوب داشتیم، برخی از استان‌های بزرگ مانند خوزستان، مازندران و کرمان به دلیل وسعت زیاد دارای دو اداره کشاورزی بودند. استان خوزستان دارای دو اداره کشاورزی بود، یکی در اهواز و دیگری تحت عنوان اداره کل کشاورزی مناطق مرکزی در بروجرد، که علاوه بر لرستان، مناطقی نظیر اراک، گلپایگان و خوانسار را هم تحت پوشش داشت. استان مازندران هم وسیع بود و گرگان جز آن بود، بنابراین برای کشاورزی گرگان هم یک اداره کل کشاورزی مستقل وجود داشت. استان کرمان هم بعداً دارای سازمان جنوب کرمان شد. دیوید لیلیانتال (رئیس سازمان عمران

دره تنسی آمریکا و مشاور در طرح عمران خوزستان) رئیس شرکت توسعه و منابع (D&R) در پرواز بر فراز منطقه جیرفت گفته بود هندوستانی در جنوب کرمان دارید، که بلافاصله مهندس عباسعلی منیعی که تازه از یوتا در آمریکا مهندسی باغبانی گرفته بود برای ایجاد سازمان عمران جیرفت مامور می‌شود. باغ ۱۰۰ هکتاری مرکبات جیرفت را ایشان بنیان گذاشت. در ادامه از یک کارشناس باغبانی بین‌المللی لبنانی به نام دکتر حلیم نجار که برادرش وزیر کشاورزی لبنان بود، دعوت می‌شود. دختر ایشان در بیروت در دانشگاه آمریکایی همکلاس من بود. دکتر حلیم نجار به خصوص در توسعه باغات سیب و مرکبات در ایران کمک کرد. دکتر احمد حکمت هم به این موضوع کمک کرد.

◀ آقای دکتر شماره تلفنی از آقای عباسعلی مرادی دارید؟ لطفاً از سایر افراد تاثیرگذار در این عرصه نام ببرید؟

من شماره آقای عباسعلی مرادی را دارم و چندین بار هم به مهندس ابراهیم بیگدلی گفتم به ایشان سر بزنند. اگر بشود ایشان را پیدا کرد و کسی برود از طرف سازمان به ایشان سر بزند خیلی خوب است^۱. به‌نظر من برای گرفتن اطلاعات مهندس مرادی با مهندس بیگدلی که به‌عنوان سردبیر مجله موسسه با شما همکاری می‌کند تماس بگیرید. مهندس وجدانی و آقای مهندس امین مدنی هم در ترویج کار کردند و بعد رئیس سازمان شدند. آقای اسدی در ترویج کشاورزی حومه کرمانشاه بودند. آقای پروانه در کشاورزی سنندج و عبدالکریم محمدی در کشاورزی بروجرد بود. شمس‌الدین محمدی در کشاورزی خرم‌آباد و آقای وکیلی در ملایر. این‌ها مروجین کشاورزی سابق و از قدیمی‌ها بودند و تقریباً حکم پیشکسوت را داشتند. یعنی ما هر سئوالی داشتیم از این افراد می‌پرسیدیم.

۱- پیرو صبحت دکتر شهبازی بی‌درنگ تلفن زده شد!! دریا با خبر شدیم چند سالی است دارفانی را وداع گفته‌اند. رحمت و رضوان الهی نثار روح ایشان و همه خدمتگزاران جامعه کشاورزی.

در سپاه ترویج هم کسانی که خیلی مهم بودند: سرگرد جعفری از طرف ارتش و رسول فتوره‌چی رئیس سپاه ترویج از طرف وزارت کشاورزی بود. البته ایشان متخصص اطلاعات و آمار در ترویج کشاورزی کرمانشاه بود و تحصیلات دامپزشکی هم داشت. مهندس یا دکتر گودرز قوام‌زاده بود که رئیس مرکز آموزش سپاه ترویج و آبادانی در کرج بودند.

از اولین دوره کارشناسان و یا متخصصین ترویج که از دانشکده کشاورزی کرج آمده بودند، می‌توان از این افراد نام برد: مهندس نعمت‌الهی، مهندس گل‌پیرا، مهندس هرمزد یاری، مهندس اخوان و در دوره‌های بعدی مهندس عزالدین زنجانی. در دهه ۱۳۴۰ معاونین وزارت کشاورزی سه نفر یا چهار نفر بیشتر نبودند که مهم بودند: مهندس مصطفی زاهدی، معاون فنی کل بود. دکتر اردلان که دامپزشکی و امور دام زیر نظرش بود. مهندس مشیر فاطمی معاون دائمی بود و امور وزارتخانه را در دست داشت. در دهه ۱۳۵۰ و زمانی که منصور روحانی وزیر بود یکی از معاونین شاخص وزارتخانه فردی بود به نام آقای مهندس حسین سپهری که بیرجندی بود. اسداله علم حامی بیرجندی‌ها بود و همگی تحصیل کرده بودند. تا جایی که من به یاد دارم همه بیرجندی‌ها فهمیده و مسلط بودند. حالا ممکن است اشکالی در یک نفر باشد، ولی در مجموع کارشان درست بود. علم شمع این محفل بود. در دانشسرای کشاورزی مامازن هر بیرجندی می‌خواست بیاید و ادامه تحصیل دهد، علم او را به هر ترتیبی بود می‌آورد. وقتی می‌آمد از همه ما جلو می‌افتاد، به علت استعدادی که داشتند. چون مدارس و معلمان بیرجند خوب بودند.

آقای سپهری معاون امور اجرایی بود و بعضی وقت‌ها ترویج هم زیر نظر او می‌رفت. یکی دیگر از معاونین وزارتخانه در دهه ۱۳۵۰ آقای مهندس قوامی بود که معاون امور کشت و صنعت بود و مقتدر. آقای مهندس میرحیدر معاون امور تحقیقات بود. ابتدا به آن معاون فنی می‌گفتند و بعد معاون تحقیقات شد. یکی دیگر از معاونین وزارتخانه آقای دکتر امیرحسین امیررضوانی بود. یک زمانی من

می‌خواستم به دانشگاه آزاد آن زمان که نام دقیق آن دانشگاه آزاد ایران بود، نه دانشگاه آزاد فعلی، منتقل شوم. مهندس میرحیدر خیلی مخالف بود و برای آخرین امضاء باید پیش امیررضوانی می‌رفتم. وقتی وارد شدم دیدم عکس حضرت علی بالای سرش است. حالا شما در نظر داشته باشید که قبل از انقلاب است. وقتی به من گفت که چرا می‌خواهی وزارت کشاورزی را رها کنی و بروی، همان‌جا دیگر من سست شدم و گفتم نمی‌روم. چون دیدم او می‌گوید که نرو. این‌قدر این فرد محبوب بود. معاون مالی و اداری وزارت کشاورزی در دوره منصور روحانی بود. معاونی بود که نام همه کارشناسان وزارت کشاورزی در کل کشور را به اسم کوچک می‌دانست و شهرت داشت به این‌که او نمازخوان و مؤمن است. بدون هیچ تظاهری. دو نفر را در وزارت کشاورزی من به یاد دارم که وقتی وارد اتاق‌شان شدم یا نهج‌البلاغه می‌خواندند و یا قرآن. وقتی من وارد شدم نهج‌البلاغه را بستند و کنار گذاشتند. یکی مهندس جلالی بود، مدیر کل اقتصاد وزارت کشاورزی که بعداً استاندار بوشهر شد و دیگری همین آقای امیررضوانی بود. البته در همان زمان آقای امیرپرویز هم معاون امور اجرایی بود که من در مورد او هیچ چیزی نمی‌توانم بگویم. دکتر میرشمسی در واکسن‌سازی رازی حصارک نابغه دنیا بود بعد از دکتر دلپی که فرانسوی بود و مؤسسه رازی را درست کرد. دکتر میرشمسی تنها کسی بود که توانست واکسن‌های حیوانی را به واکسن‌های سه‌گانه کودکان تبدیل کند و الان چندین سال است تولید و به دنیا صادر می‌کنند.

یک بار برای یک مراسمی قرار بود ما را ببرند میدان آزادی. جلو وزارتخانه رفتیم و میرشمسی آمد و در اتوبوس کنار من که دو سه ردیف به آخر نشسته بودم، نشست. دکتر مرتضی کاوه که امین وزارتخانه بود و هر کس که می‌خواست بورسیه برود، تا آن‌جا که من اطلاع دارم می‌آمد پیش او و دکتر کاوه با او انگلیسی صحبت و مصاحبه می‌کرد و بعد می‌گفت می‌روی آن‌جا باید برگردی. نصیحت

می‌کرد و دل شاد می‌کرد و بعد تایید می‌کرد که آن فرد برای بورس خارج برود. مهندس میرحیدر بسیار جدی بود. خدا رحمتش کند. وقتی مدیر کل ترویج بود، من از همدان برای امضای درخواست بورسیه تحصیلی رفتم پیش مهندس میرحیدر تا درخواست بورسیه تحصیلی را امضا کند. گفت پس چرا نرفتی بیروت؟ گفتم هنوز بلیط و این چیزها را برای من تهیه نکرده‌اند. گفت کی مسئول است؟ گفتم پاکسیما. او مسئول بود که این کارها را در سفارت انجام دهد. دستور داد به رئیس دفترش و تماس گرفتند و او یک جور با تحکم و مهر نسبت به من صحبت کرد انگار بچه خودش هستم. گفت چرا زودتر کار این جوان را درست نمی‌کنی، برود؟ نمی‌دانم او چی جواب داد که به من گفت برو پیش پاکسیما و من رفتم دیدم بلیط دستش هست. بعضی وقت‌ها در کار راهاندازی نظیر نداشتند.

من یادم می‌آمد که از جمع ۱۵ تا ۲۰ نفری که به تدریج بورسیه گرفتیم و به خارج رفتیم، شاید حدود ۱۰ نفر از آن‌ها که من هم یکی از آن‌ها بودم به ایران برگشتیم. بقیه از همان جا ترک تابعیت می‌کردند و به آمریکا می‌رفتند. با وجود این که تضمین سفته داده بودیم، ولی می‌رفتند. در همان سال‌های قبل از انقلاب. در حالی که من می‌گفتم وقتی این جوری با من رفتار کردند، من چه جوری می‌توانم جواب محبت را ندهم. در مقابل عده‌ای هم بودند که به من می‌گفتند که بیا. من از چند تا از بهترین دانشگاه‌های آمریکا به خصوص دانشگاه پنسیلوانیا که در رشته ما درجه یک است، پذیرش داشتم. برخورد اخلاقی که مسئولین رده بالا مانند دکتر کاوه و امیررضوانی و میرحیدر با ما داشتند خیلی روی من اثر گذار بود. وقتی هم که برگشتم خیلی‌ها به من می‌گفتند که چرا برگشتی. آن روزی که آن حرکت را امیرپرویز با من کرد و گفت رهبر فقط یکی است، گفتم خدایا اگر نمی‌آمدم این حرف را هم نمی‌شنیدم!!

برخی از مدیران و کارشناسان پیشکسوت ترویج کشاورزی

سیدجواد عزالدین زنجانی؛ زنده‌یاد عزالدین زنجانی (همسر زنده‌یاد خانم مهندس شهین‌دخت شیبانی از جمله اولین زنان مهندس کشاورزی ایران) زمانی به‌عنوان متخصص کشاورزی در سال ۱۳۳۶ به سیستان و بلوچستان رفت که منطقه ناامن بود. به‌طوری که در آن زمان چنین گفته می‌شد که در درگیری‌های دادشاه، سه کارشناس کمک فنی عمران روستایی آمریکایی کشته شده بودند. منوچهر معرفت؛ از بنیان‌گذاران ترویج کشاورزی بسیار با معرفت به‌طوری که انصافاً رفتارش با نامش مطابقت داشت. از بنیان‌گذاران سازمان تعاون روستایی بود. در جریان اصلاحات ارضی قرار بر این بود که کارها بر اساس تعاون پیش برود. قرار بر این بود که شرکت‌های تعاونی روستایی جای خالی مالک را پر کنند و مسئولیت‌های مربوطه را به عهده بگیرند.

دکتر اسلامی؛ معاون سازمان ترویج کشاورزی بود.

دکتر احمد حکمت؛ از کارشناسان ستادی سازمان ترویج کشاورزی در رشته باغبانی، بانی هرس گوبله سیب، با علی‌اصغر حکمت وزیر معارف دوره پهلوی اول نسبت فامیلی داشت.

مهندس تقی جبریلی؛ معاون سازمان ترویج کشاورزی در زمان ریاست سیدکمال‌الدین موسوی بود. ایشان بعدها مدتی مسئولیت سازمان آموزش کشاورزی را نیز عهده‌دار شد.

فضل‌اله رئیسی؛ معاون طرح‌های افزایش تولید سازمان ترویج کشاورزی بودند.

ابوالفتح رازقی؛ از بنیانگذاران طرح‌های افزایش تولید، اهل گیلان بود.

مهندس فلاح رستگار؛ مسئولیت طرح‌های افزایش تولید را برعهده داشت.

مهندس گیویان؛ از پیشکسوتان ترویج کشاورزی استان مازندران و ساکن بابل‌سر که به تازگی فوت کردند.

خسرو صدری؛ دبیر و معلم درس سبزی‌کاری در دانش‌سرای کشاورزی ورامین در سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۸؛ بعدها در وزارت تعاون مدیرکل آموزش شد. من در دوره مسئولیت سازمان آموزش کشاورزی در سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۶۳ ایشان را به‌عنوان مشاور سازمان آموزش کشاورزی انتخاب کردم. ایشان در دوره بیماری که در بیمارستان مهر بستری بود حتی روی تخت بیمارستان نیز دست از کار نکشیده بود و الگوهای آموزشی را برای دروس کشاورزی تنظیم می‌کرد.

مهندس مشیت‌اله وجدانی؛ تمام مدت در زمان مسئولیت دکتر رائی معاون سازمان ترویج بود. اهل بیرجند و همشهری دکتر رائی؛ پسر ایشان دکتر پرویز وجدانی اصلاح نباتات‌چی در موسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر و موسس بانک ژن گیاهی ایران بود.

اسحاق یوناتان؛ بنیانگذار باشگاه‌های جوانان روستایی در سازمان ترویج کشاورزی بود. مرد خوبی و خیلی وزین بود؛ انگار همبازی بچه‌های روستایی باشد حتی در کهنسالی. وظایف خود را بعد از بازنشستگی به شمشون مقصودپور کارمند سازمان ترویج واگذار کرد. آقای مقصودپور بعدها در فعالیت‌های سیاسی وارد شد و بعد از انقلاب از طرف ارامنه نماینده مجلس شد.

عزت‌اله عبدی؛ در زمان مسئولیتم در سازمان ترویج کشاورزی، مسئولیت باشگاه‌های جوانان روستایی را عهده‌دار بود.

مجدالدین هاشمی؛ از پیشکسوتان سازمان ترویج کشاورزی که در کارهای ستادی کمک می‌کرد.

اسماعیل هاشمی اصفهانی؛ در ستاد سازمان ترویج کشاورزی کارشناس بود. در وزارت تعاون مدیرکل آموزش و مدتی مدیرکل کشاورزی استان آذربایجان غربی و مدتی هم در زمان مسئولیت من در سازمان آموزش کشاورزی، مشاور من بود. عزت آق‌اولی؛ دختر تیمساز آق‌اولی سپهبد ارتش، مسئول ترویج خانه‌داری

بود. در وزارت تعاون رئیس سازمان ترویج فعالیت‌های غیرکشاورزی شد. بسیار خانم خاکی و همواره همراه روستاییان بود. خانم آقای و خانم جمیل‌زاده در راه‌اندازی ترویج خانه‌داری در سازمان ترویج کشاورزی نقش موثر داشتند. خانم مهندس نخعی؛ در سال‌های نیمه دهه ۱۳۳۰، کارشناس زراعت در اداره ترویج مناطق مرکزی به مرکزیت بروجرد و متخصص زراعت برای نمایش‌های طریقه‌ای و نتیجه‌ای بود. آن زمان هم خانم‌ها به عنوان کارشناس مزرعه فعالیت می‌کردند.

خاطره‌ای از بهداری وزارت کشاورزی

ما در وزارت کشاورزی یک قسمت بهداری داشتیم و وقتی مریض می‌شدیم باید نسخه و گواهی مریض را جهت مهر به آن‌جا می‌دادیم. آقای دکتر ناصر نیا که در ابتدا دامپزشک اداره کل دامپزشکی بود که دامپزشکی را رها کرد و در رشته پزشکی تحصیلات خود را تکمیل کرد و پزشک معتمد وزارت کشاورزی بود و در طبقه ششم یا هفتم ساختمان شیشه‌ای اتاق داشت. هر دستگاهی اگر می‌خواست کسی را استخدام بکند، باید او معاینه می‌کرد تا عیب و ایرادی نداشته باشد. منشی ایشان یک آقای بود به نام آقای لک. آقای لک هم یک پیرمرد لاغر اندام بود و خود دکتر ناصر نیا هم پیرمرد بود. مهندس توسلی هم که رئیس ترویج ما در کرمانشاه بود، حالا منتقل شده بود تهران و می‌آمد کنار این‌ها می‌نشست و دوست لک و ناصر نیا بود.

در مؤسسه خاک‌شناسی می‌خواستند یک نفر را به عنوان راننده استخدام کنند و ما از طرف سازمان تحقیقات گفتیم او باید برود تاییدیه سلامت وزارتخانه را بگیرد. در این موارد فرد را به بیمارستان پاستور اعزام می‌کردند تا عکس از ریه بگیرد و بیاورد بهداری وزارتخانه نشان بدهد. این فرد رفته بود و عکس‌ها را

گرفته بود و یک مقداری هم سفارش شده بود. دکتر ناصر نیا نگاه کرد و گفت نه. به لک گفت بنویس نه و دادند رفت. او رفت و به مسئولش نشان داد و گفت که دکتر ناصر نیا گفته نه و لک هم نوشته است که نمی‌شود، چون ستون فقراتش کج است. آن‌ها گفتند این حرف‌ها چیست و این بنده خدا مدتی است که برای ما دارد کار می‌کند و حالا که اجازه دادند و ما می‌خواهیم او را رسمی و یا پیمانی‌اش کنیم، این‌طور جواب می‌دهند. خلاصه زنگ زده بودند به لک. گفت به او بگویید که همان عکس‌ها را بیاورد. عکس را بردند پیش لک و دیگر به ناصر نیا هم نگفت و آن‌جا که نوشته بود ستون فقرات کج است و نمی‌شود، کنارش نوشت "ولی عیبی ندارد". برگشت و استخدام شد. یک چنین سیستمی هم گهگاه داشتیم و کار انجام می‌شد. البته سال‌های سال هم آن راننده کار کرد و مشکلی هم نداشت.

بخش دوم مصاحبه

شنبه ۵ تیر ۱۴۰۰

اختلاف وزارت کشاورزی و وزارت آموزش و پرورش بر سر تولیت آموزش کشاورزی

◀ این جلسه را اگر اجازه بفرمایید برویم سراغ این که شما چطور آمدید به سمت سازمان آموزش و آن دوره دو ساله که جناب عالی به عنوان رئیس سازمان آموزش کشاورزی بودید را بیشتر تشریح کنید.

خودم در یکی از همین مراکز آموزش کشاورزی تحصیل کرده بودم. منظورم دانشسرای کشاورزی ورامین است که دانشسرای برجسته‌ای بود و در اوایل دهه ۳۰ در ایران تاسیس شده بود. این دانشسرا از طرف مؤسسات بین‌المللی مثل بنگاه خاور نزدیک، مؤسسه فورد و جاهای دیگر حمایت می‌شد و آموزش‌هایش هم نظری و هم عملی بود و اساتید آن نمونه و همه از معلمین طراز اول بودند، مثل شادروان مهندس خسرو صدری، مهندس کسمایی و دکتر ستوهی و افراد دیگر. بنابراین، من می‌دانستم که چقدر آموزش کشاورزی مهم است.

اوایل انقلاب یک اختلاف شدید بین وزارت کشاورزی که دارای مراکز آموزش کشاورزی بود و وزارت آموزش و پرورش که دارای هنرستان‌های کشاورزی بود ایجاد شد. در مراکز آموزش کشاورزی علم و عمل را با هم پیش می‌بردند و شهرت داشتند و فارغ‌التحصیلان‌شان در همه جا پذیرفته می‌شدند و تعدادشان نسبتاً کم بود. ما در آن زمان ۱۲ تا مرکز داشتیم. ولی برعکس آموزش و پرورش هنرستان‌هایی در جاهای مختلف داشت و تشکیلات اداری بسیار مهمی هم داشت. ولی اکثر آموزش‌ها به صورت تئوری بود و وقتی سوال می‌کردیم که چرا بچه‌های شما در کارهای عملی خوب نیستند، می‌گفتند که وزارت کشاورزی امکانات و زمین و آب و تراکتور دارد. من هم از طرف آقای دکتر یزدی صمدی که آن زمان معاون وزیر کشاورزی در آموزش و ترویج و تحقیقات بود، مسئول پیگیری این موضوع بودم. به هر حال دعوای ما بالا گرفته بود. در وزارت آموزش و پرورش فردی بود به نام آقای مهندس طاهرآبادی. ایشان مدیر کل آموزش کشاورزی وزارت آموزش و پرورش بود. آقای شهاب‌الدین گنابادی هم معاون فنی و حرفه‌ای وزارت آموزش و پرورش بود و با آقای طاهرآبادی نسبت فامیلی هم داشت. این‌ها مُصِر بودند که مراکز آموزش کشاورزی وزارت کشاورزی را با تمام امکانات در اختیار بگیرند و برنامه تحصیلی را مثل برنامه ما تنظیم کنند. ما هم می‌گفتیم این مراکز ما جزئی از بقیه تاسیسات ما است. در یک جایی ما مرکز تحقیقات داریم و در کنار آن یک مرکز آموزش هم داریم و اگر بخواهیم بدهیم باید همه را بدهیم. بنابراین، حسابی با هم در حال دعوا بودیم. ضمن این که یادتان باشد که وزارت آموزش و پرورش در آن عصر در حال پیشرفت بود. خدا رحمت کند شهید رجایی شده بود وزیر آموزش و پرورش و گنابادی هم معاون او بود. وزیر کشاورزی هم آقای دکتر عباس شیبانی بود که مرد بسیار نجیب و با حیایی بود و اگر احساس می‌کرد لازم است چیزی را بدهد همه را در دسترس قرار می‌داد.

آقای رجایی هم هیچ‌گاه نمی‌خواست چنین کاری بشود. بنابراین، مدام تذکر می‌دادند که جلسه بگذارید و با هم تفاهم کنید. در هر صورت کار به جایی رسید و آن‌قدر این دعوا شدید شد که در یک جلسه‌ای ایرادی به ما گرفتند که برنامه آموزش کشاورزی شما درست نیست و شما از جهت تعلیمات دینی خیلی به بچه‌ها رسیدگی نمی‌کنید. یکی از معاونین وزارتخانه ما در آن زمان در جلسه‌ای در ساختمان وزارت کشاورزی به او گفت که آقای عزیز ما که نمی‌خواهیم در مراکز آموزش کشاورزی مان طلبه پرورش دهیم. ما می‌خواهیم تکنسین کشاورزی تربیت کنیم و این شد یک جریانی و رفتند در جاهای مختلف پخش کردند که این‌ها می‌گویند طلبه نباید پرورش دهیم. به هر حال، از این حرف‌ها زیاد در گرفت و خیلی با هم در حال ستیز بودیم تا این که خود شهید رجایی و یا آقای شیبانی گفتند که یک جلسه مشترک بگذاریم.

آقای دکتر شیبانی و دکتر یزدی صمدی و من هم به عنوان کارشناس رفتیم به وزارت آموزش و پرورش. جلسه در اتاق آقای رجایی بود و دو تا وزیر و ما نشستیم و بحث‌ها در گرفت و دیگر جوری بود که ما کم آوردیم. البته آن‌ها تعدادشان در بحث بیشتر بود و دکتر شیبانی و دکتر یزدی صمدی نجیب و کم حرف بودند و حرف زن آن‌ها من بودم. من هم آن‌قدر حرف زدم که خودم خجالت کشیدم. تمام صحبت‌ها شد و آقای شیبانی هم صحبت‌هایش را کرد و دیگر انتظار داشتیم بگویند صورت جلسه را امضاء کنید که واگذار کردید. قرار هم گذاشته بودند که در آخر جلسه نتیجه‌گیری کنند که مراکز آموزش کشاورزی به وزارت آموزش و پرورش منتقل شود. آخر جلسه من می‌خواستم یک راهی پیدا کنم تا فرار کنم. چون می‌دانستم اگر به وزارت آموزش و پرورش منتقل شود، تئوری و کار عملی از دست می‌رود. بعد دیدم شهید رجایی رویش را کرد به دوستانش و گفت با این توضیحاتی که خودتان دادید و آقایان می‌گویند،

"بهتر است برود به وزارت کشاورزی". صورت جلسه را گذاشتند آن جا و خودش اول نوشت و دیگران هم مجبور شدند امضاء کنند و با دست پر از جلسه بیرون آمدیم. این سابقه را من داشتم و بعد من شدم کارشناسی که دنباله کار آموزش کشاورزی را می‌گرفتم.

◀ آقای دکتر علی‌رغم آن صورت جلسه‌ای که فرمودید شهید رجایی امضاء کردند، هنرستان‌های کشاورزی در وزارت آموزش و پرورش ماندند.

بله ولی برنامه‌هایی که می‌خواستند نتوانستند ادامه دهند. برنامه‌ای بود که مراکز ما را بگیرند. این را هم باید اضافه کنم که مصوبه‌ای ستاد انقلاب فرهنگی در آن زمان‌ها داشت که بر اساس آن در حوزه هر شهرستان یک دبیرستان کشاورزی باید باشد و می‌خواستند این کار را انجام دهند و نتوانستند. در حالی که ما دستمان باز بود و تعداد را بالا بردیم و هر جا هم که مراکز ما را گرفتند به جای آن ساختیم و درست کردیم و یا جای دیگر خلق کردیم. بنابراین، ۱۲ مرکز آموزش را به ۲۸ مرکز تا آن زمان که من بودم رساندیم و برای این‌ها هم احتیاج بودجه و امکانات داشتیم.

◀ به ظاهر این تنش‌ها بین وزارت کشاورزی و وزارت آموزش و پرورش و یا فرهنگ سابق در سال‌های قبل از انقلاب هم برای تولید آموزش کشاورزی وجود داشت.

من به این صورت به یاد ندارم. برای این که در آن زمان وزارت آموزش و پرورش دانشسرای کشاورزی داشت که به بهترین نحو اداره می‌شد و وزارت کشاورزی و سازمان ترویج متقاضی بود که از ۶۰ فارغ‌التحصیل این مراکز در شهریور سال ۱۳۳۵ سی نفر را به ما بدهید که از آن‌ها به عنوان مروج کشاورزی استفاده کنیم. یعنی این قدر روابط خوب بود و این مراکز با هم خوب کار

می‌کردند. مشکلات از زمانی شروع شد که آموزش کشاورزی را بر پایه همان کتاب‌هایی که تهیه کرده بودند و از روی آن‌ها تعلیم می‌دادند و دانش‌آموز به مزرعه نمی‌رفت. ما در آن زمان خودمان تا غروب در مزرعه بودیم و کار می‌کردیم و کلاس داشتیم و بعضی وقت‌ها کلاس‌های شبانه داشتیم که با برنامه‌های وزارت آموزش و پرورش هماهنگ نبود. در وزارت آموزش و پرورش معلم برنامه خاصی داشت و آموزش کشاورزی را هم می‌خواستند مثل همان برنامه خاص باشد. در حالی که ما در مراکز آموزش کشاورزی مانند آموزش و پرورش برنامه نداشتیم. یعنی هر جا لازم بود که کار کنند، کار می‌کردند و کلاس را در فرصت بعدی و بعضی وقت‌ها سر همان مزرعه کلاس تشکیل می‌شد.

تلاش برای حفظ مراکز آموزش کشاورزی

در دهه شصت چند ارگان آمده بودند و می‌خواستند مرکز آموزش کشاورزی کرج را برای مبارزه با قاچاق و این مسائل بگیرند و یکی دو قسمت از آن را هم گرفتند و اگر دیر اقدام می‌کردیم همه مرکز را از دست می‌دادیم. در آن زمان مسئولان رده بالا و وزیر کشاورزی مراکز را به ارگان‌های دیگر می‌بخشیدند. متأسفانه خیلی از جاها را دادند که به ضرر وزارت کشاورزی بود. مهم‌تر از همه محل نمایشگاه‌مان در کنار باغ گیاه‌شناسی در منطقه پیکان‌شهر در کنار بزرگراه تهران- کرج بود. ما چندین سال برای آن‌جا کار کردیم که نمایشگاه بین‌المللی کشاورزی درست کنیم. نقشه‌اش را کشیدیم و کارهایش را انجام دادیم. قرار بود در سال ۱۳۵۲ ایستگاه مترو در آن مکان ساخته شود. در برنامه‌های اولیه‌اش من شرکت می‌کردم ولی وزیرمان روزی رفت و اراضی نمایشگاه دائمی کشاورزی را بخشید به دیگران و از بین رفت. به همین مناسبت بود که آقای دکتر کلانتری در سال ۱۳۶۳ گفت قسمت ستادی سازمان آموزش

کشاورزی باید برود به محل مرکز آموزش کشاورزی کرج تا دیگر کسی نتواند آن را بگیرد. خیلی‌ها هم مخالفت کردند. ولی رفتیم و مستقر شدیم و خوب هم شد.

مهم‌تر این بود که ما می‌گفتیم مطابق با قانون سازمان آموزش کشاورزی که در سال ۱۳۵۴ تصویب شده است، این سازمان آموزش فقط برای آموزش دانشجویان نیست، بلکه برای کارکنان هم هست و آموزش‌های حین خدمت باید در این مکان صورت بگیرد. یک زمانی هم آقای مهندس تقی جبرئیلی رئیس سازمان بود. ایشان از کارمندان سازمان جنگل‌ها بود و بعد آمد سازمان ترویج و معاون سازمان ترویج بود و بعد هم رئیس سازمان آموزش شد. ما رفتیم به مرکز آموزش کرج و اولین کاری که کردیم در همان گروهان هشت پادگان بود که عده‌ای می‌خواستند بگیرند. من در آن‌جا دوره‌های آموزش حین خدمت برای کلیه کارمندان داوطلب گذاشتم. دعوت کردیم از مناطق مختلف آمدند و ما هم از کارشناسان و متخصصین رشته‌های کشاورزی در زمینه‌های مختلف دعوت کردیم و آمدند و تعلیم دادند و خیلی هم خوب بود و به همه گواهی می‌دادیم و قرار شد این آموزش‌ها مثل کلاس‌های فصلی ترویج تکرار شود و تکرار هم می‌شد. ما با این برنامه پیش می‌رفتیم و در عین حال مراکز آموزش هم شروع به فعالیت کرد. مشکل دیگر این بود که مرکز آموزش سنندج در موجش را کوموله گرفته بود مراکز مهاباد و کرمانشاه هم در تصرف دیگر گروه‌ها بود. اشغال مراکز آموزشی که سال‌های سال در آن‌ها کار کرده بودیم، برایمان ناراحت‌کننده بود و کاری از ما برنمی‌آمد، چون جنگ هم بود. زمانی که مرکز آموزش کشاورزی کرمانشاه را گرفتند خیلی تلاش کردیم و یک مرکز دیگر در سرپل ذهاب ساختیم. در خود سنندج آقای مهندس تابش استاندار بود که الان رئیس بنیاد مسکن است. با

کمک ایشان در شهر سبندج مرکز آموزش تاسیس شد. بچه‌ها را آن‌جا جمع کردیم. فعال بودیم و کار می‌کردیم و شب و روز در تلاش بودیم که تاسیسات به‌وجود بیاوریم و دست‌مان هم تنگ بود. ولی دستگاه متوجه بود که کار می‌کنم. از معاون مربوطه خودم خواهش کردم که به رؤسای مراکز آموزش موتورسیکلت بدهیم تا بتوانند بین ساختمان‌های اداری و آموزشی مرکز و مزارع رفت و آمد کنند. چون در بعضی از مراکز مثل بمپور و یا علی‌آباد کمین شیراز مزارع از ساختمان مرکزی دور بود. معاونی از وزارتخانه که من زیر نظر او کار می‌کردم حاضر نبود ۱۰ دستگاه موتور بخرد تا در اختیار رؤسای مراکز آموزش بگذاریم. ولی یک معاون دیگر وزارتخانه که الان معاون طرح و برنامه اتاق بازرگانی تهران است، آقای خوانساری، ایشان چهار دستگاه پاترول به من داد بدون این‌که من درخواست کنم. من کشور را به چهار قسمت تقسیم کردم و برای هر ۳ تا ۴ استان یک مامور تعیین کردم که یکی از کارشناسان آموزش کشاورزی بود و یک پاترول در اختیار او گذاشتم و گفتم شما در طول ماه ۲۰ روز باید این چهار مرکز را بررسی کنید و عیب و ایرادشان را رفع کنید و آن‌هایی را هم که نمی‌توانید به من گزارش دهید. کار خیلی پیشرفت کرد. آقای مهندس فضلی رئیس مرکز آموزش کشاورزی فریمان مشهود بود و انسان لایقی بود به او هم یک پاترول دادیم و گفتیم علاوه بر مرکز خودت در فریمان، شما مرکز بیرجند و مرکز گرگان و غیره را هم باید اداره کنید و انجام می‌داد.

احساس ضرورت آموزش فناوری‌های نوین

◀ آقای دکتر می‌خواستیم برگردیم به عقب و بفهمایید چه شد که قانون سازمان آموزش کشاورزی در سال ۵۴ مصوب شد. چه اتفاقی افتاد و چه افرادی در این قضیه تاثیرگذار بودند. آیا طرح داخلی بود یا الگوبرداری از یک مدل مثل آمریکا بود.

بعد از آقای وحیدی که وزیر کشاورزی بود، وقتی منصور روحانی آمد، روز به روز توجه به تکنولوژی نوین کشاورزی بالا رفت. می‌خواستند از تکنولوژی‌های نوین استفاده کنند. در خیلی از موارد که متاسفانه پیش می‌آمد وزیر کشاورزی آن زمان که منصور روحانی بود وقتی درمی‌ماند، می‌گفت تکنولوژی را از خارج می‌خریم. عده‌ای حداقل در افکار خودشان با این حرف موافق نبودند و می‌گفتند چقدر از خارج ما بخریم. وقتی این همه دانشکده کشاورزی داریم و این همه استاد‌های خوب داریم، چرا نتوانیم تکنولوژی را در داخل کشور خودمان خلق و بومی کنیم. بنابراین، چه در وزارت علوم آن زمان و چه در وزارت کشاورزی فکر می‌شد امکاناتی وجود دارد که می‌توانیم خیلی از این تکنولوژی‌ها را به‌خصوص آن‌هایی که ابتدایی و مقدماتی هستند در خود کشور فراهم کنیم. بنابراین، خیلی با منصور روحانی ستیز نمی‌کردند، ولی فکر می‌کردند که باید یک راهی پیدا شود که خودمان هم کاری کنیم و او هم مخالفتی نداشت. ضمن این‌که، هر جا ناتوان می‌ماند می‌گفت شرکت عمران و منابع و کارشناس بیاید و کارشناس درجه یک می‌آوردند. ولی ما به کارشناسی که می‌آوردند، نمی‌گفتیم برای مرکز آموزش برنامه درست کن. می‌گفتیم برای تحقیقات کشاورزی و مراکز تحقیقات تک محصولی و غیره برنامه درست کنید و کار هم می‌کردند و ما هم استفاده می‌کردیم و گزارش‌ها هم موجود است.

مهم‌ترین بخش مربوط به شرکت بوکرز هست که چندین سال از اواخر دهه ۴۰ به ایران آمدند و کار کردند. این‌ها روی الگوی کشت کار کردند. وقتی روی الگوی کشت پیش می‌رفتیم، متوجه می‌شدیم که روز به روز ما به نیروی انسانی تحصیل کرده و متخصص احتیاج بیش‌تری داریم و باید کاری انجام دهیم. همه به این نتیجه رسیدند که در وزارت کشاورزی باید یک واحدی وجود داشته باشد که بتواند تکنولوژی‌های پیشرفته را تعلیم دهد. در آن زمان یک واحدی داشتیم به

نام واحد اطلاعات و آموزش کشاورزی که مهندس بازرگان سال‌های سال مسئول آن بود و بعد هم پسر ایشان این کار را ادامه داد، ولی، به هر حال خیلی جوابگو نبود و آمدند دایره آموزش کشاورزی را درست کردند.

در دایره آموزش کشاورزی گفتند که تعلیمات مربوط به تکنولوژی‌های نوین را به این‌ها بسپاریم. در آن‌جا بود که پی بردند اگر قرار باشد این دایره هم مراکز آموزش کشاورزی را اداره کند و هم آموزش‌های دیگر ارائه کند، احتیاج به امکانات بیشتری دارند و باید قوی‌تر باشد. ضمن این‌که مشکل ما این بود که وزارت علوم همواره روبه‌روی ما ایستاده بود که ما حق پیش‌روی در این زمینه‌ها را نداریم. بنابراین، اگر می‌خواستیم کلاسی تشکیل دهیم یا وزارت آموزش و پرورش جلو ما را می‌گرفت و یا وزارت علوم و یا دانشگاه‌ها می‌گفتند که ما می‌توانیم این کار را انجام دهیم. بنابراین، احتیاج به یک قانون بود که جلو این‌ها را بگیرد.

من به یاد دارم که قانون تحقیقات کشاورزی^۱ در سال ۵۳ و قانون آموزش کشاورزی^۲ هم در سال ۵۴ تصویب شد و قرار بود قانون ترویج در سال ۵۵ تصویب شود که متأسفانه عقب افتاد و نشد. بنابراین، خیلی زحمت کشیدند و امکانی فراهم کردند که در داخل وزارت کشاورزی سازمانی وجود داشته باشد برای تربیت تکنولوژیست‌ها و آموزش‌های ضمن خدمت هم بدهد. یکی از مهم‌ترین مسائل ما این بود که سازمان آموزش کشاورزی ما فقط برای تربیت بچه‌ها در حد دیپلم نیست. ما می‌توانیم دوره‌های فوق دکترا هم در این زمینه داشته باشیم و لازم است که این کار راه بیفتد در درون خودمان. نمونه‌هایی از کشورهای خارج نشان می‌دادند که هر دستگاه نیروهای خودش را پرورش می‌دهد و از همه جا هم

۱- قانون تشکیل سازمان تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی مصوب ۱۳۵۳/۴/۹ مجلس شورای ملی.

۲- قانون تشکیل سازمان آموزش کشاورزی مصوب ۱۳۵۴/۲/۲۹ مجلس شورای ملی.

می‌تواند نیرو بیاورد. حتی یادم می‌آید یک بار برای بارور کردن ابرها و برای بارندگی در مناطق خشک در همین فکر بودند و شرکت عمران و منابع می‌گفت ما خودمان این کار را انجام می‌دهیم. یعنی این‌قدر این شرکت پیشرفته بود. این بود که سازمان آموزش کشاورزی از فکر فقط تربیت دانش‌آموز خارج شد و بعدها حتی کاردان و کارشناس هم اضافه شد و دوره‌های آموزشی کاملاً تخصصی در سطوح مختلف برای انجام کار تعریف شد.

برخی اقدامات در اوایل انقلاب

متأسفانه بعدها کسانی که سازمان را اداره می‌کردند و یا حتی در سطوح بالاتر چون اکثرشان دانشجو بودند خیلی در این زمینه همراهی نکردند. به غیر از دکتر یزدی صمدی که خیلی همکاری می‌کرد، بقیه خیلی خشنود نبودند.

◀ آقای دکتر منظور شما از این افراد، هیئت امنای سازمان آموزش کشاورزی است؟

خیر، در خود وزارت کشاورزی. برای مثال وقتی آقای دکتر عباسعلی زالی وزیر کشاورزی شد، همراه خودش از دانشگاه تهران تعدادی معاون را آورد که این افراد جانب دانشگاه را رها نمی‌کردند. یعنی وضع طوری بود که ایشان چندین دانشجوی سال اول و دوم را همراه خودش به وزارت کشاورزی آورد که بر ما ریاست می‌کردند نظر می‌دادند که باید این‌جوری باشد. حتی در بخشی از تشکیلات وزارت کشاورزی، که در دوره آقای دکتر علی‌محمد ایزدی و بعد آقای دکتر عباس شیبانی و بعد آقای سلامتی، من مسئول آن بودم با همه حرمتی که برای ما و چند مسئول دیگر قایل بودند، ۲ تا ۳ دانشجو آوردند و هر چه آن‌ها می‌گفتند ما باید می‌پذیرفتیم. آن‌ها دانشجویان دانشکده کشاورزی کرج بودند که آقایان معرفی کرده بودند و هر روز هم گزارش کار می‌دادند. این مشکلات را هم داشتیم.

این‌ها قاعده‌تاً شناخت هم در این عرصه نداشتند.

دانشجو بودند و خلوص داشتند. البته انسان‌های بدی نبودند و می‌خواستند خدمت کنند. ولی به هر حال تجربه این کار را نداشتند و هنوز دانشجو بودند. یکی از آن‌ها دانشجوی سال دوم رشته ماشین‌آلات کشاورزی بود که خیلی ما را اذیت می‌کرد و بعدها هم این آقا در حد معاون و قائم‌مقام وزیر کشاورزی هم پیش‌رفت. توجیه ما این بود که آموزش ضمن خدمت را باید خودمان انجام دهیم و بهتر می‌دانیم و تجربه داریم. اما آن‌ها می‌گفتند در دانشکده کشاورزی انجام دهیم. چون آن‌جا همه چیز حاضر بود. اگر هم می‌خواستیم آن‌جا انجام دهیم باید با روال آن‌ها انجام می‌دادیم و مطابق قراردادی بود که با آن‌ها تنظیم می‌شد. من متاسفم که این را عرض کنم بعضی از این آقایان در شیراز دانشجوی خودم بودند و وقتی آمدند در راس قرار گرفتند به هیچ وجه ملاحظه هیچ چیزی را نمی‌کردند که حداقل ما یک پیراهن بیش‌تر از آن‌ها پاره کرده بودیم. نتیجه این بی‌ملاحظه‌گی شکست در کارها شد. قدرت جذب اطرافیان را نداشتند فکر می‌کردند وقتی مدیر دستگاه شوند، یک نیروی اضافه دارند. مدیریت این است که بتوانید از تجربیات و نظریات همه افرادی که دارند کار می‌کنند، استفاده کنید. اگر بخواهید دیگران را نادیده بگیرید موفق نمی‌شوید. برای این‌که در سازمان نیروهای شما هستند و هر کس در سهم خودش مهم هست. بعضی‌ها متاسفانه درکی نداشتند. دانشجو بودند تجربه کاری نداشتند با بورسیه به خارج رفتند و دکترا گرفتند تا وارد کشور شدند یا معاون و یا وزیر شدند. اگر چند سال می‌ماندند و کارشناسی می‌کردند و زحمت می‌کشیدند و به روستاها می‌رفتند و با مردم و با کارمندان در تماس بودند و مبادله اطلاعات می‌کردند، مسلماً رشد می‌کردند و می‌توانستند خوب کار کنند، ولی متاسفانه این کار را انجام ندادند.

مسئولیت سازمان آموزش کشاورزی

◀ آقای دکتر سیر آمدن خودتان را به سازمان آموزش کشاورزی هم بفرمایید که به چه صورت بود؟

عرض کردم که در دوره معاونت آقای یزدی صمدی کارشناس مسئول امور آموزش وزارت کشاورزی بودم. وقتی که معاونت به دست آقای دکتر کلانتری و وزارت هم به دست آقای دکتر عباسعلی زالی رسید، به ما تکلیف کردند که این کار را انجام دهیم.

◀ حدوداً چه سالی شما وارد سازمان آموزش شدید؟

من از قبل آن جا بودم، ولی از پاییز سال ۱۳۶۳ دیگر به صورت رسمی به سازمان رفتم و پست گرفتم. قبل از آن هم مستقر در ستاد سازمان در ولنجک بودم. با آقای مهندس علی ترکاشوند هم فکر نبودند و به همین دلیل مرا به جای ایشان گذاشتند. حکمی که برای من زدند به عنوان رئیس سازمان بود. چون رئیس سازمان مبنای قانونی داشت. بعد من گفتم که نمی‌خواهم. چون در سال ۱۳۵۹ یا ۱۳۶۰ عضو هیئت علمی شده بودم، گفتم می‌خواهم عضویت هیئت علمی‌ام حفظ شود و به همین دلیل حکم سرپرستی زدند.

◀ آقای دکتر سازمان آموزش کشاورزی هیئت امنا داشت؟
بله شورای عالی داشت.

◀ این شورای عالی چه قدر در تعیین رئیس سازمان آموزش کشاورزی نقش داشت؟

آن شورایی که من تشکیل می‌دادم از وزارت دارایی، وزارت علوم، وزارت کشاورزی، وزارت آموزش و پرورش و سازمان برنامه و بودجه عضو داشت. پنج تا

شش وزارتخانه بودند. یادم می‌آید که یک دفعه جلسه را در روز جمعه تشکیل دادیم. در آن زمان طبقه ششم ساختمان شیشه‌ای دفتر وزرات بود. آقای دکتر ناصر شرافت معاون کل وزارت دارایی بود و از طرف وزیر دارایی آمده بود و افراد دیگر هم بودند از جمله وزرا و آقای کلاتتری هم که در آن زمان معاون وزارت کشاورزی بود در جلسه حضور داشت. برنامه‌ها را می‌گفتیم که می‌خواهیم چه کار کنیم. مبنای بودجه برنامه بود. بنابراین، اگر قرار بود بودجه‌ای تصویب شود، باید برنامه‌ها نیز همراهش می‌بود. جلسات دیگر هم به همین ترتیب بودند.

◀ علی‌رغم این‌که سازمان تحقیقات کشاورزی برای خودش قانون داشت که در سال ۱۳۵۳ تصویب شده بود و سازمان آموزش کشاورزی هم که قانون آن در سال ۱۳۵۴ تصویب شده بود، به نظر می‌رسد که سایه رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی همیشه روی سازمان آموزش کشاورزی سنگینی می‌کرده است. آیا این طور بود؟

تا زمانی که معاونین جدا بودند خیر. سال‌های سال سازمان آموزش زیر نظر معاون اجرایی بود. در سال‌های قبل از انقلاب آقای سپهری معاون اجرایی بود و بسیار مسلط بر کار بود. تا زمانی که سازمان آموزش به صورت سازمان بود، معاون تحقیقاتی دخالتی نداشت. یعنی سازمان آموزش و یا سازمان ترویج استقلال خودش را داشت. ولی یک زمانی که من اصلاً متوجه نشدم چطور شد و چه کسی این کار را کرد، لایحه‌ای را بردند شورای عالی اداری که مجوزی نداشت و قانونی نبود، چون باید می‌رفت به مجلس تا قانون سازمان تحقیقات کشاورزی و سازمان آموزش کشاورزی را ملغی کند و از آن زمان مشکلات پیش آمد.

استعفا از سازمان آموزش کشاورزی و سرپرستی مهندس حسینی

◀ یکی از رؤسای مرکز آموزش کشاورزی کرج نقل می‌کردند که زمانی که آقای مهندس حسینی سرپرست سازمان آموزش کشاورزی بود و آقای دکتر توفیقی هم رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی بود، آقای دکتر توفیقی در جستجوی دکتری بود که به عنوان رئیس سازمان آموزش کشاورزی منصوب کند. برای من جای سوال بود که چرا سایه رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی بر سازمان آموزش کشاورزی سنگینی می‌کرده است.

البته درست نیست که بخواهیم راجع به رفتار افراد قضاوت کنیم. ولی متأسفانه این‌طور بود. در سال‌های قبل از انقلاب که برای درس تربیت مدرس به دانشکده کشاورزی و دامپروری ارومیه می‌رفتم و خدا رحمت کند مرحوم جعفر رائی هم رئیس دانشکده بود، یاد می‌آید که در مرکز آموزش کشاورزی مهاباد آقای مهندس سید حسین حسینی مربی بود و من گاهی برای بازدید می‌رفتم و ایشان را می‌دیدم. زمانی که من رئیس سازمان آموزش کشاورزی شدم، ایشان یکی از معاونین من بود. به هر حال، خیلی رمز و رموز را می‌دانست و همه را دور خودش جمع می‌کرد و من می‌دانستم که اگر قرار باشد همکاران ترویجی و یا آموزشی من در یک موضوعی موافق من باشند، باید با حسینی هماهنگ کنم. زیرا خوب می‌توانست همه را توجیه کند. آقای حسینی هم انتظاراتی داشت. روزی که می‌خواستم استعفا بدهم، آقای کلانتری یا فرد دیگری گفت که چه کسی را جای تو بگذارم. گفتم که برای این که کار راه بیفتد، حسینی کار بلد است و می‌تواند اداره کند. گفت به طور موقت حسینی باشد. بعد در زمان توقیفی حسینی به او گفت به من می‌گویند "سرپرست موقت". لاقلاً این عبارت موقتی من را بردارید تا بشوم سرپرست سازمان و این کار را نمی‌کردند.

گرفتناری‌های مدیریت سازمان آموزش کشاورزی

◀ ما می‌خواهیم یک مقداری بفرمایید که شما روزی که سازمان آموزش را تحویل گرفتید وضعیت به چه صورت بود. از دوره مدیریت خودتان در سازمان آموزش کشاورزی صحبت کنید.

عرض می‌شود که مشکل ما بعد از انقلاب رکودی بود که در مراکز آموزش کشاورزی به وجود آمده بود. جنجال‌های ما با وزارت آموزش و پرورش زیاد بود. در خیلی از موارد دبیرستان‌های کشاورزی وزارت آموزش و پرورش اظهار علاقه می‌کردند که به ما بپیوندند باید کمک می‌کردیم و آن‌ها هم امکانات می‌خواستند. حتی مراکز خودمان در تنگنا بودند و نیازهایی داشتند و وظیفه ما این بود که نیازها را فراهم کنیم. ضمن این که شبانه روز از جاهای مختلف برای ما مشکلات درست می‌شد. یعنی شرایط عادی نبود. یک روز یکی از رؤسای مراکز از استانی تماس گرفت که حساب ما را بسته‌اند. شبانه‌روزی هم هست و این بچه‌ها ظهر باید غذا بخورند. طرف می‌خواهد برود گوشت و برنج بخرد، می‌بیند باید چک بکشد و حسابش را بسته‌اند. از حسابداری می‌پرسیم، می‌گویند همه را بسته‌اند. چرا همه را بسته‌اند؟ معلوم می‌شود که ذی‌حساب یک اختلاف با سازمان پیدا کرده است. توجه فرمودید؟

حالا ببینید چه قدر کار ما در آن ایام سخت بود. برای این که آن زمان ما ۲۰ تا مرکز داشتیم حساب‌ها بسته شده بود و خریدهای روزانه انجام نمی‌شد. زنگ زدیم به آقای دکتر کلانتری که در آن زمان معاون وزیر بود که چنین کاری شده است. ایشان آمد به کرج جریان را تعریف کردیم گفت برویم پیش ذی‌حساب ببینیم چرا این کار را کرده است. رفتیم، گفتند ذی‌حساب از اتاقتش فرار کرده است، چون می‌دانست کلانتری کیست. او فرار کرده و در محوطه در حال دویدن است و کلانتری هم دنبالش می‌دود و آخر نتوانست او را بگیرد. بعد

گفت باید برویم پیش فاطمی زاده که معاون وزارت دارایی و خزانه دار کل بود. یعنی معاون برتر وزارت دارایی بود. انسان شریفی بود و فوری ما را پذیرفت. البته نمی دانم قبلاً کلانتری به چه کسی زنگ زد و او هم سریع ما را پذیرفت و گفت من ذی حساب تعیین می کنم. ذی حساب تعیین شد و وقتی ما برگشتیم کرج ذی حساب جدید حساب ها را باز کرد. از این قبیل مشکلات داریم اتفاق می افتاد.

انتقال سازمان آموزش کشاورزی به کرج

◀ تا سال ۶۳ سازمان آموزش کشاورزی مثل سازمان ترویج کشاورزی در ساختمان ولنجک در طبقه چهارم مستقر بود. وقتی در سال ۶۳ مسئولیت سازمان آموزش را به عهده می گیرید، سازمان آموزش منتقل می شود به کرج. بچه های سازمان آموزش کشاورزی نسبت به این جابه جایی نقد دارند. لطفاً در این مورد کمی توضیح دهید. بله. تا یک مدتی پس از انتصاب من هم سازمان آموزش کشاورزی در طبقه سوم فعلی ساختمان ولنجک بود. متأسفانه هر کس را نمی خواستند، منتقل می کردند به سازمان آموزش. تقریباً تبعیدگاه شده بود و همه هم نفوذ داشتند و هر فردی که نامطلوب بود را بلافاصله برایش یک حکم می زدند. حتی از مراکز دیگر می فرستادند. یک چنین مشکلاتی داشتیم و می دانستیم این سازمان آموزش یک وظیفه اصلی دارد که آموزش به دانش آموزان و هم به کارمندان است. برای این کار هم باید سازمان در محل مناسبی مستقر باشد.

گفتیم چرا دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران، به کرج رفته است؟ چون اراضی اش و آزمایشگاه و امکاناتش آن جاست و در آن جا کارش را انجام می دهد. بنابراین، من استدلال کردم که ما در کرج مرکز به این بزرگی و عظمت داریم و امکانات مهندسی زراعی و مشکین آباد و منابع انسانی و همه این ها را در اختیار داریم، چرا نرویم؟ برای همین، من فکر می کنم که کار درستی را انجام دادیم.

حتی، قرار بود بقیه وزارت کشاورزی هم طبق شعار آن زمان از تهران می‌رفت. همان وقت هم می‌گفتند خود وزارت کشاورزی باید برود به کرج. چون ضرورتی ندارد. چرا باید در تهران باشد؟ شما در نظر بگیرید که الان همین سازمان خودمان که در اوین داریم، چرا باید آن‌جا باشد؟ البته من یک انتقادی دارم به این که در زمینی که قرار بود آزمایشگاه علف‌های هرز درست کنیم، به اصرار یکی از وزرای کشاورزی استخر درست شد. ولی می‌خواهم بگویم که اگر این آزمایشگاه علف‌های هرز را در کرج درست می‌کردند، خیلی مناسب‌تر داشت. برای ایجاد انگیزه انتقال در کارکنان هم، یک شرکت تعاونی تشکیل دادیم و زمین از مشکین آباد گرفتیم و تقسیم کردیم و هر فردی برای خودش قطعه‌ای برداشت و الان هم نشسته‌اند و استفاده می‌کنند.

◀ آقای دکتر شما خودتان هم در کرج مستقر شدید؟

خیر، منزل شخصی من از قبل از انقلاب وقتی که استاد دانشکده کشاورزی همدان بودم، در فردیس کرج بود. لطفاله ترقی مدیر مجله ترقی، پسری داشت به نام مهندس بیژن ترقی که تحصیل کرده آمریکا بود و شهرک می‌ساخت و گوهردشت کرج را او ساخت که از نام مادرش، گوهر گرفته بود. بعد آمد و فردیس را ساخت و با دانشگاه‌ها صحبت کرد و گفته بود حاضرم به استادان شما خانه با شرایط بدهم. چون می‌خواست در آن شهرک استادها باشند. برای این منظور هم در دانشکده کشاورزی کرج و هم در دانشکده کشاورزی همدان و جاهای دیگر به استادها گفتند که اگر می‌خواهید، می‌توانید به صورت قسطی خانه پیش خرید کنید و من هم در سال ۱۳۵۱ پیش‌خرید کردم و در سال ۱۳۵۴-۱۳۵۳ تحویل دادم و رفتم آنجا نشستم. بنابراین، وقتی در سال ۱۳۶۳ مسئول سازمان آموزش کشاورزی شدم، خانه‌ام همان‌جا در فردیس کرج بود.

معاونین سازمان آموزش کشاورزی

◀ آقای دکتر در زمان مسولیت شما معاونین سازمان آموزش چه کسانی بودند؟

من سه تا معاون داشتم. آقای مهندس سید حسین حسینی بود و مهندس حسین رادنیا بود و دیگری هم دکتر محمدجواد میرهادی بودند که هر سه در قید حیات هستند. دکتر میرهادی که بعدها در مرکز اسناد سازمان تحقیقات مسئولیت گرفت، معاون طرح و برنامه بود. مهندس حسینی معاون عمومی بود و مهندس رادنیا هم معاون آموزشی بود. مهندس رادنیا که مربی مرکز آموزش کرمانشاه بود و انسان مجربی بود را از کرمانشاه به کرج منتقل کردم و بعدها هم آقای مهندس ایرج فیلی به جای دکتر میرهادی آمد و مدتی در سمت معاونت سازمان انجام وظیفه نمود.

واحدهای سازمان آموزش کشاورزی

◀ آقای دکتر واحدهای عملیاتی سازمان آموزش کشاورزی به چه شکلی بود؟

یک واحد آموزشی رسمی و یک واحد آموزش غیررسمی و آموزش کارکنان بود. آموزش کارکنان ما اداره کل بود. اداره کل قبلاً جزو وزارت اصلاحات ارضی بود که آقای محمدتقی سلمانزاده رئیس آن بود و منتقل شده بود به سازمان آموزش کشاورزی و ما آن را با همان عنوان اداره کل حفظ کردیم و تا آخر هم آقای سلمانزاده مدیر کل آن بود. آموزش غیررسمی دو واحد داشت که عنوان اداره کل نداشتند و یکی از آن‌ها مراکز آموزشی را اداره می‌کرد که رسمی بود و یکی هم وظیفه اجرای کلاس‌های کوتاه مدتی که ما در جاهای مختلف تشکیل می‌دادیم را بر عهده داشت. تمام کلاس‌هایمان در مراکز تشکیل می‌شد و بعضی‌ها را مدرک و گواهی می‌دادیم.

نظام‌های آموزشی مختلف در مراکز آموزش کشاورزی

ولی نظام آموزشی ما در مراکز مختلف فرق می کرد. برای مثال ما در کبوترآباد اصفهان که فرانسوی‌ها ساخته بودند نظام آموزشی‌مان بر مبنای تعلیم و تربیت کشاورزی بود که بچه‌های فرانسوی می‌دیدند. دو سه تا از مراکزمان مثل مامازن و ملاثانی در اهواز بر اساس مدل آمریکایی بود که بنگاه خاور نزدیک آن‌ها را بنیان گذاشته بود. در مدل آمریکایی، به دانش‌آموز در یک اوقاتی از روز و در فصول مختلف سال که مناسب باشد، تئوری آموزش می‌دهند و بلافاصله دانش‌آموز باید عملی آن را در یک واحد خودش که ما اسم آن را "بنه" گذاشته بودیم، انجام دهد. این بنه بر مبنای مشارکت باید اداره شود. به این صورت که دو نفر از دانش‌آموزان سال اول و یک نفر از سال دوم و یک نفر هم از دوره کمک‌آموزگاری که جمعاً ۴ نفر می‌شدند یک بنه را تشکیل می‌دادند. به هر بنه ۴۰۰ مترمربع زمین و یک مقداری هم حق‌آبه می‌دادند. علاوه بر این، هر بنه یک مرغدان را باید اداره می‌کرد. یعنی یک نظام بهره‌برداری که در آن هر کس مسئول یک کاری بود.

مثلاً، من هفته اول مسئول مرغدان بودم. در آن مرغدان که ما داشتیم یک کلبه درست کرده بودند و حدود ۴۰ تا ۵۰ مرغ در آن بود و روزها باید دان آن‌ها را می‌دادم و صبح و عصر باید تخم مرغ‌ها را جمع می‌کردم و تحویل می‌دادم. اگر یک روز خدایی نکرده این تخم مرغ‌ها را می‌خوردم یا می‌شکستند، مؤاخذه می‌شدم و باید جوابگو می‌بودم. بقیه روزها را هم باید روی همان بنه که حالا سبزی‌کاری یا جالیزکاری و دیگر محصولات بود، باید وظایف مربوطه را انجام می‌دادم و محصولات را برداشت می‌کردم و می‌بردم آشپزخانه و تحویل می‌دادم و رسید می‌گرفتم و رسیده‌ها را هم باید به سربنه نشان می‌دادم و سربنه می‌رفت

به سرپرست شبانه‌روزی نشان می‌داد. به هر حال، نشان می‌دادیم که ما سه نفر چطور کار خود را انجام داده‌ایم. سالی دو یا سه مرتبه هم نمایشگاه برای ما می‌گذاشتند که در این نمایشگاه ما محصولات برجسته خودمان را نشان می‌دادیم و داورها هم می‌آمدند و می‌گشتند و نگاه می‌کردند از تهران و دیگر شهرها هم تماشاگران می‌آمدند. نمره می‌دادند و به نفرات اول و دوم و سوم بنه‌ها جایزه می‌دادند. این هم جزء برنامه درسی بود.

من به یاد دارم آقای معلم ماشین‌آلات ما بود و تراکتور را باز می‌کرد و تسمه آن را در می‌آورد و تمام کابل‌ها را می‌کشید. یک کارگاه بزرگی آن‌جا بود می‌گفت برو روشن کن و من باید می‌دانستم که این‌ها را چطور وصل کنم. با این روش ما وادار می‌شدیم کار یاد بگیریم و بعضی وقت‌ها هم می‌گفت شخم بزن. تمام زباله‌ها را هر روزی که ما مامور آشپزخانه بودیم، باید جمع می‌کردیم و می‌ریختیم در فرغون و حمل می‌کردیم. برای این منظور، یک چال بزرگی در محوطه پشت زمین فوتبال کنده بودند و می‌رفتیم آن‌جا می‌ریختیم و بعد خاک روی آن می‌ریختیم و به آن آب می‌دادیم تا به تدریج بیوسد و کود شود. از طرف دیگر، آن قبلی‌ها که پوسیده بود را باید در می‌آوردیم و آماده می‌کردیم و به مزرعه خودمان می‌بردیم.

◀ این واحدهای ۴ نفره که شامل کمک آموزگار هم می‌شد، کمک آموزگار خودش آموزشی بود؟

نه ما در آن دانشسرا چهار رقم دانش‌آموز داشتیم. ما دانش‌آموزان رسمی دانشسرا بودیم که دیپلم می‌خواستیم بگیریم. با سیکل رفته بودیم و حالا می‌خواستیم با دیپلم کشاورزی فارغ‌التحصیل شویم. یک عده آمده بودند و کمک آموزگار بودند. این‌ها کلاس هفت و هشت داشتند و یک سال دوره می‌دیدند و

کمک آموزگار روستایی کشاورزی می‌شدند. این‌ها جزء آموزش و پرورش بودند و البته ترویج هم اگر می‌خواست، می‌توانست از این نیروها بگیرد که نگرفت. گروه سوم بچه‌های ترکمن بودند. بچه‌های ترکمن کسانی بودند که از ترکمن صحرا به آن‌جا آمده بودند و از اراضی سلطنتی ترکمن صحرا به آن‌ها زمین داده بودند و این‌ها باید تعلیم می‌دیدند و یاد می‌گرفتند که اگر خیلی برجسته شدند بفرستندشان به کشت و صنعت آمریکا و برگردند تا کشاورزی مکانیزه انجام دهند. آموزش ترکمن‌ها شش ماه یا نه ماه بود. این نظامی بود که بنگاه خاور نزدیک در دانشسرای مامازن درست کرده بود و آموزش و پرورش و وزارت تعلیمات آن زمان هم آن را قبول داشت. سیستم فرانسوی‌مان در کبوترآباد اصفهان بود که آن هم یک نظامی داشت. من خودم در آن نظام درس نخواندم، ولی دورادور متوجه شده بودم که آن‌ها هم برای خودشان نظامی دارند که با نظام آمریکایی تفاوت داشت. در علی‌آباد کمین فارس هم نظام آلمانی حاکم بود، چون آلمانی‌ها آن مرکز آموزش را درست کرده بودند. در آن‌جا مثل نظام آمریکایی بنه داشتند، منتها ما ۴۰۰ متر مربع زمین داشتیم، در حالی که زمین آن‌ها ۴ هکتار بود و در سطح وسیع‌تری کار می‌کردند و ماشین‌آلات بیشتری داشتند، ولی دقت کارشان و ریزه‌کاری‌هایشان مثل ما نبود. یک نظام دیگری هم داشتیم که در مرودشت فارس بود که بیشتر برای تعاونی‌ها بود. البته تنها برای آموزش کشاورزی نبود و با همکاری دانشگاه شیراز انجام می‌شد و من هم مدتی آن‌جا مسئول آن بودم. آقای دکتر بهاء‌الدین نجفی، استاد دانشگاه شیراز هم جزء مدرسین ما در آن‌جا بود.

یک نظام دیگر هم داشتیم که در کازرون راه انداخته بودیم برای آموزش کشاورزی عشایر تازه اسکان پیدا کرده. عشایر قشقایی که اسکان پیدا کرده بودند، هیچی از زندگی روستایی بلد نبودند. بنابراین، ما باید اول خانه‌سازی را به آن‌ها یاد می‌دادیم تا کلبه‌ای برای خودشان درست کنند، خشت‌مالی و کاهگل درست کردن را به آن‌ها یاد می‌دادیم و به تدریج زراعت کردن را به آن‌ها یاد

دادیم. برای مثال تربچه بکارند. این برای اولین بار بود که این‌ها یک چیزی می‌کاشتند، چون همیشه از روییدنی‌های سرزمینی خود استفاده می‌کردند. ولی حالا که یکجانشین شده بودند باید مزرعه و سبزی‌کاری درست می‌کردند و مرغ و زنبور عسل پرورش می‌دادند و تمام این‌ها را ما با همکاری استاد فتح‌الله قهرمانی که همکار ترویجی‌مان در کازرون بود آموزش دادیم. این نظام را هم داشتیم که تقریباً آموزش اضطراری بود. یعنی هر چه که بلد نبودند و باید یاد می‌گرفتند را بلافاصله امکانش را فراهم می‌کردیم. همه هم مسن بودند. یعنی عشایری که آن‌جا می‌آمدند سن‌شان بیش‌تر از ۳۰ سال و ۴۰ سال بود و رئیس خانوار بودند و این‌ها باید آن‌جا اسکان پیدا می‌کردند. از آن‌جایی که اکثر این‌ها بزرگ قبیله بودند، اگر دست به هر چیزی می‌زدند، روی بقیه هم تاثیر می‌گذاشتند و این‌ها اگر یاد می‌گرفتند، بلافاصله به بقیه هم یاد می‌دادند. بنابراین، سعی ما این بود که این‌ها ساختمان‌سازی را یاد بگیرند و برای خودشان خانه درست کنند.

◀ آقای دکتر برداشت من این است که این مواردی که می‌فرمائید، قبل از داستان شکل‌گیری سازمان آموزش بوده است.

بعد از شروع اصلاحات ارضی هر کدام از مراکز آموزش کشاورزی ما خواستند که برای پیشرفت و مدرنیزه کردن کشاورزی یک کاری انجام دهند. ولی آمریکایی‌ها قبل از همه و از سال ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ شروع به کار کردند.

◀ یعنی آمریکایی‌ها در یک جایی یک مدل را پیاده کردند و فرانسوی‌ها هم به همین صورت و هر کدام هویت خاص خودشان را داشتند و بعد که سازمان هم شکل می‌گیرد هویت هر کدام را به رسمیت می‌شناسد و هر مرکزی با مدل ابتدایی خودش جلو می‌رود. یعنی این چتری که ایجاد می‌شود، اصراری ندارد که همه آموزش‌ها بر اساس یک مدل خاص باشد. درست است؟

اجاره اراضی مراکز آموزش کشاورزی، آسیب جدی به رسالت مراکز

البته به تدریج همسان سازی می شود. برای این که ما مجبور بودیم یک برنامه واحد داشته باشیم. مثلاً برنامه‌ای که تهیه می شد برای زراعت، این نبود که مخصوص علی آباد کمین باشد و یا مخصوص کبوترآباد باشد. برنامه‌ای که تصویب شورای آموزش و پرورش می شد، یک برنامه واحد بود. مراکز فقط مجری بودند. شاید نخواهیم این حرف را بزنم و معذرت می خواهم ولی یک مواردی پیش می آمد که با کمال تاسف و شرمندگی در چند جا اراضی مرکز آموزش را اجاره می دادند تا در اراضی مرکز زراعت کنند و پول آن را به مرکز بدهند.

◀ الان این یک رویه شده است.

◀ با کمال تاسف در اکثر موارد این گونه است. یعنی این که اراضی مرکز آموزش که باید محلی برای آموزش و یادگیری دانش آموزان باشد، در حال حاضر عملاً منتفی شده است.

این یکی از کارهای بسیار زنده‌ای بود که من از آن خیلی دلخور شدم. مثلاً در مرکز گیلان که چقدر ما امید و آرزو داشتیم که در اراضی زیر سد سپیدرود زراعت مکانیزه به دست دانش آموزان شکل بگیرد، چندین سال اجاره اش دادند.

◀ پس این در دوره جناب عالی هم مرسوم بود؟

صحبت آن بود، ولی زحمت کشیدیم که اعتبار آن را بگیریم تا این کار را نکنند. ولی متأسفانه به تدریج این طور شد. در مورد مرکزی که در مغان داشتیم، ما خیلی برایش زحمت کشیدیم که توانستیم در جوار کشت و صنعت مغان یک مرکز آموزش هم درست کنیم. ولی، متأسفانه به تدریج به این سمت رفت.

❖ فکر می‌کنید که این مدل‌های آموزشی آمریکایی و فرانسوی و آلمانی، ارزش این را دارد که ما به صورت جداگانه به هر یک از این‌ها بپردازیم. خیلی ارزش دارد، بله. خیلی خوب هست. به نظر من این کار را باید انجام داد. اگر بتوانید از قدیمی‌ها کسانی را پیدا کنید تا شیوه آموزش عملی مدل‌های آلمانی و فرانسوی را توضیح دهد، خیلی خوب است.

❖ به غیر از این سه کشور، مدل مرکز کرج چگونه بود؟

سنتو و ساخت مرکز آموزش کشاورزی کرج

مرکز کرج برای سنتو بود. سنتو اتحادیه ایران، پاکستان، ترکیه، انگلستان و آمریکا در دهه سی (۱۳۳۰) بود. از جمله کارهای مهم سنتو تاسیس جاده مشهد به بیرجند بود. قرار بود این جاده تا پاکستان ادامه پیدا کند. اقدامات دیگر مرکز ماشین‌های کشاورزی اداره کل مهندسی زراعی کرج و مرکز آموزش کرج بود که این هم طرح آن‌ها بود و بعد هم تبدیل شد به مرکز آموزش سپاهیان ترویج و آبادانی. بعد از انقلاب هم مدتی دیگران آن‌جا آمدند و به شکل‌های مختلف برنامه برایش درست کردند.

انجام امورات خدماتی مراکز توسط دانش آموزان

❖ در مراکز آموزش کشاورزی برای کارهای خدماتی مستخدم داشتند؟ سوال جالبی است. نه خیر، مستخدم نداشتند. نه که بگوییم مستخدم نبود، مستخدم کارهای وسیع‌تر را انجام می‌داد. ۳۰ نفر در آسایشگاه بودیم و هر کس یک تخت خواب داشت و ما را صف کرده بودند به ترتیب قد. بلندترین قد تخت

بالا بود و کوتاه‌ترین که من بودم تخت پایین بودم. بعد از همان بالا شروع می‌شد که هر روز مامور آسایشگاه یا خوابگاه یک نفر بود و این ماموریت بر اساس قد می‌گشت. یک سال دومی هم داشتیم که نظارت می‌کرد و سر ساعت ۵ صبح می‌آمد در خوابگاه و سوت دستش بود و سوت می‌زد و همه باید از خواب بیدار می‌شدیم. اولین کارمان این بود که تخت‌مان را به طور دقیق و منظم مرتب یا "آنکادر" کنیم. بعد از آن باید به همان ترتیب می‌آمدیم در صف دستشویی و بعد ورزش بود و یک نفر از خودمان را مامور کرده بودند برای ورزش و نرمش تا حدود شش و نیم صبح. بعد می‌رفتیم در سلف سرویس آسایشگاه صبحانه می‌خوردیم. هر روز هم یک نفر دستیار آشپز بود و باید می‌رفتیم و آشپز به ما کارهای آشپزخانه را می‌گفت و باید انجام می‌دادیم. به نوبت بود و هیچ کس از نوبت خارج نبود. مهم این بود که افرادی از خانواده‌های بزرگ در بین ما بود. علی‌رغم این که خیلی از قوم و خویش‌های غلم و خزیمه^۱ هم‌کلاسی ما بودند، ولی همان کاری که من می‌کردم را آن‌ها هم انجام می‌دادند. یعنی هیچ گونه امتیازی برای آن‌ها وجود نداشت. بچه‌هایی بودند که پدرشان سناتور بود و حالا این‌ها استعداد درس خواندن نداشتند و آمده بودند هم‌کلاس ما شده بودند. همه کارها را به صورت مشارکتی انجام می‌دادیم. یک پاتیل بزرگ بود که دو تا گوسفند می‌کشتند و می‌انداختند در آن و آب جوش می‌ریختند برای تهیه "آبگوشت" و یک بار آشپز با سر رفت افتاد داخل پاتیل و خدا بهش رحم کرد، چون هنوز خنک بود و زود او را بیرون کشیدند.

سر نهار هم که می‌شد همه صف می‌کشیدیم سینی در دست تا برایمان غذا بکشند. ما هم در یک گوشه ایستاده بودیم که اگر آشپز دستوری داشت در آشپزخانه انجام دهیم. از یک پنجره‌ای غذا به دست افراد می‌دادیم و بعد از غذا

۱- امیرحسین خزیمه از اقوام غلم

خوردن سینی را می‌آوردند. البته برای ظرف شستن کارگر بود، ولی باز هم ما کمک می‌کردیم. از همه مهم‌تر مسئله لباس شستن بود. برای لباس شستن خود آمریکایی‌ها در ده مامازن که کارهای عمرانی می‌کردند، چند تا خانم خانه‌دار را پیدا کرده بودند که لباس‌های بچه‌ها را بشویند. در آن زمان لباس‌شویی نبود. در گوشه لباس‌ها شماره‌ای می‌دوختیم و همه را جمع می‌کردند و می‌بردند می‌شستند و برای ما می‌آوردند.

◀ آقای دکتر احساس می‌کنم که نظام آموزشی مراکز آموزش کشاورزی ما مثل نظام آموزشی ژاپن بود که بچه‌ها در مدرسه همه کار می‌کنند.

همه کارها را می‌کردیم و امکان نداشت کاری را روی زمین بگذاریم. کار درستی بود. من بعضی وقت‌ها برای نوهام تعریف می‌کنم که وقتی از خواب بیدار می‌شوی باید رختخوابت را مرتب کنی، تعجب می‌کند. می‌گویم اگر تو یک زمان به یک جای شبانه‌روزی بروی و ملزم بشوی، برایت سخت خواهد شد، ولی اگر عادت کنی برایت ساده‌تر خواهد شد. زندگی در شبانه‌روزی قوانین خودش را دارد.

مراکز آموزش دختران روستایی

◀ آقای دکتر برویم سراغ بحث جنسیت، دخترانه‌ها چطور بود؟ در مراکز آموزش‌مان آیا دختران هم بودند یا کاملاً پسرانه بود؟

بله، آمریکایی‌ها مثل همین که در مامازن برای پسران بود، در قلعه‌نو و رامین و یکی هم دولت خودمان در داورآباد گرمسار برای دختران درست کرده بودند.

◀ آیا خانه‌داری بود و یا زراعت و طیور و دام و شیلات و غیره هم بود؟
در داورآباد گرمسار آموزش می‌دادند.

◀ از سوم راهنمایی می‌گرفتند و دیپلم می‌دادند؟

دیپلم نمی‌دادند. فکر می‌کنم که راهنمایی هم نبود. در آن زمان سیکل اول و سیکل دوم بود. دختران را در قلعه‌نو جمع می‌کردند و به آن‌ها خانه‌داری و خیاطی و طباحی و غیره یاد می‌دادند و یک قدری هم پرورش زنبور عسل و جوجه‌کشی و غیره. ولی در داورآباد که با آقای دکتر برهان برای بازدید رفتیم، دختران رانندگی تراکتور هم انجام می‌دادند.

◀ آقای دکتر در آن دوره‌ای که جنابعالی مسئولیت سازمان آموزش کشاورزی را داشتید، مراکز آموزش دانش‌آموز دختر نداشت. درست است؟
بله درسته.

ایجاد مراکز آموزش کشاورزی جدید

◀ آقای دکتر موافق هستید از آن مراکزی که در دوره تصدی شما ایجاد شدند نام ببرید؟
ایجاد و یا احیاء شدند. تا جایی که به خاطر دارم مراکز ماهیدشت کرمانشاه، سرپل ذهاب، ساوه و کردکوی بود که بعدها تغییر کاربری داد. مراکزی که در آذربایجان غربی داشتیم و گرفته بودند، همه آن‌ها را توانستیم احیاء کنیم. چند تا مرکز جدید هم ساختیم. همین‌ها را به یاد دارم. مراکزی که داشتیم مراکز قدیمی بودند و در هر استانی یکی بود. در استان سیستان و بلوچستان فقط بمپور را داشتیم، که یکی از مراکز بسیار خوب بود و شاید مرکز بمپور را هم بتوان به عنوان یک مدل در نظر گرفت. مرکز بمپور اراضی وسیعی داشت که دور از مرکز بود و دسترسی به آن اراضی سخت بود، ولی عالی بود و بچه‌ها خوب کار می‌کردند. در مازندران هم مرکز آموزش ساری و هم مرکز کردکوی را داشتیم و این مراکز در زمان کاری من تاسیس شد.

چالش ذهنی جذب دانش‌آموختگان مراکز آموزش در بخش کشاورزی

◀ آیا این سوال برایتان پیش نیامد که خروجی مراکز آموزش یعنی همین پسرهایی که دیپلم کشاورزی می‌گرفتند و بیرون می‌آمدند، چند نفر جذب بخش می‌شوند و چند نفر جذب نمی‌شوند؟ این چالش ذهنی را نداشتید؟

از قضا خیلی در مورد آن فکر می‌کردیم، ولی متأسفانه هیچ کس نبود که از این فکر حمایت کند. زیرا که ما مشکل اساسی‌تر را با مهندسين داشتیم. وقتی این موضوع را مطرح می‌کردیم، می‌گفتند سالی ده برابر این‌ها مهندس کشاورزی فارغ‌التحصیل می‌شود و هیچ کس هم در فکر استخدام و به‌کارگیری‌شان نیست، حالا تو به فکر این‌ها هستی. ما فکر می‌کردیم که حالا که این‌طور است و دیپلم کشاورزی خیلی کم است حداقل برای کاردان کشاورزی برنامه داشته باشیم و کاردان هم که راه افتاد، دیدیم خود کاردان‌ها اصلاً حاضر نیستند تن به هیچ کاری بدهند، برای این‌که می‌گویند ما دو سال دیگر مهندس می‌شویم. بنابراین، تمام برنامه ما این بود که یک فردی دوره مرکز آموزش کشاورزی و یا دبیرستان و یا هنرستان کشاورزی را طی کند و آن‌قدر مهارت و جُرْزه و قابلیت داشته باشد که کار کند و برای این‌که به کار بپردازد، دولت باید همه امکانات را فراهم کند.

بنابراین، یکی از مسائلی که ما همیشه در شورای عالی آموزش کشاورزی مطرح می‌کردیم این بود که چگونه امکانات را فراهم کنیم تا فارغ‌التحصیلان بتوانند کار کشاورزی انجام دهند. چه کار کنیم که هر گاوداری کارگر ماهر و پیشرفته و درجه یک خود را از بین دیپلم‌های کشاورزی و دیپلمه‌های دامپروری انتخاب کند. ولی متأسفانه کسی به این مسایل فکر نمی‌کرد. هر وقت هم مطرح شد می‌گفتند که مهندس‌هایش بیکار هستند و حالا شما به فکر دیپلمه‌ها

هستید. در حالی که ما می‌دیدیم که کارِ دیپلم است. کار متعلق به کاردان است، نه مدارک بالاتر و کاردانی را برای همین طراحی کردیم که به کاردان بگوییم این واحد تولید دست تو باشد و رئیس و همه کاره آن هم خودت هستی و معلومات بیشتر هم احتیاج نداری. همین معلومات بس است و باید بازآموزی‌هایی بسته به رشته‌ات داشته باشی، مثل بقیه کشورهای دنیا.

الان به این نتیجه رسیده‌ایم که می‌گویند در همه جای دنیا کابینه‌شان را که نگاه می‌کنند همه‌شان یا لیسانس و یا زیر لیسانس هستند و دکتری هم ندارند، ولی در ایران همه باید دکتری داشته باشند. این چه مصیبتی است که نصیب ما شده است؟ با دکتری کار درست می‌شود؟ باید کسی باشد که کار را انجام دهد. ما دکتری داشته باشیم که کار را انجام ندهد و کشاورزی به این صورت باشد، فایده مدرک تحصیلی چیست؟ این‌ها با توجه به سیاست‌های دولت است که می‌تواند پیش‌بینی کند برای یک فردی که از یک‌جا فارغ‌التحصیل می‌شود چگونه امکانات را فراهم کند که به کار بپردازد.

تقریباً نمونه کارش که شاید شما جزو الگوهایتان بررسی کنید، آموزش ترکمن‌ها در مرکز مامازن در دهه ۱۳۳۰ است که تجربه‌ای از سنوات گذشته است. البته تلخ و شیرین هم زیاد دارد، ولی آن‌چه مسلم است یک افرادی زمین‌دار شدند و برای این که بتوانند این زمین‌ها را اداره کنند اگر خودشان مستعد بودند، خودشان اگر نه که بچه‌هایشان را فرستادند ۶ تا ۹ ماه در یکی از دانشسراها و تعلیمات دیدند و ماشین‌آلات و اسباب هم برای‌شان فراهم کردند و این‌ها به کار پرداختند و وقتی به کار پرداختند، اراضی اضافی هم به آن‌ها می‌دادند که بتوانند در واحدهای کوچک‌تر استفاده کنند. چون واحدهای بزرگ سلطنتی هزار هکتاری و دو هزار هکتاری را تقسیم می‌کردند بین چندین خانوار و ۴۰ و ۵۰

هکتار به آن‌ها می‌دادند و این‌ها باید ثابت می‌کردند که می‌توانند زراعت کنند و این دوره‌ها را می‌دیدند و اگر خوب پیش می‌رفتند یک مقدار دیگر هم به آن‌ها زمین می‌دادند. اگر کسی آشنا به آن مناطق باشد و بتواند یک اطلاعاتی کسب کند از بین کسانی که آموزش دیدند، خوب است. البته همه مسن هستند و همه آموزش‌ها هم در مامازن نبود و خارج هم می‌رفتند.

◀ هفته گذشته آقای عباس آبادی این‌جا بودند و من از ایشان پرسیدم که چرا از سازمان ترویج در سال ۱۳۷۲ رفتید و ایشان گفتند که نسبت به مصوبه شورای عالی اداری نقد داشتم که سازمان ترویج را منحل کرد. حالا می‌خواهم این را از خدمت شما بپرسم که دلایل رفتن شما از سازمان آموزش کشاورزی در سال ۱۳۶۵ چه بود؟

در آن زمان درخواست‌هایی داشتیم و کارهایی باید انجام می‌دادیم. یکی از کارهای بسیار سخت که انجام شد همین انتقال سازمان به کرج بود. کم‌کاری نبود. موردی که هنوز هم به یاد دارم علی‌رغم این که شاید از آن فرد هم خیلی خاطره خوشی نداشته باشم، ولی آقای مسعود خوانساری به ما چهار دستگاه پاترول داد و ما توانستیم چهار منطقه را در کشور تقسیم‌بندی و احیا کنیم. ما خیلی احتیاجات داشتیم و کسانی که باید این احتیاجات را برآورده می‌کردند، ذهن‌شان هم در این زمینه‌ها نبود. کارمندان می‌گفتند که تو دلت می‌خواست سازمان در اوین نباشد و آن را به کرج آوردی و ما می‌خواستیم مراکز روز به روز اضافه شود و برنامه درست شود و امکانات به آن‌ها داده شود. همین قوانینی که می‌گویم در شورای عالی آموزش کشاورزی تصویب شود و به مجلس ارائه شود که در فکر تهیه امکانات برای فارغ‌التحصیلان باشند.

ما با مشکلات زیادی مواجه بودیم. یکی از مراکزی که درست کردیم در پارس آباد مغان بود و همه امید و آرزوی ما این بود که از آن زمین‌ها به بچه‌ها

بدهند. یعنی به دانش‌آموزان بگویند بعد از فارغ‌التحصیلی از اراضی آن‌جا که همه هم خالصه دولتی بود، ده هکتار می‌توانید کشت و کار کنید. اگر توانستید ده سال اداره کنید، به نام خودتان باشد و وام هم به شما تعلق می‌گیرد. اما هیچ‌کس حاضر نبود در مورد این مسئله فکر کند. از طرف دیگر، فشار می‌آوردند که اراضی مراکز را اجاره دهید که از محل آن درآمد داشته باشید. من می‌رفتم و می‌گفتم مراکز آموزش ما شبانه‌روزی است و هزینه دارد. به من جواب می‌دادند که چرا سخت‌گیری می‌کنی، اضافه کار ما را شش ماه است نداده‌اند. یعنی به نظر من هر کس وقتی می‌بیند که یک نظری دارد و سر یک کاری آمده است و یک مسئولیتی را قبول کرده است و الان به آن صورت که می‌خواهد پیش‌نمی‌رود، به نظر من نباید بایستد و ابرام کند. باید برود تا یک فرد دیگری بیاید.

ما امیدوار بودیم که آموزش کشاورزی رونق بگیرد. به‌خصوص در آن زمان کارمند و کارشناس فنی نبود که در طول سال یک یا دو دوره نبیند. نظر من این بود شرکت کارمندان در دوره‌ها لازم است تا به روز شوند. اما افرادی بودند که به این مهم اعتقاد نداشتند. من مبارزه می‌کردم که کارشناسان از جاهای مختلف بیایند سر کلاس بنشینند، ولی از طرف دیگر به من فشار می‌آوردند که یک یا دو نفر یا ده نفر را بدون حضور در کلاس گواهی بدهیم. تحمل هم حدی دارد. در پاسخ می‌گفتم فلانی کارمند فنی اداره کشاورزی فساد است و کارش مبارزه با آفات است و باید کلاس‌های مبارزه با آفات را ببیند تا آمادگی کار پیدا کند. می‌گویند نه فلانی در جای دیگر اشتغال دارد و کلاس هم شرکت نمی‌کند، ولی گواهی‌اش را هم بدهید تا ترفیعش را بگیرد. دیدم دیگر خیلی سخت است. مدام درگیر این مشکلات بودیم. وقتی می‌بینیم مهم‌ترین فردی که کار را انجام می‌دهد، دارند از کار عزل می‌کنند، آدم چه کار می‌تواند بکند. من همان دوران اگر فاطمی‌زاده خزانه‌دار کل نبود و این‌قدر با وجدان نبود که بفهمد مشکل من چیست و ذی‌حساب جدید نمی‌گذاشت، من در عرض ۲۴ ساعت ۱۸۰۰ نفر انسان گرسنه را چه کار باید می‌کردم؟

لزوم راه اندازی مؤسسات تحقیقاتی تک محصولی

یک زمانی را به یاد دارم که وقتی در مورد تحقیقات تک محصولی صحبت می کردیم و وقتی می خواستیم تایید سازمان را بگیریم، همه می خندیدند و مخالفت می کردند که این حرف ها چیست؟ می گفتیم خرماي ما یک محصولی است که ما برای رقابت با کشورهای خارجی باید روی آن کار کنیم و بازار دنیا را نگاه داریم. خرما و زردآلو با هم فرق می کنند و شما نمی توانید تمام سیاست هایی که برای خرما هست برای زردآلو و سیاست های زردآلو را برای خرما به کار ببرید. باید برای این به عنوان یک تک محصولی تحقیقاتی انجام داد، چون از جهت اقلیمی با هم فرق می کنند. همه می خندیدند.

در حالی که من یادم می آید در یک جلسه ای که در وزارت کشاورزی بود و من از طرف سازمان تحقیقات کشاورزی و یا معاون تحقیقاتی وزارت کشاورزی در آن جلسه شرکت داشتم و آقای منصور روحانی، وزیر کشاورزی وقت (۱۳۵۵) رئیس جلسه بود، این فردی که این همه قدرتمند بود آن جا داشت از عصبانیت و غصه می لرزید که بازار بصره ما را برای فروش خرما عراقی ها دارند می گیرند. در حالی که خرماي کبکاب ما خواصی دارد و شهرت جهانی دارد، ولی ما نتوانستیم کاری انجام دهیم. علت آن هم این است که یک فردی در داخل آبادان منافع شخصی دارد و جلو توسعه خرماي ما را در بصره گرفته بود.

وقتی ما می گفتیم که مؤسسات تک محصولی می خواهیم برای بازاریابی و تحقیقات، چون این همه خریدار دارد، می گفتند معنی ندارد تحقیقات تک محصولی. ولی چند سال بعد دیدیم خودشان آمدند و تک محصولی را راه اندازی کردند ولی آن زمان که ما می گفتیم همه مخالفت می کردند.

ذکر نامی از وزرای کشاورزی ایران از دهه ۱۳۳۰

من این جا یک فهرستی دارم که نشان می‌دهد من با چند تا وزیر کار کردم و از هر کدام یک چیزی یاد گرفتم. اولین وزیری که من در سال ۱۳۳۵ با ایشان بودم آقای محمود ناصری بود. بعد از او تیمسار حسن اخوی بودند که رئیس سازمان جنگل‌ها بود و بعد وزیر کشاورزی شد. بعد ارسنجان‌ی آمد و بعد از ارسنجان‌ی تیمسار اسماعیل ریاحی دهکردی بعد وحیدی سپس منصور روحانی بعد از آن دکتر احمدعلی احمدی و امیر پرویز آمدند. بعد از انقلاب دکتر ایزدی آمد، عباس شیبانی آمد.

بعد یک مدتی ما وزیر نداشتیم و در این مدت سید حسن طباطبایی قائم مقام وزیر بود تا وقتی وزیر در مجلس انتخاب شود. قرار بود وزارت آقای دکتر کلانتری در مجلس مورد بررسی قرار بگیرد و تا رای اعتماد او در مجلس آقای سید حسن طباطبایی شده بودند وزیر. در این حین مسافرتی هم پیش آمده بود که ما باید می‌رفتیم شهر رم. سید حسن طباطبایی به عنوان وزیر بود و عیسی کلانتری هم در آن زمان به عنوان معاون بود ولی در مجلس وزارت ایشان داشت بررسی می‌شد و من هم به عنوان کارشناس رفته بودم. در یک جایی باید تصمیم‌گیری می‌شد. کلانتری می‌دانست که وزیر است دیگر. آقای طباطبایی هم جور دیگری اظهار نظر می‌کرد و کلانتری به کنایه می‌گفت من فردا می‌شوم وزیر و این دارد نظردهی می‌کند!!! خلاصه چنین بحث‌هایی در موارد مختلف داشتیم. بعد آقای محمد سلامتی را داشتیم، دکتر عباسعلی زالی، دکتر عیسی کلانتری، مهندس حجتی، مهندس اسکندری، دکتر خلیلیان، دور دوم مهندس حجتی و الان هم که آقای دکتر خاوازی هستند.

البته صحبتی با آقای خاوازی نداشتیم و با آقای خلیلیان و مهندس اسکندری هم همین‌طور. ولی با بقیه کار کردم و از هر کدام چیزی به یاد دارم و می‌دانم که آن چیزی که از آن‌ها به یاد دارم به درد این مملکت می‌خورد. الان باید در خیلی

از جاها از این‌ها استفاده کرد. به هر حال وزیر این کشور بوده و از سرمایه کشور به این جا رسیده است و باید ببینیم که این‌ها چه تجربیاتی داشتند.

◀ آقای دکتر می‌شود خواهش کنم از همان وزیر اول شروع کنید و از هر کدام یک جمله‌ای برای ما بگویید. من می‌خواستم پرسیم کدام‌شان ویژه‌تر بود. هر چند که نظر جنابعالی درست است که هر کدام یک ویژگی خاص خودشان را داشتند. بنابراین، همین سیر تاریخی را مروری فرمایید.

ناصری پیرمردی بود که کلاس‌های ترویجی ما را افتتاح می‌کرد در ساختمان نبش لاله‌زارنو و خیلی پدرا نه به ما می‌گفت که کشاورزی مملکت را باید درست کنید. شاید خیلی هم تجربیاتی در این زمینه نداشت. این که چرا وزیر شده بود و در کابینه کدام نخست وزیر بود، نمی‌دانم. تیمسار اخوی^۱ به علت تجربیاتی که در سازمان جنگل‌ها و مراتع داشت، خیلی جدی بود و با رویه ارتشی خودش پیش می‌رفت. من خیلی تماسی با ایشان نداشتم، ولی از جدیت او در کار خبر داشتم. ارسنجانی^۲ خدا رحمتش کند به نظر من ناجی کشاورزی و ناجی نظام زمین‌داری ایران است. کسی است که نزدیک به ۸۰ - ۷۰ هزار روستا را از تملک مالکین بزرگ که حکمران‌های بزرگ منطقه بودند، بیرون آورد و واقعاً دهقانان را آزاد کرد. وی عامل اصلاحات ارضی بود و کسی بود که اصلاحات ارضی را به وجود آورد. خودش حقوق‌دان بود و در عین حال شغل اولیه‌اش هم شرکت‌های تعاونی روستائی در بانک کشاورزی بود. کارمند بانک بود و بعداً هم گرایش سیاسی و توده‌ای پیدا کرده بود و شده بود سخنگوی قوام‌السلطنه، نخست وزیر. ولی فردی بود که فکر می‌کنم تاریخ ایران نمونه ایشان را هرگز نخواهد داشت. تا الان من

۱- سرلشگر حسن اخوی در تهیه، تنظیم و تصویب قانون اصلاحات ارضی با ناکامی مواجه شد. در سال ۱۳۳۸ جمشید آموزگار جانشین و عهده‌دار وزارت کشاورزی شد.

۲- حسن ارسنجانی عامل اصلی برنامه اصلاحات ارضی در ایران در دولت امینی بود که بعدها در کابینه اسداله علم از وزرات کشاورزی برکنار شد.

حداقل ندیدم کسی مثل او با جرأت و نترس و مردم دوست باشد و در هر صورت جلو قدرتمندان می‌ایستاد و مبارزه می‌کرد. جمله مشهور و مهم و تاریخی دکتر حسن ارسنجانی این بود که: "ما زمین‌ها را تقسیم کردیم و از موجودی به نام رعیت انسانی آزاد ساختیم".

تیمسار اسماعیل ریاحی دهکردی رئیس ستاد ارتش بود و وقتی ارسنجانی را برداشتند به علت وضعیتی که ممکن بود در کشور به وجود بیاید یک فرد نظامی را آوردند و او را وزیر کشاورزی کردند تا بتواند جای ارسنجانی را بگیرد. تیمسار ریاحی هم برای این که خودش ذاتاً خیلی انسان زورگویی نبود و در ستاد ارتش سپهبد بود، رئیس دفتر خودش در ستاد ارتش به نام سرگرد عبدالعظیم ولیان را آورد و اول مدیرکل بازرسی وزارت کشاورزی کرد و بعد هم معاون اصلاحات ارضی شد. بعد هم خود ولیان در اواخر دهه ۱۳۴۰ و مدتی هم در دهه ۱۳۵۰ وزیر بود. با این که ارتشی بود، ولیان انسانی بود که ملایمت داشت و اهل ملایمت بود. بعد مهندس ایرج وحیدی وزیر شد. ایشان هم جزو کارکنان سازمان آب و برق خوزستان بود که مدتی وزیر کشاورزی شد. این که بین نفرات اخیر چه کسانی وزیر بودند، من اینک به یاد ندارم.

منصور روحانی وزیر بود که خیلی مسلط بود. با وجود این که تحصیلاتش کشاورزی نبود و عمران بود و سابقه کاری اش آب و برق خوزستان بود، ولی خیلی تسلط پیدا کرده بود و چندین سال وزارت کرد و معاونین خیلی برجسته‌ای هم جمع کرده بود. او کسی بود که بعد از اصلاحات ارضی توانست شرکت‌های سهامی زراعی و شرکت‌های تعاونی تولید را جمع و جور کند و از همه مهم‌تر کشت و صنعت‌ها را توانست مدیریت کند. قرار بود که اراضی زیر سد دز آبیاری شود. حالا سد را درست کرده بودند و آب هم در کانال‌ها جریان داشت، ولی هیچ کشت و زرعی نمی‌شد. او بود که شرکت‌های کشت و صنعت را راه‌اندازی

کرد و برای این کار بخشی را به ایرانیان واگذار کرد و بخش‌هایی را هم با مشارکت آمریکایی‌ها انجام داد. یکی از افراد مؤثر در این زمینه آقای هاشم نراقی بود که تبعیت ایرانی-آمریکایی داشت و کشت و صنعت بزرگی را به نام ایران-کالیفرنیا در دزفول درست کرد و نیشکر هفت تپه هم از همان مقطع تشکیل شده و باقی مانده است.

بعد دکتر احمدعلی احمدی آمد که یک دنیا صفا و صمیمیت و خلوص داشت. ایشان استاد باغبانی در دانشگاه آمریکایی بیروت بود و از طریق شرکت هاوایی اگرانومیک آمد و بنیان کشت و صنعت مغان را گذاشت و مدتی آن‌جا کار کرد و بعد به عنوان کارشناس اصلاح بذر استخدام مؤسسه اصلاح بذر در کرج شد و بعد هم وزیر کشاورزی شد. بسیار مرد خوبی بود و برخورد کرد به حوادث سال ۱۳۵۷ و دیگر نتوانست ادامه دهد. زمانی که دولت جمشید آموزگار رفت، ایشان هم از دولت رفت.

قبل از این که انقلاب شود، مهندس امیرحسین امیرپرویز سال‌های سال معاون اجرایی وزارتخانه بود. یک تیپ خاصی از هوشمندی و زرنگی بود. متأسفانه افرادی که خیلی هوشمند هستند اگر در مسیر درست پیش نروند، وجودشان مایه ضرر می‌شود. ایشان این گونه بود. خیلی اطلاعات داشت و مسلط بود، ولی در عین حال، به همه چیز مشکوک بود. من یادم است یک زمانی مشکلی برای من در سازمان ترویج درست شده بود و او معاون وزیر ما بود که من باید می‌رفتم و به او شکایت می‌کردم. رفتم و در اتاق رئیس دفترش نشسته بودم و تا نوبتم نشود. داشتم یادداشت می‌کردم. آقای صفاری رئیس دفترش به من گفت چه کار می‌کنی؟ گفتم دارم نکاتی را که باید به آقای مهندس امیرپرویز بگویم را یادداشت می‌کنم. به من خندید و گفت فکر می‌کنی او می‌گذارد تو حرف بزنی. او حرف خودش را خواهد زد. من استاد دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز بودم

و به هر دلیلی برگشته بودم به سازمان ترویج و به من پست کارشناسی در تهران داده بودند. یک روز متوجه شدم پست من را کارشناس سمعی و بصری در ایلام تعیین کرده‌اند و گفتند برو ایلام. حالا من رفته بودم تا شکایت به او کنم که مگر من چه گناهی کرده‌ام. من در دانشگاه شیراز استاد بودم و رئیس مرکز تحقیقات کوشک بودم. شما از من خواستید تا به سازمان ترویج برگردم و من هم برگشته‌ام. یک‌بار به این حکم را به من داده‌اند و نمی‌دانم چه کار کنم. امیرپرویز چیزهایی گفت که دیدم حرف صفاری درست بود و خداحافظی کردم و آمدم بیرون. در ذات او یک ذره حسن نیت که فرد را بخواهد وادار به خدمت کند، وجود نداشت. یک زمانی شما سخت‌گیری می‌کنید برای این که دلت برای مملکت می‌سوزد. ولی یک زمانی است که او می‌خواهد زجر دهد.

وزرات دکتر علی محمد ایزدی

بعد از او دیگر انقلاب شد و دکتر ایزدی بر سر کار آمد. مردی که هرچه می‌گوید^۱ بر مبنای تجربه‌ای است که شخص خودش دارد. استاد اقتصاد کشاورزی است و خودش هم از خرده‌مالکین اطراف شیراز بود و زراعت داشت. یکی از مشخصه‌های دکتر علی محمد ایزدی که در آن زمان افرادی به او ایراد می‌گرفتند، ولی به نظر من حُسن او بود، او قبل از این که محصول را برداشت کنند، زکات آن را کنار می‌گذاشت. این برای خیلی از افراد عجیب و غریب بود. او مالکی بود که زمین خودش را خودش با کمک کشاورزان به صورت نصفه‌کاری کشت می‌کرد. دکتر علی محمد ایزدی اولین وزیر کشاورزی بعد از انقلاب بود. در سال‌های قبل از انقلاب، مرکز تحقیقات کشاورزی کوشک در استان فارس که متعلق به دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز بود را من راه‌اندازی کردم و برای

۱- دکتر ایزدی در ۲۴ آذر ماه ۱۴۰۰ دارفانی را وداع گفت.

این منظور رفتیم و زمین آن را انتخاب کردیم. ایشان بعد از من شد رئیس آن مرکز تحقیقات و بعد هم شد وزیر کشاورزی. آمده بود ایران و زراعت خود را راه انداخته بود و دانشکده کشاورزی هم استخدامش کرده بود. فارغ التحصیل دبیرستان کشاورزی در شیراز بود. انسان بسیار مجربی بود.

منتها در آن سمیناری که ما داشتیم، با وجود این که خودش اولین وزیر کشاورزی بود و به هر حال دست اندرکار هم بود، ولی با خیلی از تصمیماتی که برای اراضی گرفته می شد موافق نبود. در آن سمینار دکتر یوسف قریب و دکتر عباسعلی زالی از جمله کسانی بودند که به برنامه های او حمله می کردند و حرف هایی می زدند و او در مقابل دفاع می کرد از این که نباید به زور ملک مردم را گرفت. این سمینار را ما در سال ۱۳۵۸ در سالن هفت تیر وزارتخانه در تهران داشتیم. به هر حال، خیلی با بقیه برای "به هم زدن" اوضاع کشاورزی همراهی نمی کرد.

وزارت دکتر عباس شیبانی

وزیر بعدی عباس شیبانی بود که همیشه دستگیره در اتاقش را نگاه می کرد که اگر می چرخید، سریع می رفت دم در و با سلام و صلوات از کسی که وارد اتاق می شد، استقبال می کرد و خودش دیگر پشت میزش نمی نشست و پایین دست آن فرد می نشست تا حرف آن فرد که هر کسی می توانست باشد را بشنود. چه مستخدم باشد چه کارشناس عالی رتبه و چه وزیر باشد. بسیار مردم دار بود.

◀ **ظاهراً خانم ایشان در آن دوره خیلی اقتدار داشت؟**

ایشان خیلی مداخله می کرد. به هر حال، من می خواهم بگویم خدا کند هیچ گاه پیش نیاید که خانم یک وزیر بخواهد این قدر در کار او مداخله کند. بنده خدا، دکتر شیبانی هیچ گاه پشت میز نمی رفت و خانم مفیدی کنارش

می‌نشست. البته ایشان خانم محترم و از طایفه معروفی هست، ولی چهار پنج نفر از این بچه‌هایی که از دانشکده کشاورزی کرج آمده بودند، همه تحت حمایت او بودند و هر چیزی که آن‌ها می‌گفتند، می‌گفت درست است. من به خود آقای شیبانی دو کلمه می‌گفتم، قانع می‌شد و قبول می‌کرد، ولی کی می‌توانست خانم مفیدی را قانع کند؟ در جلسه حضور پیدا می‌کرد و اتاق هم در اختیارش بود و کارمند وزارت کشاورزی هم نبود و همیشه یکی دو نفر همراه داشت چه فامیل چه غریبه. دانشجویها هم که همراه او بودند. در عین حال یک معاون هم داشت به نام آقای استاد اصفهانی که او هم کارهای اراضی را انجام می‌داد. ما با او هم مشکلاتی داشتیم.

سازمان ترویج باید در آن زمان بذر اصلاح شده تمام کشاورزان کشور را که با سازمان ترویج در راستای طرح‌های افزایش تولید قرارداد داشتند، تهیه می‌کرد و بذر را تا آبان و آذر به دست کشاورزان می‌رساند. تمام سعی من این بود که این بذرها وسط راه عوض نشود. این مسئله احتیاج به حمایت وزیر داشت. از همه مهم‌تر بدگویانی بودند که شبانه‌روز بد و بیراه می‌گفتند که کامیون بذر رفت و سم‌ها را بردند. برای این که در طرح‌های افزایش تولید ما به کشاورزان طرف قراردادمان سم و بذر و بذرپاش و پول نقد می‌دادیم و با آنان قرارداد می‌بستیم که سر موقع تحویل به شرکت تعاونی و بانک کشاورزی دهند.

یکی از عادات آقای شیبانی این بود که برای مثال من می‌رفتم پیش ایشان و هنوز مشکل خودم را مطرح نکرده بودم، می‌گفت پول داری دو میلیون تومان از سازمان ترویج به دامپروری لرستان بدهی؟ الان کارشان مانده و می‌خواهند علوفه و گوسفند بخرند و پول ندارند. یا یک دفعه دیگر به مهندس فریدون صانعی، رئیس سازمان ترویج فعالیت‌های غیر کشاورزی گفته بود که مهندسی از لاهیجان آمده و می‌خواهند چاه عمیق بزنند، پول ندارند، ۵۰۰ هزار تومان از

اعتبار آنجا بدهید. یعنی همه کارهایی که انجام می‌داد نقل و انتقال و پولی بود و خیلی به تخصص احتیاج نداشت که تصمیم‌گیری‌های بزرگ بخواهند انجام دهند. این روش کارش بود. به هر حال، ایشان انسان بسیار شریفی هستند و من الان هم از دور و نزدیک می‌شنوم که حال مساعدی ندارند و خیلی دلم می‌خواست که پیغامی به ایشان بدهیم و برایش مراسمی بگیریم و از وی تقدیر و تجلیل به عمل آوریم، ولی جوابی نشنیدیم.

وزارت محمد سلامتی

آقای محمد سلامتی وزیر کشاورزی بعد از آقای دکتر شیبانی بود. نام با مسمایی دارد و انسان بسیار سالمی است. شخصی درست‌کار و امین و بی‌نظیر و عاشق پیشرفت کشور است. دنبال حواشی نبود و از سیاست خود را کنار کشیده است.

◀ یکی از وقایع قابل ذکر دوره آقای سلامتی به ظاهر این بود که ایشان هیچ وقت در ساختمان شیشه‌ای مستقر نشد. علت این چه بود؟

بله ایشان اهل هیچ‌گونه استفاده از لوازم و امکانات لاکچری و تجملی نبود. ساختمان شیشه‌ای خیلی مجهز و مدرن بود و ایشان آن‌جا ننشست. روبه‌روی وزارتخانه یک ساختمان سه‌چهار طبقه بود که متعلق به شیلات بود که یک طبقه آن را به ما داده بودند. دفتر تشکیلات وزارتخانه آن‌جا بود و طبقه دیگر آن آقای سلامتی نشسته بود. اتاق ایشان از لحاظ تجهیزات اداری خیلی عادی بود. من خیلی مسافرت خارج با ایشان رفتم و در هر جایی که ما می‌رفتیم از انواع و اقسام خوراک‌هایی که سر میز می‌گذاشتند، نمی‌خورد و خوراک ایشان اغلب نان و پنیر بود. در یکی از سفرها که قرار بود به مکزیک برویم هواپیما در آمریکا توقف کرد. ولی ما حق نداشتیم پیاده شویم. اگر پیاده می‌شدیم، ما را می‌گرفتند. گفتند شما

همین جا بنشینید و ما هم یک دوستی داشتیم که می‌ترسیدیم او برود بیرون و تمام حواس ما به او بود. رفتیم به مکزیک. وقتی کارمان تمام شد، یک روز فرصت گردش داشتیم. به آقای سلامتی التماس می‌کردیم که دو تا بچه داری و برای آن‌ها چیزی بخرید. ولی نخرید. آخر سر ما خودمان رفتیم و برای بچه‌های آقای سلامتی بلوز خریدیم و بعد که به ایران آمدیم، مانده بودیم چه جوری این سوغاتی‌ها را به او بدهیم. به راننده گفتیم که ما را یک سر ببر به مؤسسه خاک‌شناسی. وقتی آن‌جا رسیدیم، به ایشان گفتیم چمدان‌هایمان جابه‌جا شده و اجازه بدهید ما وسایل را چک کنیم. سر او را گرم کردیم و بلوزهایی که برای بچه‌هایش خریده بودیم در چمدان ایشان گذاشتیم و فرستادیم. هیچ‌گاه برای هیچ چیزی توقع نداشت، نه خوراکی، نه لباس و نه تشریفات. لیسانس اقتصاد از دانشگاه شهید بهشتی داشت و هیچ‌گاه حرف بی‌ربط نمی‌زد و همه چیز را گوش می‌داد و یاد می‌گرفت.

در مکزیک به بانک ژن مؤسسه سیمیت رفتیم که بانک ژن بین‌المللی است و نمونه تمام گندم‌های بومی دنیا را آن‌جا جمع کرده‌اند. آن‌جا ایشان به من گفت که شهبازی به آقای بورلاگ که برنده جایزه نوبل بود، بگو که کارشناس به ایران بفرستند تا برای ما هم بانک ژن درست کنند. وقتی به بورلاگ گفتم، بورلاگ گفت دکتر وهابیان را که دارید آن‌جا. او کسی بود که زیر دست بورلاگ تربیت شده بود.

◀ آقای دکتر در آن مقطع بدنه وزارتخانه با این‌که یک پزشک یا یک لیسانس اقتصاد وزیر کشاورزی باشد، مشکل نداشت؟

مسائلی که ما در آن زمان داشتیم هیچ ربطی به تخصص‌ها نداشت. وزیری ما داشتیم که دکترای کشاورزی داشت و از روز اولی که آمد، مدام به دنبال پاک‌سازی بود. مسائلی که داشتیم مسائل مربوط به سیاست‌های کلی بود و این که پاک‌سازی کنند و عوامل ناجور را کنار بگذارند و بودجه بگیرند.

من یادم می‌آید که یک فردی بود که آقای مهندس محمدحسین شریعتمدار، معاون سابق زراعت وزارت جهاد کشاورزی ایشان را به نام آقای فتح‌الله قهرمانی مروج کشاورزی شیراز می‌شناسد. او صاحب‌خانه شریعتمدار بود. یعنی وقتی شریعتمدار دانش‌آموز بود مستاجر آقای فتح‌الله قهرمانی بود. ایشان همکار من در کازرون بود و من او را می‌شناسم و می‌دانم که چقدر این مرد شریف است و چقدر زحمت‌کش برای ترویج کشاورزی بوده است. تا آن زمان می‌دانستم که در قید حیات است و می‌خواستم از طریق آقای خاوازی کاری کنم که از کسانی مثل او تقدیری بشود و آقای خاوازی هم به من قول داد.

◀ پس شاید مستاجر بودن آقای شریعتمدار در منزل آقای قهرمانی در نگاه ایشان به ترویج بی‌تأثیر نبوده است.

به هر حال اگر قهرمانی را دیده باشد، بله. از نظر من قهرمانی خیلی روی او اثر گذاشته است. به خاطر این که آن قدر این مرد خلوص داشت و آن قدر خوب کار می‌کرد که من شیفته‌اش شده بودم. ضمن این که من همکار او بودم. من چند نامه در همان زمان که آقای خاوازی مسئول ترویج بود، به ایشان نوشتم و هیچ جوابی هم نرسید. در حالی که انتظار داشتم که ایشان حداقل جواب می‌داد. خصیصه ترویجی بودن یعنی تعامل با مردم. فرد ترویجی نباید سوالی را بدون پاسخ بگذارد.

تحقیق، ترویج و آموزش، وظایف اصلی وزارت جهاد کشاورزی

من تعجب می‌کنم گویا با قانونی که به‌تازگی در مورد بازار مصوب کرده‌اند، قصد نابودی وزارت جهاد کشاورزی را دارند. وزارت جهاد کشاورزی یعنی تحقیق و آموزش و ترویج ولاغیر. ما اگر قدرت تولیدمان بالا برود و ضرر و زیان‌های

بهره‌برداری از زمین و آب را بتوانیم کم کنیم و بیشترین و با کیفیت‌ترین محصول را برداشت کنیم، این هم مثل بقیه کالاها راه خود را پیدا می‌کند. مگر برای هر کالایی وزارتخانه‌ای وجود دارد؟ وقتی اولویت بازار و توزیع مرغ و تخم مرغ و گوشت و ... آمد، دیگر چه کسی به فکر ترویج خواهد بود؟ اصل کار ما ترویج کشاورزی است یعنی آموزش داریم، به خاطر این که ترویج داشته باشیم. برای این که روز به روز میزان تولید و کیفیت تولید بالا برود و هزینه‌ها کم شود و تولیدکننده بتواند در شرایط بهتری تولید کند. وقتی این مهم از بین برود ما چه کار می‌توانیم بکنیم؟ سرگرم می‌شویم با کارهای دیگر مثل توزیع و خرده فروشی مرغ و گوشت و تخم‌مرغ که آن‌ها ربطی به اصل کار ما ندارد.

لزوم حفظ جهاد سازندگی به صورت نهاد

هر کس جهاد سازندگی را از بین برد به این مملکت خدمت نکرد. یادم می‌آید دومین کنفرانس و یا کنگره توسعه کشاورزی را در دانشگاه تهران داشتیم و آقای رفسنجانی برای نطق افتتاحیه آمده بودند. ایشان در صحبت‌هایشان به جهاد سازندگی اشاره کرد و گفت که "جهاد سازندگی" را هم شهیدش کردند. من وقتی فهمیدم که هاشمی رفسنجانی هم نمی‌خواسته جهاد از بین برود، بیشتر دلم سوخت. برای این که نهادی بود که در آن آدم‌هایی خدمت می‌کردند که هیچ‌گونه تکلف نداشتند و کار هم پیش می‌رفت و خیلی هم خوب بود. من نمی‌دانم این را چه کسی از بین برد و تبدیل به وزارتخانه کرد.

به هر حال، وزارت کشاورزی را خراب کردند و ارکان اصلی‌اش را گرفتند و دادند به جهاد سازندگی و جهاد سازندگی هم با تجربه‌ای که از گذشته داشت و مردم دورش بودند، می‌خواست که پیش برود، ولی نشد. بعداً هم در سال ۱۳۷۹ این‌ها را با هم ادغام کردند و تمام وظایف جهاد سازندگی را برای وزارت جهاد کشاورزی نوشتند. حالا می‌بینید که در عمل تحقق هیچ کدام از آن وظایف

جهاد سازندگی امکان‌پذیر نیست و الان بنیاد برکت این کارها را به عهده دارد. در حالی که از نظر قانونی مسئول نیست!! یعنی همه آن چه مربوط به توسعه روستایی است، روی دست مانده است.

◀ دیدگاه جناب عالی این است که جهاد سازندگی اصلاً نباید وزارتخانه می‌شد و باید به صورت نهاد باقی می‌ماند؟

بله باید به صورت نهاد باقی می‌ماند. خدمت داشت می‌کرد و خدمات آن را همین الان هم ما داریم استفاده می‌کنیم. خدمات آن دارد نابود می‌شود و هیچ‌کس نیست که بخواهد ترمیم کند. برای ترمیم آن جنگ و دعوا است بین واحدهای مختلف. احیاء هم اگر بخواهند بکنند، دیگر نمی‌توانند.

من در سال ۱۳۵۸ که چند ماهی از تاسیس جهاد سازندگی می‌گذشت، رفتم مشکین‌شهر برای بازدید. در بیابان داشتم با مروج قدم می‌زدم که سیب‌زمینی کار را پیدا کنم و با او صحبت کنم، دیدم سه تا جوان آمدند. من فکر کردم این‌ها چوپان هستند ولی دیدم دانش‌آموز هستند و گفتند ما جهادی هستیم و شنیده‌ایم شما مسئول کشاورزی هستید. ما هم آمده‌ایم بگوییم راجع به شخم و بذر و نگهداری سیب‌زمینی و بازار و غیره مشکلات داریم. انصافاً حرف‌هایی می‌زدند که من متعجب مانده بودم که این افرادی که من فکر می‌کردم چوپان هستند، آمده‌اند و دارند راجع به بازاریابی بین‌المللی سیب‌زمینی صحبت می‌کنند. این‌ها کجا درس خوانده‌اند؟ مشخص شد که این افراد دبیرستانی همان منطقه هستند و پایشان را هم از آن‌جا بیرون نگذاشته‌اند، ولی اطلاعات دارند و می‌فهمند که این محصول سیب‌زمینی‌شان باید چه بشود. یک چنین افرادی می‌آمدند و هیچی هم نمی‌خواستند. حتی زمانی که ما می‌خواستیم برگردیم به

تهران و ماشین جا داشت و من گفتم سوار شوید، حاضر نبودند بیایند و پیاده به شهر برگشتند. این‌ها ارزش دارد. این حرکات داوطلبانه مردم ارزش دارد و باید از این ارزش‌ها استفاده کنیم. الان وضع عوض شده است.

در هر صورت، این‌ها یک مسائلی است که دستگاه‌های رسمی نمی‌توانند تشخیص دهند. ما یک نهادهای مردمی می‌خواهیم که مردم مشارکت مستقلانه داشته باشند و خودشان تصمیم‌گیر باشند و ما امکانات فراهم کنیم و مشاوره بدهیم. چرا که خاطرات تلخی از این عدم مشارکت داریم. قبل از انقلاب سابقه ساختن ۲۵۰۰ مدرسه را داریم که با پول ساخته شد، ولی چون مردم در آن مشارکت نداشتند، خیلی از آن‌ها تبدیل به اصطبل و انبار کاه و یا خرابه شد و استفاده نشد. باید کاری کنیم که از آن‌چه که ساخته می‌شود، درست استفاده شود و برای این‌که درست استفاده شود هم مردم باید مشارکت جدی داشته باشند و بخواهند و خودشان هم آستین بالا بزنند و گرنه با پول و با زور که ۲۴ ساعته یک ساختمان را بالا می‌برند که مدرسه بشود، کار درست نمی‌شود.

متخصصان موضوعی ترویج کشاورزی و لزوم ارتباط چهره به چهره با کشاورزان

آن زمانی که ۳۰ نفر از مامازن و ۳۰ نفر هم از دانشسراهای دیگر به عنوان مروج کشاورزی گرفتند، در همان زمان تعدادی هم مهندس از کرج آوردند که به عنوان متخصص در ترویج استخدام شوند. دو نفر از مهندسين و در دانشسرای مامازن کارآموزی می‌کردند، مهندس نعمت‌الهی و مهندس هرمزدیاری که به عنوان متخصص ترویج زراعت و متخصص ترویج باغبانی بودند. ما در استان‌ها کارشناس زراعت و باغبانی و دفع آفات و سایر تخصص‌ها را داشتیم که ترویج کار

می‌کردند. با ترویجی که آن زمان داشتیم خیلی در عرصه بودیم و خیلی با مردم روستائی در تماس بودیم.

من نمی‌دانم الان در دفتر و از پشت رایانه چگونه می‌شود کار کرد؟ درست است که اطلاعات مبادله می‌شود ولی مبادله اطلاعات مشکل اصلی نیست. مشکل ما نبود تأثیری است که از تماس چشم به چشم با بهره‌بردار می‌توان انتظار داشت و متأسفانه الان ارتباطات رُخ به رُخ خیلی کم شده است. الان مشکل بهره‌بردار کمبود اطلاعات فنی نیست. اطلاعات فنی را از زمین و زمان می‌توان به راحتی به دست آورد. در گوگل به راحتی هر چه می‌خواهد راجع به هر محصولی به دست می‌آید. ولی این که چه مشکلاتی در جریان تولید و پس از تولید دارد و چه طور می‌تواند این مشکلات را حل کند، احتیاج به تعامل دارد. از این طریق ما باید به مردم نزدیک شویم و با آن‌ها در تماس باشیم. به هر حال، یک مقدار تشریفات را کنار بگذاریم و به اصل موضوع بپردازیم. ترویجی واقعی خیلی علاقه‌ای ندارد که خودش را محدود به رایانه کند.

اختلاط خدمات اداری با آموزش‌های ترویجی

ما یک مشکل بزرگ داریم، به این صورت که تمام کارهای وزارت جهاد کشاورزی از طریق مروجین پهنه که در سطح مراکز جهاد کشاورزی کار می‌کنند، پیش می‌رود. به عنوان مثال، اگر اطلاعاتی می‌خواهیم جمع‌آوری کنیم، این‌ها باید انجام دهند به همین دلیل، نیروهای ترویجی ما با این مشکل مواجه هستند.

این بحث‌های پهنه و این‌ها حرف‌های چند سال اخیر است. در گذشته این حرف‌ها نبود. ما مرکز خدمات داشتیم و هیچ کدام از مشکلات به این ترتیب وجود نداشت.

متأسفانه الان در سطح مراکز جهاد کشاورزی، خدمات اداری بر فعالیت‌های ترویجی غلبه کرده است.

در گذشته این کار با مردم بود که خدمات اداری را به ترویج تحمیل می‌کرد. یعنی وقتی ما جایی می‌رفتیم و یک کشاورز مشکلی داشت که به وزارت کشاورزی ربط داشت ما خودمان را ملزم می‌دیدیم که کمک کنیم تا کار خود را انجام دهد. بنابراین، به اداره دام‌پزشکی می‌گفتم که در این روستا به طور مثال گوسفندها به علت کرم کپلک دارند می‌میرند و احتیاج به "داروی ضد انگل" است. نسخه‌اش را بنویس تا به آن‌ها بدهیم و اگر در سطح شهرستان نیست بنویسد به مؤسسه رازی تا برای‌شان بفرستند. در این حد راهنمایی می‌کردیم. مشکل وزارت کشاورزی بود و مروج هم کسی بود که می‌توانست راهش را پیدا کند و حل هم می‌شد. واحدهای دیگر، هیچ کدام عاملی در عرصه نداشتند.

◀ برای مثال در مورد حواله نویسی‌ها، استعلام‌ها به چه صورت بود؟ الان حواله نفت و گازوئیل و کود و سم و بذر و غیره را مروجین انجام می‌دهند.

تمام این‌ها کارهای اداری است و نهادهای دارد در وزارت جهاد کشاورزی. بانی مراکز خدمات در سال ۱۳۵۸ و در دوره وزارت دکتر ایزدی بنده بودم. اسم آن هم از روز اول مرکز خدمات کشاورزی، روستایی و عشایری بود و به تدریج تغییر نام داد به مرکز خدمات ترویجی. اصل کار حواله نویسی نبود. بعداً سعی کردند که کارها را از سر خودشان باز کنند و موکول کردند به جاهای مختلف و پی‌گیری آن‌ها به مرکز و مدیریت هماهنگی ترویج تحمیل شد.

◀ یعنی مدیریت شهرستان یک نقش ستادی گرفته و مراکز را تبدیل کرده است به عوامل اجرایی خودش. یعنی آن رسالت و ماموریتی که مراکز برای آن شکل گرفته بودند، ترویج بود. واحد اجرایی عملیاتی وزارت در آن زمان مدیریت شهرستان‌ها بودند. بله، ما سه تا واحد داشتیم. واحدهای "هدایت"، "حمایت" و "اجرا". هدایت آن با ترویج بود، حمایت آن با منابع اعتباری بود، اجرایش هم با دستگاه‌های اجرایی

کشاورزی بود که در درون وزارتخانه وجود داشت. مرکز خدمات برای هدایت بود. حمایت هم بر عهده شرکت‌های تعاونی روستایی و بانک کشاورزی و بعضی از صندوق‌های قرض الحسنه مثل صندوق‌های اعتباری خرد زنان روستایی بود و اجرایش هم بر عهده مدیریت بود. مثل این که حواله بدهند و آمار بگیرند و کارت صادر کنند و جواز بدهند. این‌ها کارهایی است که مربوط به خود مدیریت است.

چگونگی انتصاب رئیس مرکز خدمات کشاورزی، روستایی و عشایری

◀ انتصاب رئیس مرکز خدمات چطور بود؟ چون الان در اختیار رئیس سازمان جهاد کشاورزی است. یعنی مدیریت ترویج نقشی در نصب رؤسای مراکز جهاد کشاورزی ندارد. آیا در گذشته ترویج در این موضوع نقش داشت؟

وقتی می‌گوییم سازمان ترویج کشاورزی یا سازمان آموزش کشاورزی و یا سازمان تحقیقات کشاورزی، یعنی یک مدیریت ستادی و عوامل در مناطق تحت نظر آن ستاد مرکزی بوده و با نظارت دستگاه‌های اجرایی محل انجام وظیفه می‌کنند. هیچ وقت رئیس ترویج استان را مدیر کل استان و یا رئیس سازمان استان تعیین نمی‌کرد. ما به عنوان سازمان ترویج مدیر ترویج استان و یا به عنوان رئیس سازمان تحقیقات، رئیس مرکز تحقیقات و یا رئیس ایستگاه تحقیقاتی را تعیین می‌کردیم. وقتی می‌گوییم سازمان تحقیقات برای خودش قانون و اختیارات و مسئولیت دارد و باید جوابگو باشد، همان هم باید تعیین کند.

◀ در سطح استان به پایین چطور بود؟ یعنی مدیر ترویج استان را سازمان از تهران تعیین می‌کرد؟ مراکز چطور بود؟ می‌خواهم بدانم چه کسی آن‌ها را تعیین می‌کرد؟ بستگی داشت به این که چه کسی ایجاد کرده باشد. اگر جزو وظایف سازمان تحقیقات و آموزش و ترویج بود، مسلماً مسئول آن در استان باید در تهران منصوب

شود و آن کسی که در استان است، شهرستان‌ها را باید تعیین کند. یعنی سلسله مراتب سازمان به ستاد قانونی آن بستگی دارد.

طرح دهات نمونه

یکی دیگر از طرح‌های توسعه روستایی طرح دهات نمونه بود که من خودم مدتی مجری آن بودم. در این طرح تمام امکانات آموزشی و روش‌ها را در جایی جمع می‌کردیم و افرادی را وادار می‌کردیم که همکاری کنند و از جای دیگر کشاورزان داوطلب را می‌آوردیم که این دهات نمونه را ببینند. بعضی وقت‌ها روستایی‌ها به ما می‌گفتند ما را نمی‌برید به دهات نمونه؟ حالا دهات نمونه در سنندج بود و او ساکن همدان بود.

لزوم آموزش جوانان دختر و پسر روستایی

◀ فرض کنید دست ما باز است و الان تشکیلات ترویج را بخواهیم ببندیم. آیا باز باید بیاییم اداره کل خانه‌داری را راه بیاندازیم یا خیر؟ دیدگاه شما چیست در این مورد؟ ما از دیدگاه کشوری صحبت می‌کنیم. ما الان با مشکل تخلیه روستاها مواجه هستیم. زن‌ها در روستاها بی‌پناه می‌شوند و جوانان یکی پس از دیگری می‌روند و دخترها در روستا به هر حال آگاهی پیدا کرده‌اند و نمی‌توانند به راحتی پسرها بروند و در روستا مانده‌اند و مشکلات دارند، تولید هم می‌کنند. حداقل در روستایی که من رفت و آمد می‌کنم، باور کنید دختر خانم روستایی مثل دختر در خیابان کریم‌خان زند تهران لباس می‌پوشد. رفتار او مثل دختر شهری است البته مشکلی ندارد اما روحیه کار تولیدی را از دست می‌دهد دیگر حاضر نیست همراه مادرش برود و جین کند، دیگر پيله جمع نمی‌کند و دیگر زنبور عسل پرورش نمی‌دهد. چرا باید تولید متوقف شود. باید مشاغل خرد و پراکنده

را به روستاها برگردانیم و تقویت کنیم باید به آنان اطمینان داد که اگر تو کندو زنبور عسل پرورش دادی و یا پیله کرم ابریشم تولید کردی ما محصول را از تو می‌خریم و امکانات را برایت فراهم می‌کنیم.

در گذشته در روستایی که من بودم تخم پیله را می‌آوردند در خانه‌ها در روستا می‌دادند. مدتی بعد گفتند باید بیایید اداره کشاورزی شیرگاه یا قائم‌شهر تحویل بگیرید. به تدریج گفتند باید بیایید ساری تحویل بگیرید. الان هم می‌گویند باید بروید گیلان از مرکز تحقیقات ابریشم تحویل بگیرید. کار سختی است. دیگر کسی به دنبال نوغانداری نمی‌رود. در حالی که شغل بسیار ساده‌ای بود. در آن زمان خواهش می‌کردند که اگر در خانه ۱۰ تا درخت توت دارید برگ آن را نگه دارید و از آنان می‌خریدند. باید این مشاغل را برگردانیم و امکانات بدهیم و کمک کنیم، آموزش بدهیم و تشویق کنیم و به شکل‌های مختلف حمایت نماییم. این مبنای توسعه روستایی است. ایجاد اشتغال برای دختران روستایی و جوانان روستایی به شکل‌های دیگر.

آموزش برای اشتغال‌های کوچک و کم سرمایه‌بر

الان یک مسئله‌ای که دارند درست می‌کنند، پلتفرم است که همان "سکو" است. الان "سکوی فروش" محصول عالی‌ترین کاری است که می‌توانیم انجام دهیم. یعنی در روستا سایت‌ها و مجامع گردشگری درست کنیم تا بچه‌ها محصولات باغ، دامپروری و مزرعه و صنایع دستی‌شان را در این سکوها ارایه دهند. انواع و اقسام کارها هست. الان من احساس می‌کنم همه می‌خواهند در کارهای بزرگ باشند و کارهای بزرگ هم هزینه می‌برد و امکان شکست دارد. ولی کارهای کوچک کمتر شکست و گرفتاری دارد و زود هم به سرمایه می‌رساند.

در روستا امکان ندارد شما کشاورزی را پیدا کنید چه زن و چه مرد که موبایل نداشته باشد. برای راهاندازی موبایل و مشکلاتی که برایش پیش می‌آید و همه این‌ها مهارت می‌خواهد. چرا به ۱۰ تا جوان روستایی چه دختر و چه پسر آموزش ندهیم که اگر موبایل روستاییان خراب شد یا رادیو و تلویزیون آن‌ها خراب شد، بتوانند درست کنند؟ انواع و اقسام کارها وجود دارد. در گذشته بیل و کلنگ آن‌ها را تامین و تعمیر می‌کردیم، حالا موبایل یا لوازم خانگی را تامین و تعمیر و راهاندازی کنیم. کدام روستایی هست که جارو برقی و یخچال نداشته باشد. بعضی از این بنده‌های خدا کیسه جارو برقی را نمی‌توانند عوض کنند. اگر کسی باشد که این را بلد باشد، به مردم یاد دهد، مزدی هم بگیرد. در همان روستایی که من هستم، قبلاً شوفاژ داشتیم. یک لوله می‌خواستیم عوض کنیم خدا می‌داند چقدر گرفتاری داشتیم. چند تا بچه آن‌جا بودند که تشویق کردیم که بروند و لوله‌کشی یاد بگیرند. هیچ دوره‌ای هم ندیده بودند، فقط یاد گرفته بودند. من به‌تازگی با خبر شدم که یکی از آن‌ها بزرگ شده و لوله‌کشی تمام آن منطقه سوادکوه را انجام می‌دهد. هر جا دستش برسد، شوفاژ برای‌شان می‌کشد و مشعل می‌گذارد. این خیلی خوب است. ما به هر حال باید در این زمینه‌ها کار کنیم. نباید مدام در پی کارهای بزرگ باشیم.

من می‌بینم که یکی دارد راجع به شخم لیزری صحبت می‌کند. ما شخم لیزری برای چه می‌خواهیم. وقتی الان بیشتر کشاورزان ما خرد و پراکنده هستند، ما باید به این‌ها کمک کنیم. چند تا کشت و صنعت هم داریم که آن‌ها می‌خواهند شخم لیزری بزنند که آن‌ها انجام بدهند. ما باید برویم به دنبال مشاغل کوچک و این‌ها را به مردم محلی که به تعداد میلیونی هستند، یاد بدهیم.

لزوم توجه ترویج به توسعه روستایی

◀ لطفاً در مورد واحد ترویج فعالیت‌های غیرکشاورزی توضیح بیش‌تری بدهید.
بله، سازمان ترویج فعالیت‌های غیرکشاورزی از سال ۱۳۵۳-۱۳۵۲ به ریاست خانم عزت آق‌اولی ایجاد شد.

◀ در واقع می‌خواستم ارتباط بدهم به همان پیشنهادی که خود شما فرمودید. ممکن است ما خودمان متولی آموزش‌های مهارتی نباشیم، ولی یک نیازسنجی انجام دهیم و افراد ذی‌صلاح را به سازمان صنایع دستی و یا هر جایی که متولی این کار است، معرفی کنیم. در ماده یک قانون تشکیل وزارت جهاد کشاورزی، نقش وزرات در توسعه روستایی تصریح شده است که ما متولی توسعه روستایی هم هستیم. بنابراین در کنار کشاورزی و با توجه به تجارب خوبی که در این زمینه داشته‌ایم، می‌شود به فعالیت‌های غیرکشاورزی هم پرداخت.

شاید لازم نباشد در تمام عرصه‌ها وارد شویم. کافی است که ما امکان فراهم کنیم و در هر روستایی چند نفر از زنان روستایی مشتاق را معرفی کنیم به سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای. آن‌ها تمام رشته‌ها را دارند و امکان آموزش را هم دارند و استقبال هم می‌کنند.

توقف قوانین سازمان تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی و سازمان آموزش کشاورزی توسط شورای عالی اداری

◀ اشاره فرمودید به مصوبه شورای عالی اداری در مورد توقف قانون سازمان آموزش کشاورزی.

فقط سازمان آموزش کشاورزی نبود، برای سازمان تحقیقات هم به همین صورت بود. یعنی وقتی این را برداشت و جزو او کرد، آن را هم به هم زد.

در گذشته سازمان تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی بود ولی حالا با مصوبه شورای عالی اداری شده سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج. در حالی که شورای عالی اداری فاقد این جایگاه قانونی است و نمی‌تواند قانون مصوب مجلس را تغییر دهد.

❖ یعنی مصوبه مجلس اگر بخواهد لغو شود، باید خود مجلس آن را لغو کند.

بله خود مجلس باید مراحل را طی کند و لغو کند. این‌ها باید از ساز و کار مجلس استفاده کنند. آن‌هایی که باید ایراد بگیرند، ایراد نگرفتند.

غفلت از وظایف اساسی وزارت جهاد کشاورزی

در هر حال کسی برای این چیزها دل نمی‌سوزاند و برای‌شان مهم نیست. می‌گویم اصل کار وزارت کشاورزی در هر جای دنیا این نیست که غذا را بگذارند سر سفره تا طرف با قیمت ارزان بخورد. اصل کار وزارت کشاورزی این است که تولید بالا برود، کیفیت تولید خوب شود، امکانات درست شود، وضعیت زمین درست شود، حق‌آبه‌ها درست شود، جلوگیری از فرسایش خاک شود و منابع آب و جنگل و مرتع و تالاب را حفظ کنند. این‌ها وظایف وزارت کشاورزی است که همه در قالب آموزش و تحقیقات و ترویج است. این مهم دارد تعطیل می‌شود. گویا الان اصل کار وزارت کشاورزی که در مجلس و رادیو و تلویزیون مطرح است، درکل تامین مصرف از داخل و خارج است. خود تولید چه می‌شود؟ آن کسی که تولید کننده است، چه می‌شود؟ چه کسی برای کشاورز دل می‌سوزاند؟ چه به سر خودش و خانواده‌اش می‌آید؟ جوانان روستایی چه به سرشان می‌آید؟ کشاورزان آینده چه می‌شوند؟ الان با این محدودیتی که دارد از جهت خشکسالی و کرونا پیش می‌آید در کجا سیاست‌گذاری می‌شود؟ باید روی این‌ها فکر شود. یادم می‌آید در همین سال‌های اخیر، یکی از وزیرهای کشاورزی که خدا پدرش را بیامرزد، می‌گفت اسم

را تغییر دهید و بگذارید "وزارت تحقیق و آموزش و ترویج". حالا گذاشته‌اند جهاد کشاورزی، در حالی که آن همه وظایف جهادی که در جهاد سازندگی سابق داشتیم، الان کجاست؟ تعطیل شده‌اند! متأسفانه کسی دل نمی‌سوزاند.

مدل مطلوب، سازمان تات

◀ دیدگاه جناب‌عالی در مورد ایجاد سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی چیست؟ آیا مدل مطلوب ما همین است، یا به یک مدل دیگری نیاز داریم؟ در حقیقت از ابتدا ما همیشه به دنبال این فکر بودیم و صحبت از تات می‌کردیم. زمانی که این‌ها از هم جدا بودند، من همیشه این اشکال مهم را می‌دیدم که ترویج برای خودش کار می‌کند و آموزش و تحقیق هم برای خودشان. مطلوب‌ترین وضعیت این است که این‌ها هر سه در یک سازمان جمع هستند. ولی چرا این قانونی نشود و چرا جایگاه پیدا نکند و قدرتش در وزارتخانه آن‌قدر بالا نرود که بگوییم کار اصلی وزارت کشاورزی "تحقیق و آموزش و ترویج" است. تدارک و تسهیلات برای پیشرفت امور است. چرا با استفاده از یک تصویب‌نامه آن را قانونی نکنیم و هر لحظه مورد اشکال باشد نتوانیم با شرایط روز تطبیق دهیم.

الان خیلی قوانین زائد وجود دارد که باید آن‌ها حذف شوند. یک مربی آموزش ما معلومات روزش باید ناشی از آنی باشد که در مدرسه بوده و از دانشکده کسب کرده یا آنی که دیروز از مرکز تحقیقات کشاورزی منطقه‌اش کسب کرده، و یا هر دو؟ چه ارتباطی وجود دارد؟ چه رفت و آمد روزانه‌ای از طرف مروج و مربی به مرکز تحقیقات است و محقق ما در مرکز تحقیقات چه مراجعه‌ای به مرکز آموزش و مرکز ترویج دارد؟ محقق ما چند بار می‌رود ببیند که توصیه‌ای که در رابطه با یک کار ترویجی کرده، به چه نتیجه‌ای رسیده و عکس‌العمل آن در صحنه اجرا یعنی مزرعه و دامداری چه بوده؟ این ارتباطات را ما نداریم. از همه مهم‌تر، مردم

در این فرآیندها چه نقشی دارند؟ کشاورزان چه ارتباطی با مرکز آموزش دارند و چه ارتباطی با مروج دارند؟ چه ارتباطی با مرکز خدمات و مرکز تحقیقات دارند؟ این‌ها با همدیگر چه ارتباطی دارند؟ این‌ها یک مسائلی است که باید روشن شود برای جامعه‌ای که می‌خواهد پیشرفت کند. اگر از این دو سه سالی که این مصیبت‌ها به کشور ما وارد شده از جهت کرونا و خشکسالی بگذریم، علی‌رغم این که در بقیه سال‌ها الحمدلله منابع مان در شرایط خوب بود، ولی از آن‌ها خوب استفاده نکردیم. از همه مهم‌تر، منابع انسانی مان هست که دارد تحلیل می‌رود. چه کسی می‌خواهد جانشین کشاورزان امروز این سرزمین در فردا باشد؟

▶ پس این مدل تات یک مدل مطلوب است، البته با این شرط که آن جایگاه ویژه و نقش اصلی در سطح وزارت را تات ایفا کند. در حالی که ما الان می‌بینیم این چنین نیست. یعنی شاید بیشتر متولیان از ادغام تحقیق و ترویج و آموزش به دنبال کوچک‌سازی بودند، بدون این که به مأموریت و رسالت اصلی این سه توجه کنند. در شرایط فعلی نمی‌دانیم چه کسی را مخاطب قرار دهیم. به هر حال، کابینه عوض می‌شود و کسی که به رأس بیاید، هر چه او فکر کند همه می‌پذیرند. تا الان هم دیده نشده که فردی که در رأس قرار می‌گیرد، از چهار نفر استخوان خرد کرده این عرصه بپرسد که من باید چه کار کنم. هیچ وقت تا الان این اتفاق نیفتاده. یعنی آن فردی که می‌آید با یک سری عقاید شخصی خودش می‌آید و بستگی دارد به این که تا الان چه کار کرده است. ولی اگر یک اتاق فکری وجود داشته باشد که یک کسانی بنشینند و نظر مخالف هم بدهند و دور یک میز هر کسی یک چیزی بگوید و او بتواند یک مجموعه‌ای از این صحبت‌ها را جمع کند و طبق آن رفتار کند، این خیلی خوب است. متأسفانه نیست.

واگذاری چند ایستگاه در زابل برای تاسیسی دانشگاه زابل

◀ آقای دکتر یک اشاره‌ای هم داشته باشید به بازدیدهایی که در آن زمان انجام می‌دادید. روال به چه شکل بود؟

یکی از کارهای اصلی و اساسی ما این بود که بی خبر برویم، نه از باب این که بخواهیم مچ طرف را بگیریم، فقط برای این که به زحمت و تشریفات نیفتند. متأسفانه این‌ها عادت کرده‌اند و هنوز هم این عادت را دارند که یک نفر می‌خواهد برود همه را خبردار می‌کنند و به ردیف می‌افتند دنبال آدم و یک‌جا که می‌خواهیم برویم آبروریزی می‌شود. ما به صورت عبوری به جاهای مختلف می‌رفتیم و بررسی می‌کردیم. البته بازدیدهایی که ما داشتیم بیشتر مربوط به مرکز آموزش بود. از جمله بازدیدهایی که من داشتم و خیلی هم مهم بود، بعد از انقلاب بود. بعد از انقلاب من از طرف وزیر کشاورزی مامور برای بازدید دو مکان شدم.

یکی برای واگذاری چند ایستگاه تحقیقاتی در سیستان و بلوچستان به وزارت علوم بود. من رفتم آن‌جا و بازدید کردم و قرار بود دانشگاه زابل تاسیس شود. آن‌جا ما چند تا ایستگاه داشتیم و چون من قبلاً چند بار بازدید کرده بودم، شناخت داشتم. این ایستگاه‌ها اساسی و خوب بود، ولی کاری در آن انجام نمی‌شد و خیلی هم تلاش کردیم، ولی سخت بود، چون هم از جهت تامین منابع آب و هم از جهت امنیت مشکل بود. به هر حال، قدرتی می‌خواست که آن‌جا را بتواند اداره کند. خلاصه ما رفتیم و به ما گفتند شما هرچه نظر بدهید ما می‌پذیریم. همین آقای دکتر محمدرضا عارف که در دولت اصلاحات معاون اول شد، در آن زمان معاون وزارت علوم بود. وقتی من برگشتم به تهران جلسه‌ای با ایشان داشتیم و من ناخواسته گفتم که برای دانشگاه زابل ما حاضر هستیم ایستگاه‌ها را بدهیم، بلافاصله صورت جلسه کردند و از من امضا گرفتند و الحمدلله الان شده یک دانشگاه با عظمت با خیلی از رشته‌ها و به خصوص رشته‌های کشاورزی و کار خودش را دارد انجام می‌دهد.

ایجاد دانشکده کشاورزی دانشگاه بیرجند

یکی دیگر هم در بیرجند بود. آن زمان آقای دکتر بهنام استاد ریاضی فارغ‌التحصیل انگلستان و رئیس دانشگاه بیرجند بود. در املاک آستان قدس رضوی یک حجت‌الاسلامی به نام آقای فردوسی پور بود و اموال غلم را مصادره کرده و رسیده بودند به املاک اکبرآباد و شوکت‌آباد نمی‌دانستند چه کار کنند. اکبرآباد املاک خزیمه علم و خانه قشلاقی علم بود. بعد از آن هم باید در مورد شوکت‌آباد تصمیم می‌گرفتند. آقای بهنام ما را دعوت کرد و از طرف وزارت کشاورزی به ما ماموریت دادند و رفتیم. من به آن منطقه از قبل برای مرکز آموزش آن‌جا رفت و آمد داشتم. دکتر بهنام هم آمده بود. من گفتم ما ساختمان اکبرآباد که ساختمان پذیرایی بود و شوکت‌آباد را به‌عنوان مهمان‌سرای دانشگاه بیرجند واگذار می‌کنیم تا ترکیبات آن به‌هم نخورد و هر کس می‌آید برود آن‌جا و اسکان پیدا کند.

ساختمانی که برای اسکان همسر شاه و فرزندش درست کرده بودند، به‌عنوان مهمان‌سرا مورد استفاده دانشگاه بیرجند قرار گیرد. من تاکید کردم که این ساختمان‌ها به همان صورت باشد و از بین نرود. رئیس کمیته‌شان هم آمده بود و گوش می‌کرد. ما را برای بازدید ساختمان اکبرآباد بردند و در انبار آن‌جا یک جایی را به ما نشان دادند که پر از قوطی‌های بزرگ بودند و در زمان حکومت علم در هر کدام از این‌ها محموله‌های زرشک و زعفران به صورت هدیه می‌گذاشتند و به هر کسی که می‌آمد، هدیه می‌دادند. آن‌جا متعلق به وزارت کشاورزی نبود، ولی وزارت کشاورزی باید نظر می‌داد و برای نظر دادن هم چون من رفت و آمد داشتم، من را همراه با اختیارات مامور کردند و من هم گفتم آن‌جا دانشکده کشاورزی شود که الان هم راه افتاده است.

مهم‌تر از آن مزرعه اسدآباد است. مزرعه اسدآباد حدود صد کیلومتر از خود بیرجند دور است و مرکز تولید چغندر قند تمام خراسان جنوبی است. آن‌جا هم ما

رفتیم، دیدیم و گفتیم این هم مزرعه همان دانشکده کشاورزی باشد. آقای بهنام با من در ماشین نشسته بود و می‌رفتیم به سمت یک مزرعه دیگر و در این موقع رادیو روشن بود در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ رادیو گفت عده‌ای در کردستان انقلاب کرده‌اند و سنج را دارند می‌گیرند و امام فرمان داده هر کس هر جا است به صورت بسیجی خودش را برساند به کردستان و کردستان را نجات دهید. یک‌بار راننده نگه داشت و گفت من باید بروم به کردستان. گفتیم ما در بیابان هستیم و او هم ما را برگرداند و ماشین را تحویل داد و خودش رفت. آن‌جا را ترتیبی دادیم که بشود مزرعه دانشکده کشاورزی. ولی این که دانشکده کشاورزی چگونه و چه قدر از آن را استفاده می‌کند، دیگر در جریان نیستیم.

در دهه ۵۰ خورشیدی که سپهری معاون وقت وزیر کشاورزی بود مرکز آموزش بیرجند هزار هکتار زمین زراعی با آب قنات داشت که خوشبختانه الان هم برقرار است. دانشجو می‌رود و رشته‌های مختلف دارد. دانشگاه بیرجند هم که خیلی خوب پیشرفت کرده و البته در آن زمان هم در ریاضی و علوم پایه خوب پیشرفت کرده بود. بنیان‌های علم و دانش در بیرجند خیلی جلو بوده و هم اکنون هم همان‌طور است.

آموزش مداوم کارکنان وزارت جهاد کشاورزی

◀ آقای دکتر سپاسگزاریم و خدا قوت. کلام پایانی را خواهش می‌کنم به‌عنوان خُسن ختام جلسه امروز روی بحث آموزش عالی کشاورزی و ارتباط آن با وزارت جهاد کشاورزی داشته باشید و این که ما کجای داستان هستیم و آن‌ها کجای داستان هستند.

من معتقدم ما هیچ فارغ‌التحصیلی را از دانشگاه نباید مستقیم بفرستیم سر کار. حتماً باید آموزش پیش از خدمت داشته باشد. دانشگاه‌ها افراد را برای کار کردن در یک دستگاه به‌خصوص تربیت نمی‌کنند، آن وقت ما چطور انتظار داریم

یک دانشگاهی در نیوزیلند و آمریکا و یا آفریقای جنوبی یا در یک جای دیگر آن‌ها را طوری آموزش بدهند که بدانند مشکل امروز نظام کشاورزی ما چیست که این فارغ‌التحصیل را با آن آشنا کنند و او هم این را بفهمد. او اصول علم کشاورزی را در رشته به‌خصوص خود یاد گرفته و باید بیاید به این‌جا و دوره‌های مختلف برایش بگذارند و آشنا بشود با آن نظامی که ما داریم و بعد از او پرسیم که حالا نظر شما چیست؟ سازمان آموزش را ما برای این می‌خواهیم. فقط برای دیپلم کشاورزی نیست، ما باید کارمندان را هم آماده کنیم.

مشکل امروز کشاورزی کشور ما با مشکل سال قبل‌مان فرق می‌کند و با مشکل سال آینده‌مان هم فرق می‌کند. ما باید این را به آن‌ها یاد بدهیم و این‌ها هم باید مدام در کلاس‌های وقت به وقت شرکت کنند. ما اگر این رژیم را نداشته باشیم، همه در حالت رکود می‌مانند. ما باید هر روز تعلیمات بدهیم و هر روز باید تحقیق و بررسی کنیم.

از طرفی ما فرد را آماده می‌کنیم تا برای کار خاصی که داریم، به خدمت بگیریم. ما ممکن است همه تعلیماتی که می‌دهیم به همه کسانی که جدید استخدام کردیم به یک صورت نباشد و برای هر فردی طور خاص خودش باشد. این لازم است و این تشکیلات باید این قابلیت را داشته باشد.

باید مربیان و اساتید و پژوهش‌یاران شما مرتب با مراکز تحقیقاتی - آموزشی و دانشگاه‌های دنیا و همین‌طور عرصه‌های تولیدی خودمان در روستاها به‌طور مستقیم و نیز از طریق سمینارهایی که می‌گذارید، در تماس و رفت و آمد باشند. به هر حال کارشناسی که در درون مجموعه شما است، دسترسی به عرصه دارد، غیر از استادها که ممکن است با عرصه ارتباط نداشته باشند. ولی این‌ها همه باید با عرصه در تماس باشند و تجدید معلومات و اطلاعات کنند و بتوانند راهنمایی کنند نه فقط برای امروز بلکه برای هر روزشان. ما نمی‌توانیم مصرف‌کننده کالاهای

دنیا باشیم ولی از علم و تکنولوژی آن‌ها فارغ باشیم. باید بدانیم آن‌ها چه طور تولید می‌کنند و چرا این قدر خوب تولید می‌کنند و چه طور می‌شود که محصول آن‌ها این قدر بی‌عیب و نقص وارد سفره ما می‌شود، ولی محصول ما این قدرت را ندارد و هر جا می‌رود، با مشکل روبه‌رو می‌شود. این‌ها را باید بفهمیم و باید هم با عرصه‌های داخلی در تماس باشیم و هم با مجامع علمی و بین‌المللی. تمام سعی ما باید این باشد که امکانات فراهم کنیم تا استادها بیایند و با عرصه و مشکلات داخلی ما آشنا شوند. بعضی وقت‌ها هم باید استادهایی که درس می‌دهند به همکاران ما از همان استادهای دانشگاه باشند، ولی در شرایط و موقعیت ما.

یادی از دکتر حسن ارسنجانی و اضمحلال قدرت مالکین

◀ آقای دکتر شهبازی اثرگذارترین انسان عمر مبارک جناب‌عالی در وزارت کشاورزی چه کسی بوده است؟

دکتر حسن ارسنجانی. یعنی آقای دکتر موسوی باید نظام مالکیت دوران گذشته را دیده باشید، مالکین را دیده باشید، رفتار و قدرت این‌ها را دیده باشید و بفهمید که عمده مالکان زنجان و مراغه چه فرمانفرماهایی بودند و یا دیگر مالکین در جاهای مختلف چه کار می‌کردند. شاید شما در لرستان نمونه نداشتید، چون لرها کسانی نیستند که زیر بار زور رفته باشند و مالکین آن‌جا هم تا جایی که من درک می‌کنم، با مردم بودند. ولی در جاهای دیگر بدانید مالکین خیلی ظلم و زور می‌کردند و خیلی نفوذ در همه دستگاه‌ها داشتند. آن فردی که توانست علی‌رغم میل شاه و مجلس و همه، این‌ها را به هم بزند، ارسنجانی بود که شعار "ما زمین‌ها را تقسیم کردیم و از موجودی به نام رعیت انسانی آزاد ساختیم" را تحقق بخشید.

◀ آقای دکتر می‌توانیم نتیجه بگیریم که آثار اصلاحات ارضی از بُعد اجتماعی خیلی مهم‌تر از بُعد کشاورزی آن بود؟

من می‌خواهم عرض کنم که هرگونه تحول فکری که به وجود آمد، بعد از اصلاحات ارضی بود. همه مردم فراغت پیدا کردند و به‌ویژه یعنی قشر روستایی فرصت پیدا کرد که فکر کند که چه کار باید بکند. شوخی نبود یک مالکی فامیل من بود و از جهت همسر فامیل بودیم و من می‌خواستم بروم آن‌جا و کارآموز مروج را به روستائیان معرفی و در روستای وی مستقر کنم. می‌گفت اجازه نمی‌دهم و می‌گفت خودت را هم راه نمی‌دهم. وقتی که یک ذره پافشاری کردم، پرونده برای من درست کرد و من را کشاندند به اداره تأمینات و توطئه برای من درست کردند. چرا؟ چون که من می‌خواستم به روستایی که مردم نیاز داشتند علیه آفات که داشت مزرعه‌شان را می‌خورد، مروج بفرستم. آفت سن بود و داشت مزرعه‌شان را نابود می‌کرد و می‌خواستیم مروجی برود آن‌جا و به مردم یاد دهد چه طور سم‌پاشی کنند، چون دولت آن‌جا را سم‌پاشی عمومی نمی‌کرد.

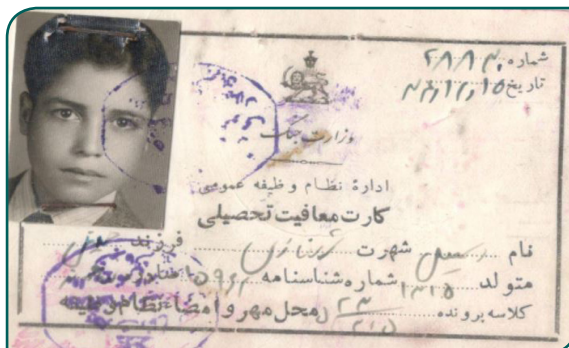
به روایت تصویر



تصویر ۱- دکتر اسماعیل شهبازی از دوران تحصیلات ابتدایی تا دوره‌های عالی دانشگاهی



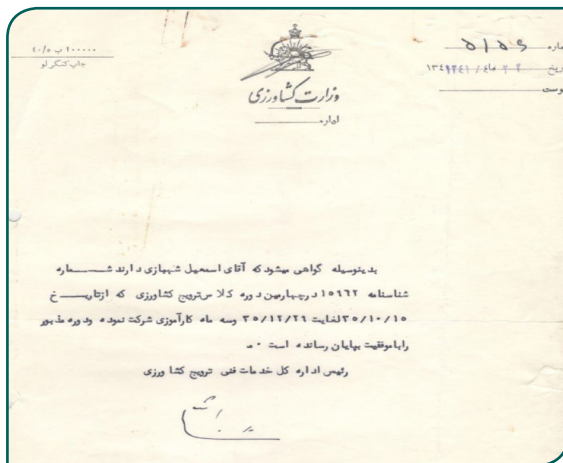
تصویر ۲- سه برادر اسماعیل، هوشنگ و پرویز به اتفاق خواهر کوچک ترشان عشرت خانم شهبازی و دو کودک همسایه در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ در منزل شخصی در شهر نهاوند استان همدان



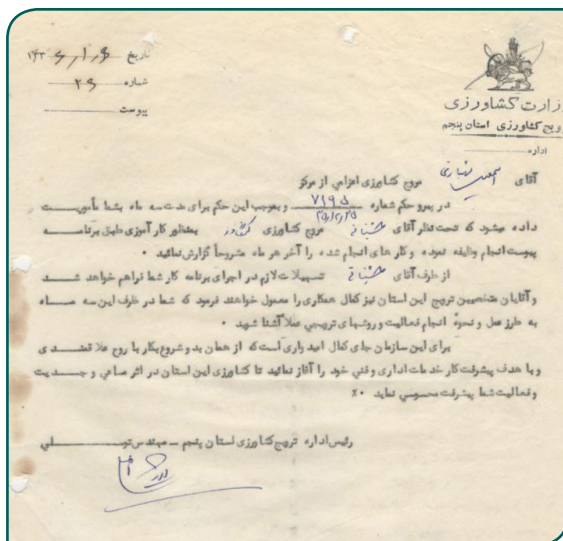
تصویر ۳- کارت معافیت تحصیلی اداره نظام وظیفه عمومی دکتر اسماعیل شهبازی



تصویر ۴- کارت شناسایی دانشسرای کشاورزی ورامین



تصویر ۵- گواهی کارآموزی کلاس ترویج کشاورزی برای فارغ التحصیلان دانشسرای کشاورزی ورامین در زمستان سال ۱۳۳۵



تاریخ شفاهی آموزش و ترویج کشاورزی

تصویر ۶- ابلاغ حکم دوره کارآموزی عملی میدانی در کنگاور کرمانشاه تحت نظر آقای احمد جشنانی مروج کشاورزی نمونه استان

شماره ۲۲۷۰ ۱۸۹۷۶ تاریخ ۱۳۳۳/۲/۲۹

وزارت کشاورزی
اداره کل کارگزینی

آقای اسمعیل شهبازی مروج نهاد در اداره ترویج اداره کل کشاورزی مناطق مرکزی
باستناد مؤلفه شماره ۴۸/۵/۲۱/۱۰۱۴ نخستینری بموجبین حکم از تاریخ ۳۸/۵/۱۱
که با استفاده از بورس اصل ۴ بکسور لیسانس خدمت نموده اید برای مدعی کمال بشما ماموریت داده میشود که
در رشته ترویج کشاورزی کارآموزی و خود را به سفارت گرای شافشاهی معرفی نموده و همچنین نشانی
خود را در دفتر ممبر بداره کل کارگزینی اعلام دارید و چون هزینه اقامت و کارآموزی و هزینه سفر ایاب و
ذهاب شما طبق بلطف هواپیمای درجه نخست از طرف اداره اصل ۴ تادیه میشود لذا از طرف وزارت
کشاورزی فقط حقوق شما از محل اعتبار مربوطه پرداخت خواهد شد. ضمناً تذکر میگردد که در اواخر هر ماه
گزارش کارهای انجام داده خود را بداره امور بین المللی ارسال دارید و چنانچه ارسال گزارش مبر
حد اکثر یکماه بکمال تاخیر افتد از پرداخت حقوق رهایی شما خودداری میشود. تاریخ حرکت و مراجعت خود را
هم بداره کل کارگزینی اطلاع دهید. ج

از روزیک کشاورزی

تصویر ۷- ابلاغ حکم کارآموزی در رشته ترویج کشاورزی با استفاده از بورسیه اداره اصل چهار در دانشگاه آمریکایی بیروت، لبنان

شرح شماره ۴۴۸۸

حکام کارگزینی

دولت شاهنشاهی ایران
حساب هیات مصفی
وزارت کشاورزی

تاریخ ۱۳۳۳/۵/۴

نام خانوادگی شهبازی
تاریخ تولد ۱۳۱۵
شماره شناسنامه ۱۵۰۴۶۴
محل صدور شناسنامه ابدوند

زن ☐ مرد ☐
مجرد ☐ متأهل ☐
محل اقامت
کارمند متفله از وزارت ☐ نه ☐
تابعیت ایرانی ☐

تاریخ اجراء حکم ۳۶/۳/۳۱
نوع حکم استعفاء

به

مروج کشاورزی
ترویج کشاورزی استان بروج
رئیس

از

عنوان
اداره
محل خدمت
پایه و حقوق
شماره شغل

۳۶/۳/۳۱

ملاحظات
این حکم در صورتیکه صادر گردد بر آن تأکید میگردد که در تاریخ ۳۶/۳/۳۱ به این امر عمل نموده و
مستوفی را به موقع و در زمان مقرر تحویل این به حساب مستوفی خود بپردازد. حقوق مستوفی به ان
خلاف مستوفی در زمان ارجاع از این امر مستوفی خواهد شد.

امضاء وزیر یا نماینده مجاز او

تسليم كرده

تصویر ۸- اولین حکم کارگزینی اشتغال به کار به عنوان مروج کشاورزی در استان پنجم محل خدمت روانسر و هرسین؛ با قید شرط انجام خدمت در خارج از شهر یا حومه برای پرداخت حقوق



تصویر ۹- برگزاری کلاس‌های ترویجی در زمینه استفاده از خرمنکوب در روستاهای غرب کشور
طی سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹



تصویر ۱۰- نمایش نتیجه‌ای فعالیت‌های باغداری برای معرفی ارقام جدید سیب لبنانی در حوزه ترویجی نهالوند سال ۱۳۳۸



تصویر ۱۱- شخم سنتی با گاو، روستای توانه بخش گیان شهرستان نهالوند اوایل دهه ۱۳۴۰



تصویر ۱۲- مدرسه در مزرعه در حوزه‌های ترویجی غرب کشور در اوایل دهه ۱۳۴۰



تصویر ۱۳- هیأت آموزشی در اولین آموزشگاه فنی و حرفه‌ای کشاورزی عشایر اسکان یافته قشقای
در نیمه دوم سال ۱۳۳۹ شهرستان کازرون استان فارس.

سازمان اسکان عشایر به منظور آشنا و ماهر کردن عشایر اسکان یافته برای اشتغال به فعالیت‌های زراعت و باغبانی در محل‌های واگذار شده به ایشان یک دوره شش ماهه در مقر آموزش عشایر واقع در پادگان کازرون استان فارس برگزار و چهار نفر از مروجان پیشکسوت ترویج کشاورزی کشور (آقایان ابوالفتح قهرمانی از استان فارس، آقای حسینی از استان کردستان، آقای اسماعیل شهبازی از استان مناطق مرکزی به مرکزیت بروجرد و آقای اثنی‌عشری) به عنوان مربی برای تدریس باغبانی و زراعت در مزرعه دعوت شده بودند. سرپرستی کل برنامه اسکان عشایر به عهده آقای دکتر عبدالعلی خداداد بود.



تصویر ۱۴- کلاس‌های فصلی مروجان کشاورزی در استان‌های همجوار هر منطقه از مناطق پنج‌گانه کشور. برای مثال کلاس‌های فصلی منطقه غرب شامل استان‌های خوزستان، لرستان و کرمانشاه تشکیل می‌شد. در هر فصل با توجه به فعالیت‌های کشاورزی، متخصصان ستادی از وزارت کشاورزی و بنگاه‌های تابعه حضور می‌یافتند و ضمن تدریس به سوالات مروجان پاسخ می‌دادند. حل مسائل میدانی با طرح مسائل با حضور کارشناسان مطرح و همفکری می‌شد. بازدیدهای میدانی استان میزبان نیز از برنامه‌های دیگر این کلاس‌های فصلی بود.

عکس بالا: نفر وسط زنده‌یاد مهندس سیدکمال‌الدین موسوی رئیس ترویج کشاورزی خوزستان که بعدها مدیرکل سازمان ترویج کشاورزی شد.

عکس وسط از چپ: دکتر پورداد کارشناس دامپروری، زنده‌یاد دکتر رسول فتوره‌چی مسئول روابط عمومی ترویج کشاورزی استان کرمانشاه و بعدها مسئول ستادی سپاه ترویج و آبادانی؛ ایستاده وسط دکتر اسماعیل شهبازی

عکس پایین از چپ: مروج کشاورزی سنندج؛ دکتر اسماعیل شهبازی؛ آقای اسدی مروج کشاورزی حومه کرمانشاه



تصویر ۱۵- ارتباط با جوامع محلی اوایل دهه ۱۳۴۰ مناطق غرب کشور



تصویر ۱۶- فعالیت به عنوان مروج کشاورزی؛ نمایش طریقه‌ای مبارزه با آفات نباتی بین سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۳



تصویر ۱۷- آماربرداری‌ها برای آبادی و عمران روستاها



تصویر ۱۸- زنده‌یاد دکتر رحیم شایان رئیس دامپزشکی نهاوند و همکاران کشاورزی و اصلاحات ارضی و معتمدین نهاوندی سال ۱۳۴۱.

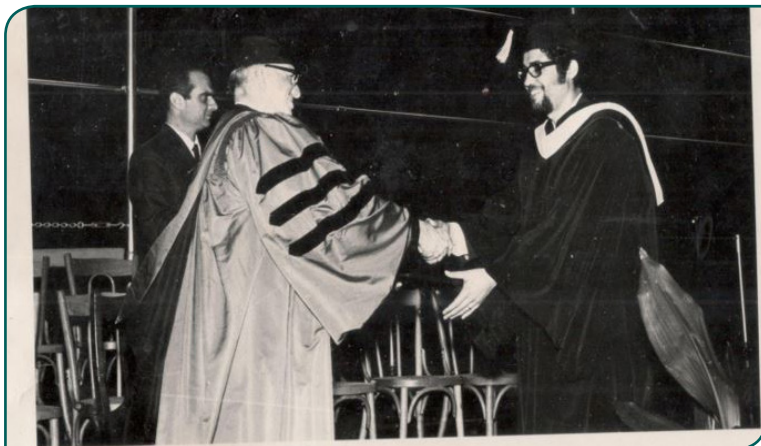
همکاری مامورین دامپزشکی و مروجان کشاورزی در صحنه‌های عمل و اجرا چه در روانسر و چه هرسین کرمانشاه و چه در کنگاور و به خصوص در حوزه‌های ترویجی شهرستان نهاوند همیشه مغتنم و بسیار کارساز و راهگشا بود. سیاه‌زخم (شاربون)، ورم معده و آبله از جمله بیماری‌های شایع دام در آن سال‌ها بود. گفتنی است که خیلی از مروجان غیردپلمه کشاورزی که در اواخر دهه ۱۳۲۰ و اوایل دهه ۱۳۳۰ به عنوان مروج کشاورزی انتخاب و تعلیم داده شدند در حقیقت مامورین میدانی و دپلمه دامپزشکی و حفظ نباتات بودند، ولی از سال ۱۳۳۵ به کارگیری ایشان به عنوان مروج خاتمه پیدا کرد و از مروجان فارغ‌التحصیل و دوره‌دیده و بورسیه دانشسرای کشاورزی استفاده شد. در آن سال‌ها مامورین دامپزشکی در حد دپلمه خدمات شایان توجهی به دامداران روستایی و عشایری ارائه می‌دادند.



تصویر ۱۹- عملیات دفع ملخ؛ چنارستان بروجرد ۳۱ خردادماه ۱۳۴۱



تصویر ۲۰- دکتر اسماعیل شهبازی کمک کارشناس ترویج به هنگام بازدید زنده‌یاد مهندس عباسعلی مرادی رئیس کل کشاورزی وقت فرمانداری کل همدان از حوزه ترویجی بهار در روستای دینارآباد به اتفاق آقای کهائی مروج کشاورزی بهار و دو نفر از کشاورزان منطقه در تابستان ۱۳۴۳. ایستاده از راست زنده‌یاد مهندس مرادی؛ اسماعیل شهبازی؛ نشسته از چپ آقای کهائی



تصویر ۲۱- دریافت دانشنامه کارشناسی مهندسی کشاورزی با درجه لوح افتخار از دکتر ساموئل رئیس دانشگاه آمریکایی بیروت در تابستان سال ۱۳۴۹



تصویر ۲۲- رئیس و استاد دانشکده کشاورزی دانشگاه آمریکایی بیروت در مراسم جشن فارغ‌التحصیلی سال ۱۳۴۹



تصویر ۲۳- دکتر اسماعیل شهبازی (ردیف اول نفر پنجم از راست) در جمع فارغ‌التحصیلان رشته ترویج کشاورزی مدرسه عالی کشاورزی همدان در دهه ۱۳۴۰

دکتر علی اقبالی (ردیف اول نفر ششم از راست) موسس و رئیس مدرسه عالی همدان از همکاران سابق پروفسور حسابی در دانشگاه تهران، دکتر مهدی طالب، دکتر عسگری نوری، دکتر سمیعی و دیگر استادان مدرسه عالی همدان در این عکس حضور دارند.

لازم به ذکر است که در اواخر دهه ۱۳۴۰ سه مدرسه عالی کشاورزی یکی در ساری یکی در همدان (رشته‌های ترویج و تعاون) و یکی احتمالاً در گرگان تأسیس شد.



تصویر ۲۴- دکتر اسماعیل شهبازی با دکتر محمد فوزی الحج (سمت چپ) استاد تمام ترویج و مدیر گروه ترویج و آموزش کشاورزی دانشگاه آمریکایی بیروت در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ که در اواخر همین دهه به عنوان استاد راهنما برای بررسی فعالیت‌های تحقیقاتی میدانی ایشان در دوره کارشناسی ارشد ترویج به ایران مسافرت و در شهرستان‌های فرمانداری کل همدان و استان لرستان مسافرت و به راهنمایی پرداخت.



تصویر ۲۵- از راست اسماعیل، هوشنگ و پرویز.

بعدها هر سه برادر در خدمت وزارت کشاورزی، اسماعیل به عنوان فارغ‌التحصیل دانشسرای کشاورزی ورامین مامازن؛ هوشنگ فارغ‌التحصیل دانشکده کشاورزی ملائانی اهواز (دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی رامین) افسر سپاهی ترویج و آبادانی و کارشناس متخصص مهندسی آب و آبیاری در استان‌های همدان و تهران و از جمله موسسین سازه‌های مختلف آبیاری و توزیع آب در مناطق رزن و دَمَق و کیودرآهنگ و نیز در اداره کل کشاورزی استان تهران و پرویز شهبازی فارغ‌التحصیل دانشسرای کشاورزی ورامین به عنوان سپاهی ترویج و آبادانی و مروج و مسئول اداره کشاورزی توپسرکان و بعدها فومن و صومعه‌سرا در استان گیلان و نهایتاً در معاونت منابع انسانی وزارت کشاورزی در تهران. این سه برادر در وزارت کشاورزی مشغول فعالیت بودند و به همین مناسبت مسئولان مربوط در شهرستان نهند مادر ایشان مرحومه حاجیه ربابه شهبازی را در یکی از سال‌های نیمه اول دهه ۱۳۵۰ به عنوان مادر نمونه معرفی کردند.



تصویر ۲۶- هیأت دآوری در نخستین همایش ملی پایه‌گذاری مراکز خدمات کشاورزی، روستایی و عشایری در پاییز ۱۳۵۸ زمان وزارت شادروان دکتر علی‌محمد ایزدی و مدیریت دکتر اسماعیل شهبازی در سازمان ترویج کشاورزی؛ تهران تالار وزارت کشاورزی؛

سخنرانی شادروان علی‌محمد ایزدی وزیر کشاورزی دولت موقت؛ دکتر ایزدی استاد اقتصاد کشاورزی و سرپرست ایستگاه تحقیقات کشاورزی دانشگاه شیراز در کوشک و مدرس اقتصاد کشاورزی و کشاورز عامل در اراضی خانوادگی خود در حومه شیراز و کسی که فارغ‌التحصیل دبیرستان کشاورزی فارس و در عین حال مشهور به تدین و تقوا بود تا جایی که شهرت داشت در سرخرمن تمام وجوهات شرعی تولیدات کشاورزی را از خرمن کسر و بین نیازمندان توزیع می‌نمود. ایشان در سال‌های قبل از انقلاب به دلیل پیشینه مذهبی و فعالیت‌های انقلابی در دانشگاه پهلوی ممنوع‌التدریس شد و از مسئولیت سرپرستی ایستگاه تحقیقاتی هم معزول و لذا به خارج از کشور عزیمت کرد. به عنوان وزیر کشاورزی دولت موقت مسئولیت داشت؛ پس از استعفای دولت موقت به جای ایشان دکتر عباس شیبانی مسئولیت وزارت کشاورزی را عهده‌دار شد.



تصویر ۲۷- حضور در شهر بستان پس از آزادسازی توسط رزمندگان اسلام؛ همکاری برای آب‌گیری دشت برای جلوگیری از عبور تانک‌های عراقی؛ آذرماه ۱۳۶۰



تصویر ۲۸- اعضای شورای تحقیقات کشاورزی ۲۵ بهمن ماه ۱۳۶۱ مهمان آستان قدس رضوی



تصویر ۲۹- شرکت در بیست و دومین اجلاس کنفرانس فائو آبان تا آذرماه ۱۳۶۲ رم ایتالیا



تصویر ۳۰- هفتمین سمینار هماهنگی مسائل آموزشی مراکز آموزش کشاورزی کشور، دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۴ مرکز آموزش کشاورزی بیرجند.

عکس پایین از چپ: مهندس حسینی، دکتر اسماعیل شهبازی



تصویر ۳۱- نشست و بازدید استانی اعضای شورای تحقیقات سازمان تحقیقات کشاورزی ۱۵ بهمن ماه ۱۳۶۴

ایستاده از چپ: مهندس واعظزاده، آقای لاشاری مسئول اداره کشاورزی چهابهار، دکتر عیسی کلانتری رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی، دکتر محمدحسن روزی طلب رئیس موسسه تحقیقات خاکشناسی؛ دکتر محمدعلی وهابیان رئیس موسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر، مهندس حسین کربلایی مسئول کشاورزی استان سیستان

نشسته از راست: دکتر اسماعیل شهبازی و زنده یاد مهندس عبدالرسول مطهری رئیس موسسه تحقیقات اصلاح و تهیه بذر چغندرقد



تصویر ۳۲- هشتمین سمینار بررسی مسائل مراکز آموزش کشاورزی کشور؛ ششم تا نهم آبان ماه

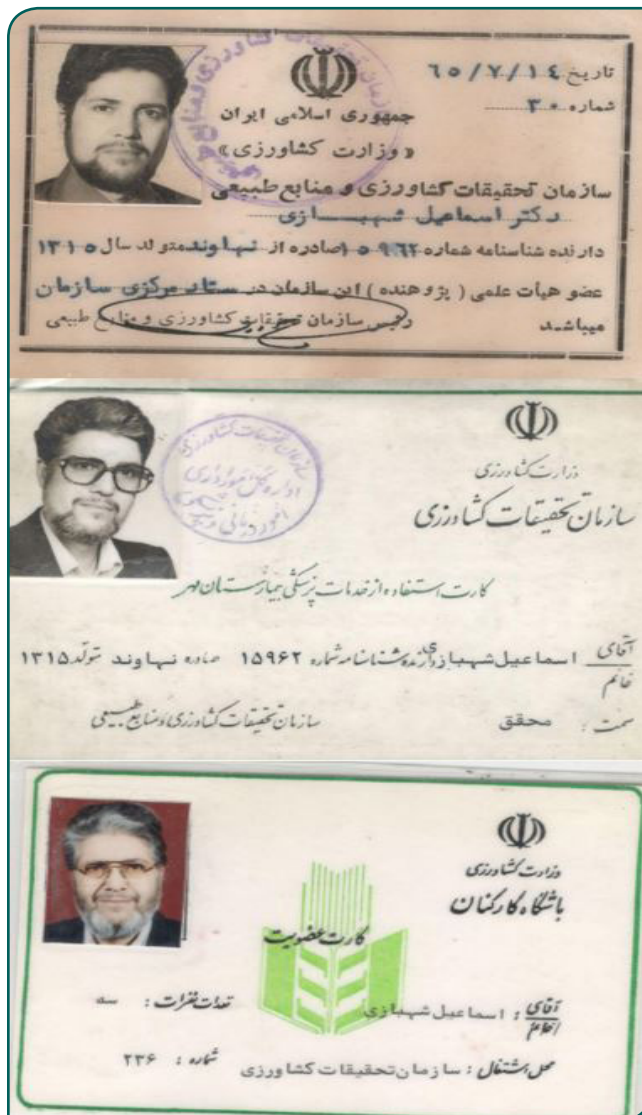
۱۳۶۴



تصویر ۳۳- دیدار رئیس جمهور وقت حضرت آیت الله خامنه‌ای (نفر سوم از چپ) با وزیر کشاورزی دکتر عباسعلی زالی (نفر چهارم از چپ)، دکتر شهبازی رئیس وقت سازمان آموزش کشاورزی (نفر دوم از چپ).



تصویر ۳۴- حضور دکتر اسماعیل شهبازی در مسابقات ورزشی دانش‌آموزان مراکز آموزش کشاورزی؛ ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۶۴ بیرجند



تصویر ۳۵- کارت شناسایی به عنوان عضو هیات علمی (پژوهنده)، کارت استفاده از خدمات پزشکی و کارت عضویت باشگاه کارکنان وزارت کشاورزی



تصویر ۳۶- آیین بزرگداشت زنده‌یاد دکتر علی اقبالی در دی‌ماه ۱۳۸۰؛ موسس مدرسه عالی کشاورزی همدان در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ و موسس موسسه آموزش عالی عمران روستایی و توسعه کشاورزی (دانشگاه عمران و توسعه کنونی) که در نیمه اول دهه ۱۳۷۰ به همت ایشان و با عضویت دکتر اسماعیل شهبازی در هیأت امناء و هیأت موسس دانشگاه یادشده راه‌اندازی شد.

**ADDRESSING EXTENSION
AND TRAINING NEEDS
OF FARMERS
WITH PHYSICAL DISABILITIES**

**A case study of
the Islamic Republic of Iran**



تصویر ۳۷- طرح مشترک ترویج کشاورزی در خدمت سالمندان و معلولان روستایی اعم از زن و مرد، تحقیق و تالیف از دکتر کلیم قمر از سازمان مرکزی فائو در رم و دکتر اسماعیل شهبازی از گروه آبادانی روستاها در دانشگاه شهید بهشتی از تالیفات سال ۲۰۰۳ سازمان خواروبار جهانی به زبان انگلیسی و فارسی آن در دفتر فائو در وزارت جهاد کشاورزی ایران موجود است.



تصویر ۳۸- دریافت جایزه کتاب سال ۱۳۷۲ از رئیس جمهور وقت مرحوم هاشمی رفسنجانی برای
تألیف کتاب توسعه و ترویج روستایی

پیام وزیر جهاد کشاورزی در بزرگداشت مقام علمی دکتر شهبازی

مقام علمی دکتر اسماعیل شهبازی استاد هیدرولسی و از پیشگامان ترویج کشاورزی در مرزهای کشور بوده است. ایشان به مقام ای عارفان و بزرگان باشد که عمری را در راه نشر فرهنگ کشاورزان و بهره‌برداران این سرزمین گذرانده و اکنون در ارم‌خانه پادشاهان و پادشاهان گیتی می‌آید. این مقام را به وزیر جهاد کشاورزی و به‌پاسی از دکتر صادق جهری، مدیر جهاد کشاورزی همراه بود که حجتی بود به شمار می‌آید اما کاش دست‌انکاران به این اطلاع‌رسانی مناسب رسانه‌ها را نیز بخاطر به این مراسم دعوت می‌کردند تا بازتاب این شهادت در جهان باشد.

وزیر جهاد کشاورزی آمده بود، دعای بی‌شمار و بی‌شمار است که با ایشان داشت‌پژوهان و هم‌پیمانان، مراسم نگذاشت و تقدیر از چند دهه هفتاد علمی جناب آقای دکتر اسماعیل شهبازی را داشت. شهروندان به‌کار می‌گرفتند.

دکتر شهبازی نیست که این عنوان علمی، پس از سالها همکار با ترویج کشاورزی از پانزدهمین سطوح تا روز به امروز علمی در جهت بی‌شمارترین توسعه و ترویج روستایی و هدایت‌های روستایی در نظام دانشگاهی ایران تحمل کرده است و با بومی ساختن این دانش، خدمات ارزنده‌ای به بخش کشاورزی کشور تقدیم کرده است.

امروز مقتضای حال فارغ‌التحصیلان این رشته این است که در کنار مقام علمی دکتر شهبازی با ترویج و توسعه روستایی و ترویج علمی وزارت جهاد کشاورزی را به‌عنوان ترویج انتقال داده است و با توانمند ساختن بهره‌برداران، خودکفایی و استقلال کشور را به ارمغان می‌آورد.

بدون تردید شهادت دکتر شهبازی همانا شهودی به همین استانی و نشان‌دهنده برای پیشرفت و توسعه بوده است، به گونه‌ای که علاقه‌مندان علاوه بر کسب معلومات، درس سخت‌کوشی، نواوری، تلاش مداوم علمی و در عین حال تواضع و اخلاص را از ایشان فراگرفتند.

وزارت جهاد کشاورزی ابدی است در پیشرفت اهداف خود که تعامل مستمر با تولیدکنندگان در زمره آنهاست. همچنان از آثار و میراث علمی این چهره نامدار بهره‌مند خواهیم بود.

دکتر شهبازی

تصویر ۳۹- انتشار پیام وزیر جهاد کشاورزی در بزرگداشت مقام علمی دکتر اسماعیل شهبازی در سال ۱۳۹۰

تیم دارون کوک و نوجوان جشنواره تئاتر ممدان آغاز شد.

ممدان، عصر دهمین جشنواره تئاتر دارون کوک و نوجوان ممدان در روزهای ۱۵ تا ۱۹ بهار به تئاتر تئاتر دارون کوک و نوجوان آغاز شد. تیم دارون کوک و نوجوان ممدان در روزهای ۱۵ تا ۱۹ بهار به تئاتر تئاتر دارون کوک و نوجوان آغاز شد.

شهبازی؛ پدر علم ترویج کشاورزی ایران

دکتر اسماعیل شهبازی، پدر علم ترویج کشاورزی ایران، در روزهای ۱۵ تا ۱۹ بهار به تئاتر تئاتر دارون کوک و نوجوان آغاز شد.

پیام فارغ

دکتر اسماعیل شهبازی، پدر علم ترویج کشاورزی ایران، در روزهای ۱۵ تا ۱۹ بهار به تئاتر تئاتر دارون کوک و نوجوان آغاز شد.

آب و هوا

دکتر اسماعیل شهبازی، پدر علم ترویج کشاورزی ایران، در روزهای ۱۵ تا ۱۹ بهار به تئاتر تئاتر دارون کوک و نوجوان آغاز شد.

فهرست

دکتر اسماعیل شهبازی، پدر علم ترویج کشاورزی ایران، در روزهای ۱۵ تا ۱۹ بهار به تئاتر تئاتر دارون کوک و نوجوان آغاز شد.

آب و هوا

دکتر اسماعیل شهبازی، پدر علم ترویج کشاورزی ایران، در روزهای ۱۵ تا ۱۹ بهار به تئاتر تئاتر دارون کوک و نوجوان آغاز شد.

فهرست

دکتر اسماعیل شهبازی، پدر علم ترویج کشاورزی ایران، در روزهای ۱۵ تا ۱۹ بهار به تئاتر تئاتر دارون کوک و نوجوان آغاز شد.

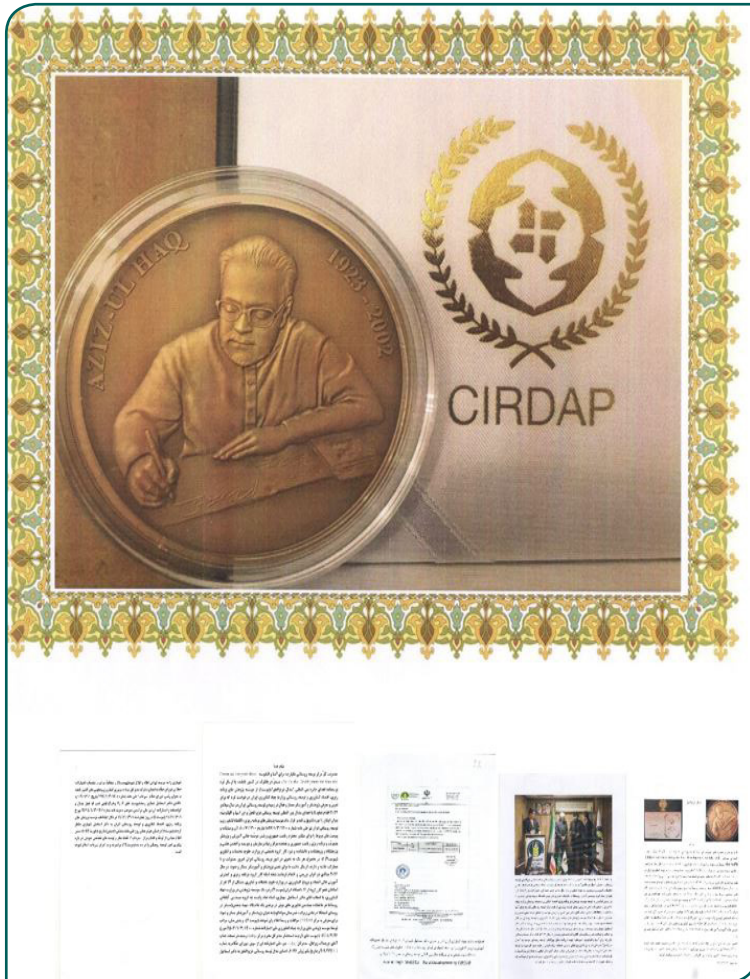
تصویر ۴۰- معرفی دکتر اسماعیل شهبازی به عنوان پدر علم ترویج کشاورزی ایران در روزنامه
همدان پیام سال ۱۳۹۱



تصویر ۴۱- انتشار تمبر یادبود تجلیل از مقام استادی دکتر اسماعیل شهبازی از سوی سازمان نظام مهندسی کشاورزی و منابع طبیعی استان تهران



تصویر ۴۲- انتشار تمبر تجلیل از دکتر اسماعیل شهبازی در مقام پدر علم ترویج



تصویر ۴۳- دریافت مدال بین‌المللی توسعه روستایی عزیزالحق در سال ۲۰۲۲ میلادی



ترویج و تحقیق و آموزش در بخش کشاورزی نه تنها در کشور ما بلکه در همه دنیا هیچ گاه تمام شدنی نیست. برای این که امیال و نیازها و امکانات ما در حال تغییر است. بنابراین تولیدات ما هم باید در حال تغییر باشد و باید بتوانیم جوابگوی نیازهای جامعه مان باشیم. به خصوص وقتی می بینیم منابع و امکانات انسانی اش را داریم و به ویژه وقتی می بینیم که درست هم از آنها استفاده نمی کنیم. بنابراین ما اصرار داریم که هم تاریخچه شفاهی و هم کتبی ترویج و آموزش و توسعه کشاورزی نوشته شود و در مراکز آموزش عالی و بقیه مراکز اجرایی آموزش داده شود و روی آن بحث و تحلیل شود و سعی کنیم که همیشه دستگاه هایی داشته باشیم که در حال طرح فناوری های نوین و ایده های نوین برای توسعه کشاورزی و عمران روستایی در کشورمان باشند.

ISBN : 978-622-363-116-0



9 786223 631160



نشر آموزش کشاورزی